

«پل تریپ دائماً ما را به قدرت حیات بخش انجیل و فیض پایدار خدا ارجاع می‌دهد. پرورش و تربیت فرزندانمان یکی از بزرگترین چالش‌های زندگی است و پل توجه ما را به یک موضوع که می‌تواند تغییر ایجاد کند، جلب می‌نماید - ملاقاتی حقیقی با خدای زنده.»

**توبی مک،** هنرمند موسیقی هیپ هاپ، آهنگساز؛ ترانه سرا

«راحت بگویم، من تمام نوشته‌های پل تریپ را می‌خوانم. نمی‌توانم حتی یک کلمه از آن را از دست بدهم.»

**آن وو سکمپ،** نویسندهٔ پرفروش نیویورک تایمز، یک هزار هدیه

«این یکی از پرمعناترین کتابهایی است که در طول این سال خوانده‌ام. هم الهیاتی است و هم عملی؛ یک ترکیب کمیاب برای یک کتاب در زمینه تربیت فرزندان می‌باشد. برای سالها، افراد از من می‌خواستند که کتابی در مورد تربیت فرزندان بنویسم. پس از مطالعهٔ این اثر قانع شده‌ام که هرگز نمی‌توانستم کتابی بهتر از این بنویسم. از خواندن آن خیلی خوشحام اما کاش می‌توانستم بیست سال پیش آن را بخوانم. پس از خواندن کتاب *تربیت فرزندان* دچار دوگانگی در درونم شدم. بخشی از من می‌خواست بنشیند، گریه کند و به تمام قصوره‌هایش به‌عنوان یک پدر اعتراف کند. بخش دیگری از من می‌خواست از هیجان فریاد بکشد، به خاطر بینش شگرفی که اکنون دارم تا پدری بهتر باشم.»

**فرانسیس چان،** نویسندهٔ پرفروش نیویورک تایمز، *عشق دیوانه‌وار و خدای فراموش شده.*

«هر چقدر این کتاب را پیشنهاد کنم باز هم کم است. این کتاب بسیار برجسته است. تریپ از بهترین خود مایه گذاشته است؛ او به ما تصویر بزرگ زندگی با مسیح را نشان می‌دهد و نکات خاص و اصلی زندگی از طریق فیض و به واسطهٔ ایمان را به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد. آنچه تریپ اعلان می‌کند، درباره چیزی بیشتر از صرفاً وظایف ما به‌عنوان والدین است - بلکه دربارهٔ امتیاز ما به‌عنوان سفیران عیسی مسیح در قبال کودکانمان می‌باشد. مادرها و پدرها از تمامی فرهنگها از دعوت تریپ بهره خواهند برد؛ او ما را دعوت می‌کند که در نور فیض و امیدی که در عیسی داریم زندگی کنیم.»

**کلوریا فورمن،** همسر شبان، کلیسای فدیهدهنده در دبی؛ نویسنده، همسر *شبان و مادری همراه با مأموریت (مادری مأموریت محور)*

«این کتاب برای من بسیار به موقع بود. من و عروسم چهار فرزند پنج سال و کوچکتر را بزرگ می‌کنیم و نیاز به کمک داریم! پیدا کردن کتابهایی با مضمون نکاتی برای تربیت فرزند در این خصوص که چگونه رفتار فرزندانمان را اصلاح کنیم، آسان است، اما کتاب پل تریپ از سطح رفتار فراتر می‌رود؛ او خواننده را به منشاء مشکل می‌برد- یعنی دل. اگر دل فرزندانمان را درک کنیم و درکی صحیح از انجیل داشته باشیم، آنگاه می‌توانیم

همانطور که خدا می‌خواهد آنها را تربیت نمایم. پل تریپ کتابی ساده اما عمیق به رشته تحریر درآورده است. والدین، شما همین الان باید این کتاب را بخوانید. قطعاً برکت خواهید یافت.»

**وب سیمپسون، گلفباز حرفه‌ای؛ ۲۰۱۲ در آمریکا. قهرمان آزاد**

«من یک پدر کامل نیستم. شما هم احتمالاً نیستید. این کتاب را بخريد و در آن عمیق شوید. این کتابی دیگر از دسته کتابهایی با عنوان «۵ قدم برای پدر و مادری کامل شدن» نیست - در عوض، تریپ می‌خواهد که رابطه خود را با خدا و فرزندانمان از منظر تصویر بزرگ ببینیم. من و همسر من والدینی پرمشغله هستیم. اگر شما هم همین احساس را دارید، این کتاب هم چالش‌انگیز خواهد بود و هم احیا کننده؛ و در نهایت هم برکتی عظیم در سفر زندگی‌تان به بار خواهد آورد. تریپ باعث شده که به شکلی تازه دربارهٔ وظیفهٔ بسیار خطیر و به‌شدت پرچالشی که همان تربیت هر روز فرزندان است، فکر کنم. پرورش فرزند مسئولیت بزرگی است - بیایید آن را با احترام، شادی و دلی پرمحبت تقبل کنیم!»

**جیکوب تیم، مهاجم لیگ فوتبال ملی**

«موضوعی که مستلزم مطالعه‌ای دقیق است، پیام‌آوری که به حقیقت متعهد است، و کاربردی دقیق از کلام خدا. قدرت در ترکیب اینهاست و همگی در کتاب جدید پل تریپ تحت عنوان تربیت فرزندان، گرد آمده است. آن را بخوانید و ببینید که چطور یکی از مهمترین مسئولیتهای انسانی شما بیشتر تبدیل به آن چیزی می‌شود که خدا در خلق آن مدنظر داشته است.»

**جیمز مک‌دانلد، شبان، کلیسای کتاب مقدس هاروست، رولینگ میدوز، ایلینویز؛ نویسندهٔ کلیسای عمودی**

«بار دیگر پل تریپ با فیض و راستی هدایت کرده و به ما یادآوری می‌کند که چطور هویت انجیلی ما بیانگر همه کارهایی است که انجام می‌دهیم. کتاب تربیت فرزندان بینشی تازه به والدین جدید می‌دهد و امیدی است برای آنانی که خود را ته چاه می‌بینند.»

**برندون هت میکر، نویسنده کلیسای پابرهنه؛ شبان، کلیسای جدید آستین، آستین، تگزاس**

تربیت فرزندان

کتابهای دیگری از انتشارات Crossway که به قلم پل دیوید تریپ نوشته شده:

*Awe: Why It Matters for Everything We Think, Say, and Do* (2015)

*Dangerous Calling: Confronting the Unique Challenges of Pastoral Ministry* (2012)

*New Morning Mercies: A Daily Gospel Devotional* (2014)

*A Shelter in the Time of Storm: Meditations on God and Trouble* (2009)

*What Did You Expect? Redeeming the Realities of Marriage* (2010)

*Whiter Than Snow: Meditations on Sin and Mercy* (2008)

# تربیت فرزندان

۱۴ اصل از انجیل که می‌تواند  
خانواده شما را عمیقاً متحول کند

پل دیوید تریپ

تربیت فرزندان: ۱۴ اصل از انجیل که می‌تواند خانواده شما را عمیقاً متحول کند  
حق تکثیر © ۲۰۱۶ توسط پل دیوید تریپ، چاپ شده از سوی انتشارات Crossway  
خیابان کرسنت ۱۳۰۰  
ویتون، ایلینویز ۶۰۱۸۷

تمامی حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این اثر، بدون کسب مجوز قبلی از ناشر (به جز اینکه قانون حق چاپ آمریکا اجازه دهد) اجازه رونوشت، امکان نگهداری در سیستم بازیابی یا انتقال به هر شکل و وسیله‌ای، چه الکترونیکی، چه دستی، چه فتوکپی، چه ضبط یا به هر شکل دیگری وجود ندارد. ©Crossway یک نشان تجاری ثبت شده در ایالات متحده آمریکا می‌باشد.

طراحی روی جلد: جاش دنیس  
تصویر روی جلد: Exopixel, Shutterstock.com / Prapass, Shutterstock.com Roman  
Tsubin, Shutterstock.com  
چاپ نخست: ۲۰۱۶  
چاپ شده در ایالات متحده آمریکا

انتشارات لاویان  
وبسایت: <https://levitbooks.com/ua/>  
با مشارکت خدمت «چهره به چهره»  
Persianchristians.com  
ChristianLingua.com

نقل قولهای کتاب مقدسی از کتاب مقدس هزاره نو (NMV) گرفته شده است، حق تکثیر © ۲۰۱۴ توسط سازمان ایلام. با کسب مجوز استفاده شده است. تمامی حقوق محفوظ است.

کتاب جلد شومیزی معمولی شابک: 2-5193-4335-978  
شابک فرمت ePub: 978-1-4335-5196-3  
شابک فرمت PDF: 978-1-4335-5194  
شابک فرمت Mobipocket: 978-1-4335-5195-6

---

### فهرست برگه‌های پیش از انتشار کتابخانه کنگره

اسامی، تریپ، پل دیوید، ۱۹۵۰- نویسنده.  
عنوان: تربیت فرزندان: ۱۴ اصل انجیل که می‌تواند خانواده شما را عمیقاً متحول کند / پل دیوید تریپ.  
توضیح: ویتون: Crossway، ۲۰۱۶. حاوی فهرست راهنما.  
شناسه‌ها: LCCN 2016011594 (چاپ) | LCCN 2016025563 (کتاب اینترنتی) | شابک ((hc9781433551932)) | شابک  
9781433551963 (epub) | شابک ((pdf978143355949)) | شابک 9781433551956 (mobi)  
عناوین: LCSH: والدین - زندگی مذهبی. | تربیت فرزندان- جنبه‌های مذهبی- مسیحیت. | پرورش کودک- جنبه‌های مذهبی- مسیحیت.  
دسته بندی: DDC 248.8/45—dc23 LC record | LCC BV4529 (کتاب الکترونیکی) | LCC BV. 755T 2016 4529 (چاپ)  
قابل دسترسی در <https://lccn.loc.gov/2016011594>  
انتشارات Crossway یک مینیسوتی انتشاراتی است از «ناشرین خبر خوش.»

---

تقدیم به تیمی از افراد که با من همکاری می‌کنند  
تا کاری را که خدا مرا به انجام آن فراخوانده انجام دهم.

چون خدا را محبت می‌کنید،  
به خواندگی خود متعهد و وفادارید  
و از من باهوشتر می‌باشید،  
من هر روزه از کار شما برکت می‌گیرم  
و آزادم که به کار خود نیز پردازم.





# فهرست مطالب

- مقدمه: سفیران ..... ۱۱
۱. **خواندگی** ..... ۲۱  
اصل: هیچ چیز در زندگی‌تان مهمتر از این نیست که یکی از ابزارهای خدا برای شکل دادن جان انسانی باشید.
۲. **فیض** ..... ۳۳  
اصل: خدا هرگز شما را به کاری فرا نمی‌خواند، مگر اینکه ابزار مورد نیاز برای انجام آن را به شما بدهد. او هرگز شما را به تنهایی نمی‌فرستد، بلکه خودش با شما می‌آید.
۳. **شریعت** ..... ۴۵  
اصل: فرزندان‌تان به قانون یا شریعت خدا نیاز دارند، اما شما نمی‌توانید از شریعت انتظار کاری را داشته باشید که تنها فیض محقق می‌سازد.
۴. **ناتوانی** ..... ۵۹  
اصل: برای تربیت خوب فرزندان، لازم است آنچه را که قادر به انجامش نیستید، تشخیص دهید.
۵. **هویت** ..... ۷۱  
اصل: اگر به‌عنوان پدر یا مادر هویت‌تان را در مسیح پیدا نکرده باشید، به دنبال آن در فرزندان‌تان خواهید گشت.
۶. **فرآیند** ..... ۸۵  
اصل: شما باید به‌عنوان پدر یا مادر متعهد به روش تربیتی بلند مدت باشید، زیرا تغییر یک فرآیند است، نه یک اتفاق.
۷. **گمشده** ..... ۹۷  
اصل: شما به‌عنوان یک پدر یا مادر فقط به رفتار بد رسیدگی نمی‌کنید، بلکه به شرایطی رسیدگی می‌کنید که باعث بروز رفتار بد می‌شود.
۸. **اقتدار** ..... ۱۱۱  
اصل: اقتدار، یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به زندگی هر کودک است. تعلیم و الگوسازی
۹. **حماقت** ..... ۱۲۳  
اصل: حماقت درونی فرزندان‌تان، خطرناکتر از وسوسه بیرونی است. فقط فیض خدا قدرت دارد که احمقها را نجات دهد.

۱۰. **شخصیت** ..... ۱۳۷  
 اصل: همه اشتباهاتی که فرزندانان انجام می‌دهند، سرکشی  
 مستقیم از اقتدار نیست؛ بسیاری از این اشتباهات  
 نتیجه فقدان شخصیت است.
۱۱. **خدایان دروغین** ..... ۱۴۹  
 اصل: شما یک پرستنده را تربیت می‌کنید، پس مهم است  
 به خاطر داشته باشید که آنچه بر دل فرزندان تسلط دارد،  
 رفتارشان را کنترل خواهد کرد.
۱۲. **کنترل** ..... ۱۶۳  
 اصل: هدف تربیت فرزندان، کنترل رفتار نیست، بلکه تغییر  
 قلب و زندگی آنهاست.
۱۳. **آرامی یافتن** ..... ۱۷۹  
 اصل: تنها با آرامی یافتن در حضور و فیض خدا، پدر و مادری شاد و  
 صبور خواهید بود.
۱۴. **رحمت** ..... ۱۹۵  
 اصل: هیچ پدر و مادری نمی‌تواند به اندازه کسی رحمت نشان دهد  
 که قانع شده که خودش به شدت نیازمند رحمت است.
- فهرست کلی ..... ۲۱۱  
 فهرست کتاب مقدس ..... ۲۱۵

## مقدمه

# سفیران

خانه شما پر سر و صداست و به اندازه‌ای که دوست دارید تمیز نیست، شما و همسران برای مدتهای طولانی با هم بیرون نرفته اید، بار دیگر لباسهای نشسته بر روی هم تلبار شده، تازه فهمیده‌اید که چیزی برای ناهار بار نگذاشته‌اید، به تازگی بچه‌ها را از یک دعوی دیگر جدا کرده‌اید، برنامه هفتگی غیرممکن به نظر می‌رسد، ظاهراً خرجتان از دخلتان بیشتر است، هیچ یک از اطرافیانان راضی به نظر نمی‌رسند، احساس خستگی می‌کنید و کسی از شما قدردانی نمی‌کند.

بسیاری از والدین در فعالیتهای بی‌پایان تربیت فرزندان، سردرگم می‌شوند. آنها کارهای زیادی انجام می‌دهند، که بسیاری از آنها کارهای خوبی است، اما نمی‌دانند چرا اینطور شده است. آنها تحت فشار روزانه تربیت فرزندان خرد می‌شوند، اما قادر به درک این موضوع نیستند که برای چه چیزی کار می‌کنند و یا در چه جهتی کار خود را بنا می‌کنند. آنها درک نمی‌کنند که چرا عزیزانشان از این قدرت برخوردارند که باعث آزرده‌گی و کلافگی آنها شوند. وظایف دون‌پایه‌ای که هر روزه باید انجام دهند، به فهرست وظایف بی‌پایان و کسل‌کننده تبدیل می‌شود که به نظر می‌رسد هیچ دید و رویای مهمی ندارد که به آنها انسجام بخشیده و با معنا و هدف، آنها را تقدیس نماید.

وقتی به کشورهای مختلف دنیا سفر کردم و راجع به تربیت فرزندان صحبت کردم، هزاران پدر و مادر خسته از من خواستند که راهکارهای مؤثرتری برای موضوعات مختلف ارائه دهم، در حالی که نیاز واقعی آنها تصویر بزرگ جهان‌بینی تربیت فرزندان است که بتواند در مورد تمام چیزهایی که خدا از آنها می‌خواهد

که به‌عنوان پدر و مادر انجام دهند، توضیح داده، راهنمایی کند و انگیزه بخشد. اگر هدف‌تان این است که فقط خودتان را با شرایط وفق ندهید، بلکه به‌عنوان والدین، با دید و رویا و شادی شکوفا شوید، به چیزی بیش از یک کتاب نیاز دارید که هفت قدم برای حل فلان چیز را پیشنهاد کند. شما به دیدگاه کلی خدا نیاز دارید تا آنچه را که او شما را به انجامش فراخوانده، ببینید. شما به جهان‌بینی بزرگ انجیل در تربیت فرزند/ان نیاز دارید که نه تنها وظیفه‌تان را به روشنی درک کنید بلکه رویکردتان را نیز تغییر دهید.

بله درست خواندید. من کاملاً متقاعد شده‌ام که در روش تربیت فرزندان اکثر مسیحیان، جای خالی یک چیز حس می‌شود و آن دیدگاه‌های والا و اصول انجیل عیسی مسیح می‌باشد. این دیدگاه‌ها و اصول، اساسی و برخلاف شهود و عرف می‌باشند. آنها برای ما طبیعی نیستند، اما برای هویتی که از شما به‌عنوان والدین انتظار می‌رود و کاری که بایستی انجام دهید، ضروری می‌باشند. وقتی با آنچه انجیل دربارهٔ خدا، شما، دنیای شما، فرزندان‌تان و فیض خدا می‌گوید، به تربیت فرزندان می‌پردازید، نه تنها به روش‌هایی جدید وارد این حیطه می‌شوید، بلکه بار تربیت فرزندان را به طریقی متفاوت حمل می‌نمایید.

در اینجا باید صادق باشم. من یک کتاب در زمینهٔ تربیت فرزندان نوشتم (عصر فرصت‌ها) و به خودم و بارها به دیگران گفتم که قرار نیست کتاب دیگری بنویسم، اما الان دقیقاً همین کار را می‌کنم. چرا؟ چون وقتی از مردم شنیدم که چگونه از کلمهٔ سن در زندگی نوجوانان‌شان استفاده کردند، به شدت احساس ناراحتی کردم. مدام با خودم فکر کردم که «نه این معنی دقیق آن نیست»، یا «نه، منظور من این نبود»، یا «یک چیزی جا افتاده». کمی طول کشید، اما در نهایت فهمیدم چیزی که در این مکالمات آزارم داده بود و چیزی که فقدانش در این والدین احساس می‌شد، انجیل بود که اساس و شالودهٔ تمام نوشته‌هایم بود. پس با تشویق ناشر تصمیم گرفتم یک کتاب در زمینهٔ تربیت فرزندان بنویسم، اما نه یک کتاب معمولی. این کتاب دربارهٔ روش‌های عملی برخورد با فرزندان در سنین مختلف رشدشان خواهد بود. این کتاب قدم‌های عملی برای برخورد با مسائلی که هر پدر و مادری با آنها روبه‌روست، ارائه خواهد داد. این کتاب، کتابی با هدف مسیریابی مجدد است. هدفش این است که در مورد مسائل مربوط به تربیت فرزندان، به شما طرز فکر جدید و پاسخ‌دهی جدیدی بدهد. مقصود این کتاب این است که به شما دید و رویا، انگیزه، نیرویی تازه و

آرامش قلبی بدهد، چیزی که هر پدر و مادری بدان نیاز دارد. این کتاب نوشته شده تا در زمینه وظیفه‌ای که نجات دهنده‌تان شما را بدان فرا خوانده، تصویر بزرگ انجیل را به شما بدهد.

### آیا در خلال تربیت فرزندان گم شده‌اید؟

تصویر بزرگ، با شناخت خودتان به‌عنوان یک پدر یا مادر شروع می‌شود. منظورم اسم، آدرس و شماره تأمین اجتماعی شما نیست. منظورم هویت شما در رابطه با هویت خدا، در رابطه با مفهوم زندگی و هویت فرزندانان است. اگر دیدگاه شما نسبت به این «هویت» درست نباشد، ماهیت آنچه را که خدا شما را به انجامش فراخوانده، از دست خواهید داد و کارهایی را خواهید کرد که هیچ پدر و مادری نباید بکند.

متأسفانه، سردرگمی و اختلال در زمینه تربیت فرزندان، اغلب از والدینی نشأت می‌گیرد که در این زمینه از دیدگاه مالکیت برخوردارند. این موضوع به‌ندرت بیان می‌شود و اغلب ناخودآگاه است، اما با این دیدگاه در مورد تربیت فرزندان عمل می‌کند: «این فرزندان متعلق به من هستند، پس می‌توانم به روشی که از نظر خودم مناسب است، آنها را تربیت کنم.» در واقع، هیچ پدر و مادری این را نمی‌گوید، اما این نگرشی است که اکثر ما به دامش می‌افتیم. ما تحت فشار مسئولیتهای طاقت‌فرسا و برنامه‌های آشفته، فراموش می‌کنیم که تربیت فرزندان چه مفهومی دارد. ما فرزندانمان را از آن خود می‌دانیم و در نهایت دست به کارهایی می‌زنیم که کوتاه‌بینانه هستند، در طولانی مدت مفید نمی‌باشند، بیشتر واکنشی هستند تا هدفمند و خارج از نقشه بزرگ، عالی و حکیمانه خدا می‌باشند.

تربیت فرزندان به روش مالکیت، به‌طور آشکار، خودخواهانه، سوءاستفاده‌گر یا مخرب نیست؛ بلکه شامل تغییری نامحسوس در تفکر و انگیزه است که ما را در مسیری قرار می‌دهد که روش تربیت فرزندانمان را از طرح و نقشه خدا دور می‌سازد. این تغییر نامحسوس است، زیرا در لحظات کوچک و عادی زندگی خانوادگی رخ می‌دهد- لحظاتی که خیلی کوچک و بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، چنانکه افراد حاضر در این ماجرا، از وقوع آن بی‌خبرند. اما این تغییرات مهم هستند، دقیقاً به خاطر اینکه در لحظات ناچیز و پیش‌پافتاده رخ می‌دهند، چون این لحظات ناچیز، وضعیت ما را در تربیت فرزندان نشان می‌دهند. بخش بسیار اندکی از روش ما در تربیت فرزندان، در لحظات مهم و بزرگ رخ می‌دهند،

لحظاتی که ما را در مسیرمان متوقف کرده و خواهان توجه کامل ما هستند؛ تربیت فرزندان به سرعت رخ می‌دهد، هنگامی که واقعاً توجهی نمی‌کنیم و با مسائلی مواجه می‌شویم که نمی‌دانستیم آن روز قرار است با آنها برخورد کنیم. این چرخه‌ای تکرارشونده از لحظات برنامه‌ریزی نشده و کوتاه است که روح تربیت فرزندان شما را شکل می‌دهد.

تربیت فرزندان به سبک *مالکیت*، با آنچه والدین برای فرزندان‌شان می‌خواهند و آنچه از فرزندان‌شان می‌خواهند، شکل گرفته و ترغیب می‌شود. محرک این سبک تربیتی، این دیدگاه می‌باشد: می‌خواهیم فرزندانمان چگونه باشند و در عوض چه چیزی را به ما بدهند (بعداً درباره این موضوع بیشتر صحبت خواهیم کرد). ظاهراً درست است و احساس می‌کنیم که درست است، کارایی‌های خوب و زیادی دارد، اما اساساً گمراه و منحرف شده است و هدف خدا را در زندگی‌هایی که تحت مراقبت ما قرار داده، محقق نخواهد کرد. منظورم همین است! تربیت خوب فرزندان که هدف خدا را اجرا می‌کند، با این تشخیص اساسی و فروتنانه آغاز می‌شود که در واقع، فرزندانمان به ما تعلق ندارند. بلکه هر کودکی در هر خانه و هر جایی در این جهان، به کسی تعلق دارد که او را خلق نموده است. فرزندان دارایی خدا هستند (مراجعه کنید به مزمور ۱۲۷:۳)، برای مقصود و هدف او. این بدین معناست که برنامه او برای والدین این است که باید در زندگی فرزندانمان که به صورت او آفریده شده و تحت مراقبت ما قرار گرفته‌اند، همچون نمایندگان او باشیم.

کلمه‌ای که کتاب مقدس برای این مقام واسطه استفاده می‌کند، *سفیر* است. این واقعاً یک کلمه عالی برای هویت و کاری است که خدا والدین را برای آن فراخوانده است. اگر سفیر مایل به نگه داشتن شغلش باشد، تنها کاری که می‌کند، این است که پیام، روشها و شخصیت رهبری را که او را فرستاده، وفادارانه نشان می‌دهد. او آزاد نیست که به طور مستقل فکر کند، سخن بگوید یا عمل کند. هر آنچه انجام می‌دهد، هر تصمیمی که می‌گیرد و هر تعاملی که دارد، باید مطابق این سؤال باشد: «اراده و نقشه کسی که مرا فرستاده چیست؟» سفیر، علائق، دیدگاه یا قدرت شخصی‌اش را نشان نمی‌دهد. او همه کارها را به‌عنوان یک سفیر انجام می‌دهد، در غیر این صورت او فراموش کرده که کیست و مدت زیادی در جایگاهش نخواهد ماند.

تربیت فرزندان، از ابتدا تا به انتها، مثل کار *سفیران* است. نباید به‌وسیله

منفعت و نیاز شخصی یا دیدگاههای فرهنگی شکل گرفته و هدایت شود. هر پدر و مادری در هر جا، خوانده شده تا تشخیص دهد که در زمانی خاص و در مکانی خاص روی زمین قرار گرفته که یک چیز را در زندگی فرزندان انجام دهد. آن یک چیز چیست؟ ارادهٔ خداست. مفهوم عامیانه‌اش این است: تربیت فرزندان، اول از همه دربارهٔ این نیست که ما چه چیزی را برای فرزندانمان یا از فرزندانمان می‌خواهیم، بلکه خدا با فیضش برنامه‌ریزی کرده که چه کاری را از طریق ما در فرزندانمان انجام دهد. نادیده گرفتن این مسأله منجر به رابطه‌ای با فرزندانمان می‌شود که اساساً نه مسیحی است و نه تربیت صحیح فرزندان، زیرا بیشتر به اراده و روش ما تبدیل شده تا اراده و روش پادشاه نجات دهنده و مقتدرمان.

من در اینجا و هم‌اکنون می‌خواهم بگویم که در رابطه با چیزی که الان می‌نویسم، عملکرد بدی داشتم. من حاکمیت و مالکیت را دوست دارم و می‌خواهم ارادهٔ من در زمین انجام شود، چنانکه ارادهٔ خدا در آسمان انجام می‌شود! من همیشه با چهار فرزندم (که الان بزرگ هستند) طوری رفتار کرده‌ام که گویی اموال و دارایی من هستند. اغلب از اسکیزوفرنی سفیری رنج برده‌ام - گاهی عقم را از دست دادم، روش تربیتی را خودم در دست گرفتم و کارهایی را انجام دادم که نباید انجام می‌دادم. اغلب نمونه‌ای بسیار ضعیف از تسلیم شادمانه در برابر شریعت خدا بودم. اغلب نماینده‌ای بسیار ضعیف از فیض خدا بودم. اغلب ترس، نیروی محرک من بود تا ایمان. اغلب بیش از آنکه خواهان تبدیل و تحول بلند مدت باشم، خواهان منفعت کوتاه مدت بودم. بعضی وقتها فراموش کردم که کیستم، عقم را از دست دادم و دست به کارهایی زدم که اصلاً توجیح منطقی نداشتند یا حداقل خیلی مفید نبودند.

اکنون از شما می‌خواهم که صادق باشید و اعتراف کنید که شما هم مثل من هستید. شما هم در حین انجام وظایف بی‌پایان و تکراری تربیت فرزندان، راهتان را گم کرده و فراموش می‌کنید که فرزندان برای مراقبت به شما سپرده شده‌اند. شما هم لحظاتی عقل خود را از دست می‌دهید. بعضی وقتها، حرفها و کارهای‌تان مفید و قطعاً سفیرگونه نیست.

تنها پانزده دقیقه پیش، بعد از تدریس دربارهٔ محبت به همسایه‌تان که پنج مرتبه در روز ارائه می‌کنید، نشسته‌اید و یک لحظه در مورد آنچه که گذشت، حس خوبی دارید؛ حالا با آی‌پد خود به اتاق نشیمن برگشته‌اید. قبل از اینکه برنامهٔ روزنامهٔ محبوب خود را باز کنید، صداهای عصبانی از همان اتاقی که

اندکی قبل در آن بودید، در راهرو به گوشتان می‌رسد. باورتان نمی‌شود! خسته هستید و این زمان شخصی خودتان است. می‌خواهید آی‌پدتان را از پنجره به بیرون پرت کنید، اما می‌دانید با این کار هر دوی آنها را می‌شکنید. آرزو می‌کنید که این دیوانگی متوقف می‌شد تا فقط از یک لحظه عاقلانه شخصی لذت ببرید. از داشتن فرزند پشیمان نیستید، اما در این لحظه آرزو می‌کنید که ای کاش آنها فرزند شما نبودند. عصبانی هستید و ممکن است عقلتان را از دست بدهید و فراموش کنید که چه کسی هستید و برای چه کاری خوانده شده‌اید. احساس بر شما غلبه می‌کند و آن احساس محبت نیست. یک برنامه شما را ترغیب می‌کند و آن فیض نیست. شما در اتاق هستید و فریاد می‌زنید، بدون اینکه حتی متوجه شوید که صندلی اتاق نشیمن خود را ترک کرده‌اید. حرف می‌زنید، اما فکر نمی‌کنید. واکنش نشان می‌دهید، اما این کارتان تربیت فرزندان نیست. مجموعه‌ای از تنبیهات را در نظر گرفته‌اید، که بعداً باید اعمالشان کنید. تهدید می‌کنید که اگر مجبور شوید دوباره وارد راهرو شوید، عملکرد بدتری خواهید داشت. اتاق را در حالی ترک می‌کنید که زیر لب می‌گویید که در سن آنها هرگز چنین رفتارهایی را نداشتید. خودتان را روی صندلی پرت می‌کنید، آی‌پدتان را برمی‌دارید و برنامه را باز می‌کنید، اما توجه نمی‌کنید، چون احساساتتان متلاطم شده است. با فروکش کردن احساساتتان از خود می‌پرسید: «باید چه کار کنم که به من گوش کنند، و حداقل یک بار از من اطاعت کنند؟» کمی احساس گناه می‌کنید و چون این احساس را دارید، سعی می‌کنید خودتان را قانع کنید که بچه‌هایتان لایق این رفتار بودند.

کدامیک از ما در این موقعیت نبوده‌ایم؟ کدام پدر یا مادری می‌تواند به روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سالهایی که با فرزندانش داشته نگاه کند و احساس پشیمانی نکند؟ مهم است که با فروتنی تشخیص بدهیم که تربیت فرزندان *سفیرگونه* و برخلاف عقل سلیم، چگونه است و به دنبال راه نجات و قدرت باشیم تا به خاطر داشته باشیم که تنها خدا با فیض شگفت‌انگیزش می‌تواند مهیا کند. گناه، همه ما را بیشتر مالکان طبیعی می‌کند تا سفیران. گناه، همه ما را بیشتر پرتوقع می‌کند تا صبور. گناه باعث می‌شود که همه ما مجازات را طبیعی‌تر از فیض بدانیم. گناه باعث می‌شود که همه ما گناه، ضعف و شکست دیگران را بیشتر از آنچه که در خودمان است، ببینیم و پریشان شویم. گناه باعث می‌شود که آسانتر دیگران را مخاطب قرار دهیم، به جای اینکه به آنها گوش



کنیم. مفهوم همهٔ اینها این است: چیزی که دائماً در خواندگی سفیری ما به‌عنوان والدین اختلال ایجاد می‌کند، خودمان هستیم! اولین قدم در سفیرگری شما، اعتراف فروتنانه می‌باشد.

### مالک یا سفیر؟

شاید الان فکر می‌کنید: «پل، من فکر نمی‌کنم که با فرزندانم مثل دارایی رفتار می‌کنم. به نظرم سعی می‌کنم که در زندگی فرزندانم خدا را خدمت کنم، اما مطمئن نیستم.» خب می‌خواهم به شما کمک کنم. شاید بهتر است از اینجا شروع کنیم که تعداد اندکی از والدین طوری رفتار می‌کنند که گویا مالک مطلق یا سفیر تام هستند. فکر می‌کنم برای اکثر ما، تربیت فرزندان به‌صورت *تملک محور* و *سفیرگونه*، نشان‌دهندهٔ نبردی روزانه است که در قلمرو قلبمان می‌جنگیم. ما دائماً بین دو راهی خواستهٔ خود و خواستهٔ خدا قرار داریم. دائماً با چیزی که از نظر ما و از نظر خدا بهترین است، به این سو و آن سو کشیده می‌شویم. یک لحظه بسیار تحت تأثیر ارزشهای فرهنگ اطرافمان قرار می‌گیریم و لحظه‌ای دیگر در اعتقادمان جدی هستیم که بایستی طرز تفکر کتاب مقدسی بر روش تربیت فرزندانمان حاکم باشد. گاهی فقط می‌خواهیم فرزندانمان رفتار خوبی داشته باشند تا زندگی‌مان آسانتر شود، در حالی که لحظاتی دیگر قبول می‌کنیم که تربیت فرزندان یک جنگ روحانی است.

بهتر است به‌طور عملی به تفاوت میان تربیت فرزندان به شیوهٔ مالکیت و سفیرگونه فکر کنیم. بنابراین من از چهار جهت بین این دو الگو تمایز قائل می‌شوم، به عبارتی، چهار حیطة‌ای که هر پدر و مادری به هر نحوی با آن برخورد می‌کند: هویت، کار، موفقیت و آبرو. نحوهٔ تفکر و برخورد شما با این چهار مورد نشان خواهد داد و تعریف خواهد کرد که به نظرتان به‌عنوان پدر یا مادر چه هویتی دارید و نقش‌تان در تربیت و پرورش فرزندان چیست.

#### ۱. هویت: جایی که به دنبال یافتن حس هویت خود هستید.

*مالک*: والدین مالک معمولاً هویت، معنا، هدف و حس سلامت درونی‌شان را از فرزندان‌شان می‌گیرند. فرزندان‌شان معمولاً تحت فشار غیر قابل تحمل ارزش شخصی والدین‌شان هستند. باید بگویم: تربیت فرزندان، جای رقت‌انگیزی برای یافتن هویتتان است، اگر هیچ دلیل دیگری هم نداشته باشد، فقط به خاطر اینکه همهٔ والدین، گناهکاران را تربیت می‌کنند. فرزندان با شکستگی درونی

قابل توجه‌ای به دنیا می‌آیند که باعث می‌شود در برابر اقتدار، حکمت و راهنمایی والدینشان مقاومت کنند. والدینی که هویتشان را در فرزندانشان می‌جویند، معمولاً شکست‌های فرزندانشان را به خود می‌گیرند، گویی آنها عمداً کاری بر ضدشان انجام داده‌اند و با آسیب و خشم شخصی نسبت به فرزندانشان واکنش نشان می‌دهند. اما واقعیت این است که خدا به شما فرزند نداده تا احساس کنید که زندگی‌تان ارزشمند است.

**سفیر:** والدینی که تربیت فرزندان را به‌عنوان نماینده انجام می‌دهند، با حس عمیقی از هویت به آن می‌پردازند و معنا و هدف به ایشان انگیزه می‌دهد. آنها نیاز ندارند که هویتشان را از فرزندانشان بگیرند، زیرا آن را از کسی که نماینده‌اش هستند، یعنی از خداوند عیسی مسیح گرفته‌اند. به همین دلیل، از این امید که بتوانند از فرزندانشان چیزی را بگیرند که هیچ فرزندی قادر به دادن آن نیست، آزاد شده‌اند. همچنین، از انتظار دریافت حیات از زندگی خانوادگی آزاد شده‌اند، زیرا حیات را یافته‌اند و دلشان آسوده است. به همین دلیل، اکنون آزادند که خود را فراموش کنند و با فداکاری و ازخودگذشتگی، فرزندانشان را تربیت کنند، اموری که لازمهٔ تربیت فرزندان سفیرگونه است.

**۲. کار:** آنچه که به‌عنوان کاری که به انجام آن فراخوانده شده‌اید، تعریف می‌کنید.

**مالک:** والدین مالک فکر می‌کنند که کارشان این است که فرزندانشان را به چیزی تبدیل کنند. آنها در مورد اینکه می‌خواهند فرزندانشان چه کاره شوند، رویایی دارند و فکر می‌کنند کارشان به‌عنوان والدین این است که از اقتدار، زمان، پول و انرژی خود استفاده کنند تا فرزندانشان را به آنچه که آنها برای فرزندانشان می‌خواهند، تبدیل نمایند. من به بسیاری از فرزندان مشاوره داده‌ام که تحت فشار دائمی والدینشان کمر خم کرده‌اند، والدینی که رویای واقعی داشته‌اند و مصمم بوده‌اند که این فرزندان باید به چیزی که آنها انتخاب کرده‌اند، تبدیل شوند. والدین مالک معمولاً فکر می‌کنند که از قدرت و منابع شخصی برخوردارند تا فرزندانشان را به صورت فرزند موردنظرشان شکل دهند.

**سفیر:** والدینی که واقعاً درک می‌کنند که کسی بیش از نمایندگان یک شخص بزرگتر، حکیمتر، قدرتمندتر و فیاض‌تر از خودشان نیستند، می‌دانند که کار روزانه‌شان این نیست که فرزندانشان را به چیزی تبدیل کنند. آنها درک کرده‌اند که قدرتی برای تغییر فرزندانشان ندارند و بدون حکمت خدا حتی

نمی‌دانند صلاح فرزندانشان در چیست. آنها می‌دانند که فراخوانده شده‌اند که ابزار دست کسی باشند که به طرز باشکوهی، حکیم و بخشنده فیض است و قدرت دارد که فرزندی را که تحت مراقبت آنها قرار داده، نجات دهد و تبدیل نماید. محرک آنها، رویایی نیست که برای فرزندانشان دارند، بلکه توانایی بالقوه‌ای است که فیض می‌تواند در فرزندانشان ایجاد کند.

### ۳. موفقیت: تعریفی که شما از برای موفقیت دارید.

*مالک:* این والدین معمولاً سعی می‌کنند که در راستای مجموعه‌ای از شاخصهای خاص در زندگی فرزندانشان کار کنند که به آنها می‌گوید که والدینی موفق بوده‌اند. چیزهایی مثل عملکرد تحصیلی، موفقیت‌های ورزشی، توانایی در موسیقی، محبوبیت اجتماعی نشانگر این خواهند بود که چه عملکرد خوبی در کارشان داشته‌اند. حالا، این امور بی‌اهمیت نیستند، اما صرفاً نمی‌توانند تعیین‌کننده تربیت موفق فرزندان باشند. والدین خوب همواره فرزندان خوب پرورش نمی‌دهند و باید دائماً از خود بپرسند که مجموعه ارزشهایی که به آنها می‌گویند که آیا فرزندان «خوبی» دارند یا خیر، از کجا می‌آید. متأسفانه بسیاری از والدین خوب با احساسات طولانی مدت شکست زندگی می‌کنند، زیرا فرزندانشان آن چیزی نشده‌اند که آنها انتظار داشتند.

*سفیر:* این والدین با این حقیقت ترسناک روبرو شده‌اند که هیچ قدرتی ندارند که چیزی را در فرزندانشان پدید آورند. به همین دلیل تعریف خود را از تربیت موفق فرزندان، به مجموعه‌ای از بازده‌های افقی ضمیمه نکرده‌اند. تربیت موفق فرزندان، در ابتدا مربوط به تولیداتان نیست، بلکه مربوط به کاری است که انجام داده‌اید. بگذارید اینطور بگوییم: تربیت موفق فرزندان در رابطه با رسیدن به اهداف نیست (که شما قدرت پدید آوردن آن را ندارید)، بلکه درباره این است که ابزاری مفید و وفادار در دستان کسی باشید که فقط او قادر است در فرزندانتان چیزهای نیکویی را به بار آورد.

### ۴. آبرو: چیزی که به انسانها می‌گوید هویت‌تان چیست و چه کار می‌کنید.

*مالک:* والدین مالک سهواً فرزندانشان را به نشان پیروزی‌شان تبدیل می‌کنند. آنها تمایل دارند که فرزندانشان را در جمع نمایش دهند تا تحسین اطرافیان‌شان را برانگیزانند. به همین دلیل بسیاری از والدین با دوران دیوانه‌وار و احمقانه‌ای که فرزندانشان به هنگام بزرگ شدن از آنها عبور می‌کنند، دست و

پنجه نرم می‌کنند. آنها خیلی نگران این نیستند که این دیوانگی چه چیزی را دربارهٔ فرزندانشان نشان می‌دهد، بلکه نگران این هستند که چه چیزی را دربارهٔ خودشان نشان می‌دهد. فرزندان که در این خانه‌ها بزرگ می‌شوند، احساس می‌کنند که بار آبروی والدینشان و نیش و زخم، دلسردی و خجالت با آنها همراه است. والدین مالک معمولاً نسبت به فرزندانشان خشم می‌گیرند و از آنها ناامید می‌شوند، نه به این خاطر که شریعت خدا را زیر پا گذاشته‌اند، بلکه چون هر کاری که کرده‌اند برایشان شرمندگی و دردسر ایجاد کرده است.

سفیر: این والدین درک کرده‌اند که تربیت گناهکاران، به نحوی و به طریقی، آنها را در معرض شرمندگی و سوء تفاهم علنی قرار خواهد داد. آنها آشفتگی کاری را که خدا آنها را به انجامش فراخوانده و باعث فروتنی می‌شود، پذیرفته‌اند. همچنین درک می‌کنند که اگر فرزندانشان در زندگی و خدانشناسی رشد کرده و بالغ شوند، به نشان افتخار آنها تبدیل نمی‌گردند، بلکه به نشان افتخار نجات‌دهنده‌ای تبدیل می‌گردند که در پی خدمت به او برآمده‌اند. به نظر آنها، خدا این کار را انجام می‌دهد و جلالش متعلق به اوست؛ آنها فقط خشنودند که توانسته‌اند ابزارهایی باشند که خدا بکار برده است.

آیا شما آماده‌اید بار مالک بودن را کنار گذاشته و تربیت واقعی فرزندان را تجربه کنید، وقتی می‌دانید که فراخوانده شده‌اید تا پیام، روشها و شخصیت مالک فرزندانتان را نشان دهید؟ آیا آماده‌اید از بار تلاش برای ایجاد تغییر و تحول خلاص شده و به‌عنوان ابزار مفید کسی که فقط فیض او قدرت ایجاد تغییر را دارد، آرامش را تجربه نمایید؟ پس این کتاب برای شماست. هدف این کتاب این است که شما را از کارهای سخت و طاقت‌فرسای روزانه‌تان رهایی دهد و توجه‌تان را به تصویر بزرگ آن چیزی جلب کند که خدا از شما دعوت می‌کند تا در آن سهیم شوید، خدایی که هم‌زمان در دل و زندگی فرزندانتان عمل می‌کند. هدف آن کمک به شماست تا ببینید که وقتی سعی می‌کنید دست از ایجاد تغییر بردارید و با رغبت و میل خود ابزار فیضی باشید که نجات می‌دهد، می‌بخشد و عوض می‌کند، آنگاه چطور تربیت فرزندان کاملاً متفاوت می‌گردد. هر فصل، یک اصل از تربیت فرزندان را که این فیض را جدی می‌گیرد، معرفی نموده و شرح خواهد داد. خیلیها خسته، دلسرد و کلافه شده‌اند. چرا راهی جدید و بهتر را در نظر نگیریم؟ یعنی راه فیض؟

## خواندگی

اصل: هیچ چیز در زندگی‌تان مهمتر از این نیست که ابزار خدا برای شکل‌دهی روح انسانی باشید.

شما کلافه شده‌اید، چون به دلایلی در این سه‌شنبه شب، دختر دو ساله‌تان تصمیم گرفته که تحت هیچ شرایط، فشار و تهدیدی، نخودفرنگی نخورد. شما از او نمی‌خواهید که سم بخورد؛ اینها نخود سبز هستند- سبزیجات کوچک، گرد و سبز! الان در ذهن او چه می‌گذرد؟ چرا این تکالیف کوچک باید اینقدر سخت باشند؟

باورتان نمی‌شود- یک یادداشت دیگر از معلمش دریافت کردید. این پنجمین یادداشت در این سه هفته است و او فقط به مهدکودک می‌رود! به دلایلی نمی‌خواهد در طول لحظاتی که نباید در کلاس حرف زد، از حرف زدن دست بکشد. موقع صحبت کردن معلم، حرف می‌زند. وقتی دانش‌آموزان دیگر سعی می‌کنند صحبت کنند، او هم صحبت می‌کند موقع ناهار با دهان پر حرف می‌زند. موقع خواب نیمروزی، دائماً صحبت می‌کند. وقتی سعی می‌کنید به او بگویید که خیلی حرف می‌زند، باز هم حرف می‌زند! و شما فکر کردید که اگر او را به مدرسه بفرستید، زندگی‌تان آسانتر می‌شود.

امروز یکی از آن روزهاست! شما قانع شده‌اید که بچه‌ها برعلیه‌تان نقشه کشیده‌اند. احساس می‌کنید فرزندانتان با هم دسیسه کرده‌اند تا امروز را برایتان سخت کنند. احساس می‌کنید که انگار در مقابل یک گروه سرکش قرار گرفته‌اید. خیلی وقتها صبرتان را از دست داده‌اید. کارها و حرفهای شرم‌آوری از شما سر زده است. صدایتان را بلند کرده‌اید و تهدیدات بدی کرده‌اید، اما ظاهراً هیچ‌یک از اینها کمک نکرده‌اند. کنترل خانۀ خودتان را از دست داده‌اید، در سکوت و با کمی حس تقصیر آرزو می‌کردید که ای کاش روزهای ساده‌ی گذشته برمی‌گشت.

به‌تازگی به‌عنوان پدر یا مادر، یکی از بهترین مکالمات خود را داشته‌اید؛ تصورش سخت است که یک بچۀ یازده ساله بتواند تا این حد عمیق و فلسفی باشد. وقتی آمادگی نداشتید، گیر افتادید؛ تصور نمی‌کردید که در این لحظه، زمان متوقف شود و این تفکرات عمیق مطرح شوند. حس می‌کنید که آمادگی زیادی برای آن نداشتید: کلماتتان را بریده بریده بیان کردید. امیدوار بودید که حرفتان مفید، قابل درک و حکیمانه باشد. امیدوارید که طرز بیان شما، مکالمات بیشتری را ایجاد کند. آرزو می‌کردید که ای کاش زنگ خطر به صدا درمی‌آمد و به شما می‌گفت که مسائل خیلی جدی می‌شوند.

به نظر می‌رسد که شما فرزندتان را شرم‌منده کرده‌اید. این واقعاً رنج‌آور است. او عادت داشت که برای آسایش و محبت به آغوش شما پناه آورد. او دوست داشت که موقع جست و خیز کردن در پاساژ، دست شما را بگیرد. لباسهایتان را می‌پوشید و وانمود می‌کرد که به‌جای شماست. روی چهارپایۀ آشپزخانه می‌ایستاد و در پختن شام به شما «کمک» می‌کرد. وقتی در ژیمناستیک مدال می‌گرفت، با لبخند بزرگی به سمت شما می‌دوید. الان از شما می‌خواهد که او را جلوی پاساژ پیاده کنید و وارد پاساژ نشوید. واقعاً نمی‌خواهد که او را از مدرسه به خانه بیاورید و وقتی این کار را می‌کنید، می‌خواهد که پایین خیابان پارک کنید. او دوستان زیادی را به خانه نمی‌آورد و وقتی این کار را می‌کند، آنها در اتاقش از چشم شما پنهان می‌شوند و از شما جدا هستند. دوست دارید که به سمت شما بدود و سرش را بر سینه‌تان گذاشته و بگوید: «دوستت دارم مامان»، کاری که قبلاً انجام می‌داد، اما فکر نمی‌کنید که باز هم این کار را انجام دهد. شما آنها را به سینما برده‌اید؛ این یکی از تفریحات خانوادگی شماست که همگی از آن لذت می‌برید. تابلوهای اعلانات نشان می‌داد که این یک فیلم

کمدی و خانوادگی است، اما از اول تا آخر پر از کنایه‌های جنسی بود. بخش آخر فیلم را نفهمیدید، چون ذهنتان درگیر بود که چه باید بگویید، و چگونه به چیزی که فرزندان‌تان در معرض آن قرار گرفته‌اند، رسیدگی کنید. آنها چقدر متوجه شدند؟ اگر با آنها صحبت کنید، آیا با این کار آتش در لانه زنبور خواهید کرد؟ آیا وقتش رسیده که خیلی رک و پوست کنده درباره رابطه جنسی با آنها صحبت کنید؟ آیا آماده هستید؟ آیا آنها آماده هستند؟ چگونه این کار را انجام خواهید داد؟ چه زمانی این کار را انجام خواهید داد؟ آرزو داشتید که ای کاش یک متنی داشتید که آن را دنبال می‌کردید.

در حالی که آخرین وسایل پسران را به اتاق خوابگاه می‌برید، با خودتان می‌گویید که او بچه خوبی است، اما نمی‌دانید که آیا او واقعاً آماده است. به او نگاه می‌کنید و او را به عنوان یک دانشجوی دانشگاه نمی‌بینید؛ یک بچه شش ساله دماغو، با زانوهای زخمی را می‌بینید که تازه می‌خواهد شب را با دوستش بگذراند. او در دبیرستان عملکرد خوبی داشت؛ مواد مخدر استفاده نکرد، رابطه جنسی نداشت و به زندان نرفت. او مصمم بود که در جایی جدید، جایی متفاوت از خانه، به کالج برود. از این بابت که جمعیت خوابگاهش دو برابر جمعیت دانش‌آموزان دبیرستان است، نگران هستید. دخترهایی که در اطراف راهروی خوابگاه مختلط او راه می‌روند، شما را معذب می‌کند. می‌خواهید قبل از اینکه کاملاً از دستش بدهید، او را بگیرید و همراه با وسایلش سوار ماشین کنید و به سرعت از آنجا دور شوید. او به شما می‌گوید نگران نباشید و او مشکلی نخواهد داشت، اما فایده‌ای ندارد. قبل از ترک آنجا، با او دعا می‌کنید، اما هنوز حالتان خراب است. از او می‌خواهید که بعداً با شما تماس بگیرد، اما فکر نمی‌کنید این کار را بکند.

دخترتان دانشگاه را تمام کرده است. او به خانه برمی‌گردد و به دنبال شغل می‌گردد. شما فکر می‌کردید که روزهای تربیت فرزندان تمام شده، اما پرواضح است که چنین نیست. وضعیت اتاقش، دوستان منتخبش و نحوه سپری کردن وقتش، شما را به این فکر فرو می‌برد که آیا او آماده است که یک بزرگسال بالغ باشد. احساسات مختلفی دارید. دوست داشتید که وضعیت خانه و زمانتان به حالت قبل بازمی‌گشت، اما دلتان برای مادر بودن هم تنگ شده بود. حالا او برگشته و قضیه فرق می‌کند. می‌دانید که هنوز به شما نیاز دارد و برای شروع

راهش، به راهنمایی شما نیاز خواهد داشت، اما مطمئن نیستید که به این درک رسیده باشید. هر شب سعی می‌کنید که در زمان معمول به رختخواب بروید و بخواهید، اما تا زمانی که صدای در را نشنوید و ندانید که او سالم و سلامت به خانه برگشته، خوابتان نمی‌برد. همزمان، از پدر یا مادر بودن خسته شده‌اید و در عین حال خدا را شکر می‌کنید که او در خانه است.

پشیمانی شما را فرا گرفته است. نمی‌خواهید پشیمان باشید، اما هستید؛ نه به خاطر یک چیز بزرگ، بلکه به خاطر تمام آن لحظات کوچکی که شکست را تجربه کردید. قولهای کوچک خود را به یاد می‌آوردید که آنقدر سرتان شلوغ بود که نتوانستید به آنها عمل کنید. لحظاتی که باید گوش می‌دادید، اما فریاد زدید. یادتان می‌آید که چقدر سخت بود که فرزندان را داشته باشید و در عین حال منصف باشید و اغلب شکست خوردید. یادتان می‌آید که موقع داستان خواندن خوابتان می‌برد و امیدوارید که آنها هرگز متوجه نشده باشند. خاطراتان هست که تهدیدات مسخره‌ای کردید و امیدوارید که به اندازه شما اینها را به یاد نیاورند. زمانی را به خاطر دارید که ماشین را متوقف کردید، همه آنها را مجبور کردید که پیاده شوند و گفتید که دیگر اجازه نمی‌دهید سوار شوند، مگر اینکه بتوانند با یکدیگر سازش کنند. یادتان می‌آید که اعلان قانون راحت‌تر از ارائه فیض بود. دوست دارید از پشیمانی آزاد شوید، اما آزاد نیستید.

تمام چیزهایی که الان توصیف کردم درباره چیست؟ نقطه مشترک همه این سناریوهای تربیت فرزندان چیست؟ همه اینها درباره یک خواندگی است - یکی از مهمترین خواندگی‌هایی که می‌توانست به انسان واگذار شود. اگر توقف کرده و به عواقب کاملش می‌اندیشیدید، باعث می‌شد که فرار کنید، مگر اینکه قبلاً آنقدر شما را ضعیف کرده باشد که به زانو درآمده باشید. در واقع، برای هر کسی، تفکر اینکه بتوان این دعوت را پذیرفت، یک دیوانگی است. شما باید دچار توهم شده باشید که فکر کنید واقعاً آماده هستید. مثل این است که در مقابل بوئینگ ۷۴۷ بایستید و به خودتان بگویید که اگر بخواهید، می‌توانید آن را بلند کنید. از نظر شما، این احتمالاً می‌تواند یکی از اشتباهات خدایی باشد که در جهت دیگر کامل است! آیا واقعاً درست است که خدا از والدین بخواهد که نمایندگان آماده او برای شکل‌دهی روح یک انسان باشند؟ واقعاً؟ بیایید عظمت نقشه خدا را در نظر گرفته و ببینیم که برای شما به‌عنوان والدین چه مفهومی دارد.



## والدین به‌عنوان جویندگان گنج

این نکته‌ای است که باید درک کنید: تمام گفته‌ها و اعمال شما در زندگی‌تان، همهٔ تصمیمات‌تان و هر آنچه تصمیم می‌گیرید که بر آن سرمایه‌گذاری کنید، بازتابی از نظام ارزش‌های نهادینه در دلتان است. ما به‌عنوان موجوداتی که به شباهت خدا خلق شده‌ایم، مطابق گزینه عمل نمی‌کنیم. بلکه ارزشها، انگیزهٔ ما انسانهاست. کلام، زمان، تعهدات، امورمالی، فراز و نشیبهای احساسی، روابط و عادات روحانی شما، همه با هم، تصویری از آنچه که واقعاً برای شما ارزشمند است، می‌سازند. لحظه‌ای با من فکر کنید؛ اگر قرار بود با شما ویدئوی دو ماه گذشته‌تان را تماشا کنم، نتیجه‌گیری من دربارهٔ آنچه واقعاً برایتان ارزش دارد، چه می‌بود؟ یا اگر قرار بود تربیت فرزندان شما را در چند ماه گذشته تماشا کنم، دربارهٔ میزان ارزش اختصاص داده شده به این تکلیف بنیادی که خدا به شما محول کرده، چه می‌گفتم؟

در کتاب *چه انتظاری داشتید؟* نوشتم که وقتی دربارهٔ ارزشها صحبت می‌کنیم، هیچ متنی سودمندتر از متی ۱۹:۶-۳۴ نیست (چرا الان درنگ نمی‌کنید و آن را نمی‌خوانید؟) در این متن، عیسی از کلمهٔ گنج استفاده می‌کند تا این حقیقت را نشان دهد که همهٔ ما در جستجوی چیزی هستیم که آن را مهم نامیده ایم. همهٔ ما از این نظر شبیه به هم هستیم و هر روز صبح بیدار می‌شویم و در خاک زندگی‌مان حفاری می‌کنیم تا گنجی را بیابیم. و نحوهٔ صحبت و رفتار ما، تلاش در جهت دستیابی به امور مهم خود، از طریق زندگی و روابطمان می‌باشد. پذیرش این موضوع سخت است، اما باید گفت: خواه تربیت فرزندان برای شما یکی از برترین گنجهاست و این در انتخابها، کلمات و اعمال روزمره‌تان نمایان است، یا اینطور نیست.

بنابراین، این ما را فروتن می‌کند، اما خوب است که بپذیریم در این سوی خانهٔ آخرتمان، بسیاری از امور زندگی‌مان به‌عنوان والدین، در رقابت با جایگاهی است که مرکز گنج در دلمان می‌باشد. به‌عنوان مثال، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که چیزهای مادی بسیار زیبایی در آن وجود دارد که یا به‌وسیلهٔ خدا خلق شده و یا انسان با آنچه که خدا خلق کرده، آن را ساخته است. این چیزهای مادی برای بدست آوردن آن زیبایی که خدا در درون ما بنا کرده، در رقابتند، اما می‌توانند برخلاف قصد و تمایل خدا، جایی در دل ما داشته باشند. اگر لذت‌داری‌های مادی برایتان بسیار مهم شود، در وظایفی که خدا به‌عنوان پدر یا مادر، شما را به

انجام آن دعوت کرده، انواع خرابی‌ها را به بار خواهد آورد. به‌عنوان مثال، والدینی که به‌شدت تحت کنترل دارایی (خانه‌ها، ماشین‌ها، زمین‌ها، اسباب و اثاثیه، آثار هنری و غیره) هستند، چنان سرگرم صاحب شدن، حفظ کردن، تدارک مالی و محافظت از دارایی‌هایشان هستند که وقت خیلی کمی دارند تا به روش مورد نظر خدا، در فرزندان‌شان سرمایه‌گذاری کنند. یا والدینی که عاشق دارایی هستند، چنان نگران حفظ آنها هستند که ناخواسته خانه خود را به اسباب و اثاثیه ناخوشایند و موزه کارهای دستی تبدیل می‌کنند و فرزندان‌شان موظفند در آن زندگی کنند. ممکن است یک مادر، بیش از آنکه نگران روح و جان پسرش باشد، نگران لکه‌های روی مبلش باشد، یا یک پدر، بیش از آنکه بر دل دخترش تمرکز کند، بر درخشش و محافظت از ماشین جدیدش تمرکز کند.

بعضی از والدین نمی‌توانند از دوستان فرزندان‌شان پذیرایی کنند، زیرا نگران تأثیر آن بر محیط مادی و دارایی‌هایشان هستند. آیا چیزهای مادی در تربیت فرزندان شما، یک مانع یا تنش غیرضروری ایجاد می‌کند؟ یا در مورد موفقیت چطور؟ من قانع شده‌ام که اشتیاق به موفقیت، چیز دیگری است که خالق در درون ما قرار داده است. ما صورت خالق را داریم و برای خلق کردن طراحی شده‌ایم. ما خلق شده‌ایم که سازنده، مدیر و کننده کار باشیم. ما طراحی شده‌ایم تا محیط پیرامونمان را عوض کنیم. ما خلق شده‌ایم تا با انتقال به جای دیگر، اثری از کارمان باقی گذاریم. ما خلق شده‌ایم تا تدابیری داشته باشیم و به آنها دست یابیم. به خاطر همه این دستاوردها، موفقیت برایمان مهم است. همه ما می‌خواهیم موفق باشیم. در واقع، اگر برای موفقیت در بخشی از زندگی‌تان هیچ انگیزه‌ای ندارید، اگر برای دستیابی به چیزی اهمیت نمی‌دهید، همه ما فکر می‌کردیم که به لحاظ احساسی یا روحانی، مشکل دارید و به کمک نیاز دارید. اما همچون دارایی‌ها، این چیز بسیار نیکویی که خدا آفریده، اگر به گنجی تبدیل گردد که بر شما حکومت کند، یعنی چیزی که هرگز مورد نظر نبود، این می‌تواند در زندگیتان به یک معضل تبدیل شود.

هزاران هزار کودک، هر روزه به افرادی سپرده می‌شوند که آنها را نمی‌شناسند، زیرا موفقیت کاری و حرفه‌ای برای والدین‌شان بسیار مهم شده است. از آنجایی که هیچ پدر و مادری به خاطر ترس از تأثیرات طولانی مدت بر زندگی حرفه‌ای و امور مالی‌اش مایل نیست از کار در بیرون از خانه دست بکشد، هیچ کس نمی‌ماند که از فرزندان مراقبت کند، پس باید کسی دیگر را برای این

کار استخدام کنند. من می‌دانم این موضوع بحث‌انگیز است و من هرگز زوجی را که فرزندان‌شان را به مهدکودک می‌سپارند، بدون اینکه از جزئیات این تصمیم آگاه باشم، قضاوت نمی‌کنم، اما از این می‌رنجم که ما خیلی دربارهٔ این موضوع صحبت نمی‌کنیم. از این غمگینم که کودکان بسیاری در طول سالهای سازندهٔ زندگی‌شان، بخش زیادی از روز را از والدینشان دور هستند. من از رشد فرهنگ عادی بچه‌های «کلیددار» غمگینم. من نگران والدین خسته‌ای هستم که در پایان یک روز کاری، وقتی به دنبال فرزندان‌شان می‌روند، نمی‌توانند آن صبر و فیضی را که برای باقی روز نیاز دارند، نسبت به کودکان خود داشته باشند. مسأله این نیست که یک برنامهٔ پرمشغله دارید، بلکه مسأله این است که آن مشغولیت به ارزش تبدیل شده است. چه تعدادی از کودکان به ندرت پدران‌شان را می‌بینند، چون پدر قبل از بیدار شدن بچه‌ها به سر کار رفته و وقتی می‌خواهند از سر کار به خانه برمی‌گردند؟ وقتی نوجوان می‌شوند، عادت کرده‌اند که پدران‌شان هیچ دخالتی در زندگی‌شان نداشته باشند و دیگر انتظار توجه یا مشارکت او را ندارند. چگونه ارزش موفقیت شغلی بر تعهدتان به کاری که خدا شما را به‌عنوان پدر یا مادر بدان فراخوانده، تأثیر گذاشته است؟

کمربندهای ایمنی خود را ببندید؛ در اینجا کمی بحث‌انگیزتر عمل خواهم کرد. من عمیقاً به این نتیجه رسیده‌ام که برای بسیاری، تعهدشان نسبت به خدمت، دائماً در خواندگی‌شان به‌عنوان والدین مانع ایجاد می‌کند. شاید این فریبنده‌ترین وسوسه برای گنج باشد. بسیاری از پدران و مادران خادم در رابطه با بی‌توجهی و غیاب خود، عذاب وجدان‌شان را اینگونه آرام می‌کنند: آنها با خودشان می‌گویند که «کار خداوند» را انجام می‌دهند. بنابراین، یک جلسهٔ گفتگوی دیگر، یک سفر بشارتی کوتاه مدت دیگر و یک حرکت خدمتی دیگر را می‌پذیرند، یا یک جلسهٔ شبانهٔ دیگر را پذیرفته و با خود فکر می‌کنند که ارزش‌هایشان کاملاً کتاب مقدسی است، در حالی که دائماً از مهمترین نقشی که خدا آنها را بدان فراخوانده، غافلند. متأسفانه، فرزندان‌شان با این تفکر بزرگ می‌شوند که عیسی کسی است که بارها و بارها پدر و مادرشان را از آنها گرفته است.

این گفتگویی است که والدین فعال در خدمت باید داشته باشند و نسبت به آن روراست باشند. بسیار جالب است که اگر به افرادی که زوجها را برای زندگی خدمتی آماده می‌کنند، گوش کنید، آنها دربارهٔ تنش‌های عادی و گریزناپذیر بین الزامات خدمت و خواندگی به‌عنوان پدر و مادر، هشدار خواهند داد. اما

پیشنهاد من این است که دو نکته را باید در اینجا در نظر داشت. اولاً، عهدجدید هرگز این تنش را به عنوان یک پیش فرض نمی پذیرد. هرگز به شما هشدار نمی دهد که اگر خانواده دارید و برای خدمت خوانده شده اید، بارها و بارها خود را در وضعیت بغرنج ارزشها خواهید یافت- که انجام هر دو کار به بهترین نحو، تقریباً امکان پذیر نیست. چنین هشدار را در کتاب مقدس نمی بینیم. تنها چیزی که به آن نزدیک می باشد، این است که یکی از خصوصیات مشایخ این است که باید خانواده شان را به خوبی رهبری کنند. شاید این تنش نتیجه برنامه ریزی ضعیف خدا نیست، بلکه از آنجایی که ما سعی داریم از خدمت نفعی را بجوییم که هرگز قرار نبود به آن دست یابیم، و چون در پی آنها هستیم، دست به انتخابهای بدی می زنیم که به خانواده مان لطمه می زند. اگر شما هویت، مفهوم و هدف، دلیل هر روز صبح بیدار شدن، و آرامش درونی تان را از خدمت بگیریید، پس از خدمتتان می خواهید که مسیح شخصی شما باشد، و چون اینگونه هستید، نه گفتن برایتان بسیار سخت می شود، و چون نه گفتن برایتان سخت است، در نتیجه، معمولاً تعهدهای مهم در مورد زمان و رابطه با فرزندان تان رانادیده خواهید گرفت.

اما باید یک نکته دیگر را نیز در نظر گرفت. کتاب مقدس کاملاً به وضوح می گوید که خدا بی محبت، بی حکمت، بی وفا و نامهربان نیست که ما را به فرمانی فراخواند که لازمه آن شکستن یکی دیگر از فرامین اوست. فرامین او با مطالباتی که از نظامهای ارزشی رقیب می آیند، در رقابت نیستند. فرامین او یکپارچه اند و مفهوم زندگی نیکو، درست، زیبا و پسندیده از نظر خدا را تعریف می کنند. تعهد به اطاعت از یکی از فرمانهای او، هرگز به این معنا نیست که رنج کشیده و مجازات خواهید شد، چون باعث شده از فرمانی دیگر سرپیچی کنید. هیچ یک از فرمانهای او مجزا از فرمانهای دیگر نیست و هیچ یک از آنها با هم در تعارض نیستند.

بنابراین، اگر غیرت برای خدمت باعث شود که نسبت به خواندگی ام به عنوان پدر یا مادر، وفاداری کمتری داشته باشم، آن هم با نوع مدیریت زمان و انرژی ام، پس در پی کسب منفعتی از خدمتم هستم که قرار نیست آن را کسب کنم. آیا تصمیم گیری ها و تعهدات خدمتی، انجام وفادارانه کارتان به عنوان یک پدر یا مادر را دشوار می سازند؟

اکنون از شما می خواهم که فروتن، صادق و روراست باشید. چه چیزی در دلتان و در نتیجه در تصمیمات روزمره تان به رقابت می پردازند تا جای ارزش

متعلق به تربیت فرزندان را بگیرد؟ آیا تربیت فرزندان در امور پیش‌پاافتاده، تکراری و برنامه‌های روزانه شما از احترام والا و اهمیت والایی که خدا در نظر داشته، برخوردار است؟ چه چیزهای دیگری در این راه مانع ایجاد می‌کنند؟ خدا از شما دعوت می‌کند که چه تصمیمات جدید و بهتری بگیرید؟

### خدا اینگونه برای والدین ارزش قائل است

ارزش تربیت فرزندان، در بطن آن چیزی قرار دارد که خدا هر انسانی را برای شناخت آن و بودن آن، طراحی کرده است. از دست دادن این چیز، در واقع مساوی با از دست دادن بخشی از انسانیت خودتان است. در هر تفکر، خواسته، کلام، تصمیم یا عملی که هر انسانی تا به حال داشته، محرکی وجود دارد که تربیت فرزندان در آن نفوذ می‌کند. در زندگی هر کودکی که تا به حال متولد شده، هیچ چیز ضروری‌تر از این نیست. این همان چیزی است که تربیت فرزندان را مهمترین چیز می‌سازد- یا به معنای حقیقی کلمه، مقدس می‌گرداند. در تمام کارهایی که می‌کنید و چیزهایی که برای فرزندانان می‌خواهید، این باید بالاترین هدف باشد. نادیده گرفتن آن به معنای غفلت از هدف و مقصود تربیت فرزندان است. نادیده گرفتن آن، مسیرهایی را که هادی همه کارهائتان با هر یک از فرزندانان است، از بین می‌برد. این موضوعی است که باید در روزهای خوب، شما را از فرزندانان راضی نگه داشته و در روزهای خیلی دشوار، به شما انگیزه بخشد. این حقیقتاً وظیفه اصلی است که کار شما را به‌عنوان پدر و مادر به گنجی فوق‌العاده ارزشمند تبدیل می‌کند. به کلام زیر توجه کنید:

بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست. یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن. و این سخنان که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. آنها را به‌دقت به فرزندانان بیاموز، و حین نشستن در خانه و رفتن به راه، و هنگام خوابیدن و برخاستن، از آنها گفتگو کن. آنها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانی بگذار. آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه‌های خویش بنگار. (تثنیه ۴: ۹-۶)

چون پسرت در آینده از تو بپرسد: "مقصود از این شهادت و فرایض و قوانین که یهوه خدای ما به شما امر فرموده، چیست؟" آنگاه به پسر خود بگو: "ما در مصر بنده فرعون بودیم. اما خداوند ما را با دستی نیرومند از آن سرزمین بیرون آورد. خداوند در برابر دیدگان ما آیات و معجزات عظیم و

هولناک بر ضد مصر و فرعون و تمامی اهل خانه‌اش نمایان ساخت و ما را از آنجا بیرون آورد تا به سرزمینی که برای پدرانمان سوگند خورده بود که به ما بیخشد، درآورد." (تثنیه ۶:۲۰-۲۳)

خدا برای تربیت فرزندان ارزش قائل است که در چند پاراگراف کوتاه، اما عمیق خلاصه شده است. کار شما به‌عنوان پدر یا مادر از ارزشی فوق‌العاده برخوردار است، زیرا خدا اینگونه طراحی کرده که شما ابزاری مهم، استوار و وفادار در دستان او باشید تا در فرزندانان، هشیاری و سرسپردگی نسبت به خدا را ایجاد کنید. شما نمی‌توانید به‌تنهایی این را در خود ایجاد کنید، فقط خدا می‌تواند، اما شما به این خدمت منصوب شده‌اید که ابزاری غیرقابل جایگزین در دستان نیرومند او باشید. می‌بینید، در بطن آنچه خدا انسان را برای آن طراحی کرده، اقرار به وجود و تسلیم به اقتدار او وجود دارد. هدف این بوده که این چیزها در دل هر انسانی که تا به حال زیسته، حکمرانی کنند. اگر فرزندانان فاقد هشیاری نسبت به خدا باشند، هرگز آنچه باید باشند و انجام دهند، نخواهند شد. این امری حیاتی است که باید در دل هر کودکی شکل بگیرد و عبارات بالا می‌گویند که این وظیفه را خدا به والدین محول کرده است.

قرار نیست که کلیسای شما، جایگزین شما شود، بلکه باید شما را برای این کار مهم تجهیز کرده و یاری دهد. هرگز قرار نبوده که دولت شما، جایگزین شما شود، بلکه وظیفه‌اش این است که از شما که این کار مهم را انجام می‌دهید، محافظت کند. مدرسه نزدیک خانه‌تان، هرگز جایگزین شما نخواهد شد؛ مدرسه در بهترین حالت، از شما حمایت خواهد کرد تا از عهده کاری که فقط شما می‌توانید انجام دهید، برآیید. ممکن است استدلال کنید که دلیل اصلی خدا از قرار دادن والدین در زندگی فرزندان این است که آنها خدا را بشناسند. مهمترین چیزی که یک کودک می‌تواند یاد بگیرد، وجود، شخصیت و برنامه خداست. اگر از این واقعیت آگاه باشید، نحوه درک و تفسیر شما نسبت به هر یک از حقایق دیگر در زندگی‌تان عوض خواهد شد.

حال، گرچه خدا با فیضش، شما و فرزندانان را در دنیای مادی قرار داده که دائماً به او اشاره می‌کند، اما فرزندانان با مشکل ویران‌کننده‌ای به دنیا آمده‌اند. فرزندانان از این توانایی منحرف و شکل‌دهنده زندگی برخوردارند که به دنیای اطراف بنگرند و خدا را نبینند. آنها دائماً نشانه‌ها (دنیای خلق شده) را خواهند دید، اما دائماً قادر به تشخیص این موضوع نخواهند بود که این نشانه‌ها به چه

چیزی اشاره می‌کنند (وجود و جلال خدا). و اگر شما به خدا اعتراف نکنید، نه تنها انسانی به شدت محروم هستید، بلکه خودتان را در مرکز دنیای خود قرار داده و همه چیز به شما مربوط می‌شود. کودکانی که خدا را تصدیق نمی‌کنند، طوری رفتار خواهند کرد که گویی خودشان خدا هستند و با کمک و نجاتی که خدا از طریق والدینشان برای آنها فراهم نموده، مقابله خواهند کرد.

اما موضوع به اینجا ختم نمی‌شود. در مقطعی، برای کودکان شما این سؤال پیش می‌آید که چرا باید این قوانین را داشته باشند، چرا به آنها گفته شده که به یک سری چیزها باور داشته باشند و چه کسی شما را مسئول ساخته است. متأسفانه، بسیاری از والدین چیز زیادی برای گفتن ندارند، جز اینکه «این کار را بکن چون من به تو می‌گویم» یا «این کار را بکن، وگرنه تنبیه می‌شوی». این نوع توضیحات، تنها تا زمانی جواب خواهند داد که فرزندان از شما بترسند، اما زمانی فراخواهد رسید که آنها دیگر ترسی از شما نخواهند داشت. اگر فقط ترس از خودتان را به بچه‌هایتان داده‌اید، آنگاه، زمانی که خانه‌تان را ترک کنند، دیگر انگیزه‌ای برای انجام کار درست نخواهند داشت.

در اینجا، دومین پاراگراف از تنبیه ۶ به ما کمک می‌کند. به ما می‌گوید که نه تنها باید ریشه تمام قوانین و باورهایی که به فرزندانمان می‌دهیم در وجود خدا باشد بلکه باید در اموری باشد که او با فیضش برای ما انجام داده است. ممکن است بگویید در اینجا توصیه می‌شود که تمام آنچه را که در رفتار و باور فرزندانمان می‌خواهید، به روایت فدیه مرتبط سازید. وقتی فرزندان قوانین را زیر سؤال می‌برد، باد به غیغ نیندازید و به او نگوید که بهتر است اطاعت کنی وگرنه...؛ با او درباره فدیه‌دهنده مهربان صحبت کنید، کسی که نه تنها او را آفرید، بلکه خورش را برای او داد تا او بتواند کار درست را بداند و انجام دهد. وقتی فرزندان در مورد امور درست و غلط سؤال دارد، او را فقط با شریعت خدا تهدید نکنید؛ او را با نوای شیرین فیض خدا جلب کنید. وقتی در مورد کاری که طبق کلام خدا درست است، در کشمکش است، از خدا صرفاً به‌عنوان یک داور صحبت نکنید، بلکه به‌عنوان یاور و دوستی که با بخشش، حکمت و قوتش ما را در ضعفها ملاقات می‌کند. فرزندان را تحت تأثیر صبر، رحمت و محبت خدا قرار دهید. بارها و بارها در این مورد صحبت کنید که او چگونه مشتاقانه از قدرتش برای کمک، منفعت و نجات ما استفاده می‌کند. فراتر از اعمال قدرت خود عمل کرده و به اقتدار خدا اشاره کنید و از اشاره به اقتدار خدا فراتر رفته و توجه

فرزندانتان را به فیض او جلب کنید.

خدا در اینکه شما را ابزار شکل‌دهی جانهای فرزندانتان گردانیده، اشتباه نکرده است. ببینید، او چشمان دلتان را به وجود، حضور و قانونش باز کرده تا بتوانید ابزار انجام این کار در فرزندانتان باشید. او خودش را به شما آشکار نموده، نه فقط به خاطر شما، بلکه به خاطر فرزندانتان. اما او کار دیگری نیز انجام داده است. او فیض بخشاینده، رهاننده، تبدیل‌کننده و نجات‌دهنده‌اش را به شما عطا کرده تا بتوانید ابزار او باشید که همین کار را در زندگی هریک از فرزندانتان انجام دهید. هدیه فیض او فقط این نیست که شما دریافت‌کننده فیض باشید، بلکه ابزار روزمره این فیض در زندگی کسانی باشید که خدا تحت سرپرستی شما قرار داده است. تمام چیزهای لازم برای اینکه همان کسی باشید که خدا در زندگی فرزندانتان و انجام مأموریتتان در زندگی آنها می‌خواهد، در فیض او می‌یابید.

حرف آخر این است: خدا با شما ملاقات کرده تا برای معرفی فیض و جلال او به فرزندانتان آماده باشید. هر روز مملو از فرصتهایی است که بتوانید به خدا اشاره کنید، شاید حتی در حقایقی مثل جوشیدن آب، تغییر رنگ برگها و طلوع خورشید به هنگام صبح یا قدرت طوفان، طعم استیک، زیبایی غروب، یا عسلی که از زنبور بدست می‌آید؛ تمام این چیزها وجود و دوام دارند، فقط به خاطر اینکه خدا دنیای مادی را آفریده و کنترل می‌کند. خدا چشمان شما را به حضور و جلالش گشوده تا بتوانید به بازگشایی چشمان فرزندانتان کمک کنید. بنابراین از فرصتهای پیرامون خود برای اشاره به او استفاده کنید. اجازه ندهید که یک روز بدون انجام این کار سپری شود و احساس نکنید که صحبت همیشگی درباره خدا عجیب است. او چنان با خلقت خویش به تصویر کشیده شده که عدم یادآوری و صحبت درباره او در تمامی اوقات، عجیب است. و به خاطر داشته باشید، نوجوان و کودک نوپا به یک اندازه به این نیاز دارند. هیچ چیز در زندگی مهمتر از این نیست؛ حقیقتاً این چیزی است که والدین را بسیار ارزشمند می‌گرداند.

باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد؛ این یک موضوع در این کتاب نیز خواهد بود. هیچ کس بهتر از پدر و مادری که فروتنانه اعتراف می‌کند که خودش به شدت به فیض خدا محتاج است، نمی‌تواند فیض ببخشد. چطور است که امروز چنین پدر و مادری برای فرزندانتان باشید؟



## فیض

اصل: خدا هرگز شما را به کاری فرامی‌خواند، مگر اینکه ابزار لازم برای انجام آن کار را به شما بدهد. او هرگز شما را به تنهایی نمی‌فرستد و خودش با شما می‌آید.

بسیاری از پدران و مادران مشکلی خاص در روش تربیت فرزندان خود دارند و از آن آگاه نیستند. این بر نحوه تفکرشان دربارهٔ وظیفه‌ای که به ایشان محول شده، تأثیر می‌گذارد. همچنین، بر نوع نگاهشان به فرزندان‌شان نیز تأثیرگذار است. این موضوع، واکنش‌هایشان را در تمامی لحظات سختی که والدین با آنها روبرو هستند، شکل می‌دهد. این تعیین می‌کند که آنها با شروع روز خود یا وقتی بار دیگر خسته به رختخواب می‌روند، چه چیزی به خودشان خواهند گفت. به بسیاری از والدین، احساس عدم آمادگی، ناتوانی و دلسردی می‌دهد. این باعث می‌شود که بسیاری از والدین آرزو کنند که ای کاش می‌توانستند دست از کار بکشند، در حالی که می‌دانند نمی‌توانند این کار را بکنند. مردم را وسوسه می‌کند که به دیگران نگاه کرده و آرزو کنند که ای کاش می‌توانستند از آنچه که ظاهراً سایر والدین دارند، برخوردار شوند، اما از چیزهایی که دارند با بی‌توجهی عبور می‌کنند. این باعث

می‌شود که والدین تسلیم این وسوسه شوند که چیزهایی را بگویند و کارهایی را انجام دهند که در دلشان می‌دانند که نباید می‌گفتند و انجام می‌دادند.

این مشکل خاموش و در عین حال مهلکی که دامنگیر بسیاری از والدین می‌شود، چیست؟ بسیاری از والدین مسیحی در درک، تجلیل و تکیه به فیض خدا، خلأیی بسیار بزرگ و مشکل‌ساز دارند. بگذارید الان به آن بپردازم، زیرا این موضوع به نوعی در هر فصل از این کتاب مطرح خواهد شد. *برای تربیت بی‌تناقض، وفادارانه، صبورانه، بامحبت و مؤثر فرزندان، چیزی مهمتر از این نیست که درک کنیم خدا در فیض پسرش، خداوند عیسی مسیح، چه چیزی را به ما داده است.* شاید اکنون شما فکر می‌کنید: «پل، من به الهیات بیشتر نیاز ندارم؛ من به کمک عملی نیاز دارم. من به تمام مطالب کتاب مقدس باور دارم، اما به نظر نمی‌رسد که به تربیت فرزندانم کمکی کرده باشد!» از شما می‌خواهم که قلبتان را باز کنید و وقتی توضیح می‌دهم، صبوری کنید، زیرا شاید این مهمترین فصل این کتاب برای شما باشد. درک فیض خدا شما را تبدیل خواهد کرد و با تبدیل شما، روش ارتباط شما با فرزندانان و تربیت فرزندانان را نیز عوض خواهد کرد.

این تأسف‌آور و منشأ دلسردی و مشکلات بسیار در تربیت فرزندان است که بسیاری از والدین، کارشان را با درک معیوب فیض خدا انجام می‌دهند. اکثر والدین مسیحی درک نسبتاً خوبی از فیض گذشته دارند، یعنی بخششی که به خاطر زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی دریافت کرده‌اند و درک قابل قبولی از فیض آینده دارند، جایی در ابدیت که برای آنها به‌عنوان فرزند خدا تضمین شده است. اما مشکل اینجاست که درک کمی از فیض کنونی دارند، یعنی مزایای کار مسیح در اینجا و هم‌اکنون برای همه ما که بین «قبلاً» (فیض گذشته) و «هنوز نه» (فیض آینده) زندگی می‌کنیم. بسیاری از والدین فکر می‌کنند که عبارت «انجیل فیض خدا»، با آن خستگی که نمی‌توانند رفع کنند یا خشمی که نمی‌توانند مغلوب سازند یا حکمت عمومی که حس می‌کنند فاقد آن هستند، یا نیاز به استراحتی که گویا هرگز نمی‌توانند به آن دست یابند، ارتباطی ندارد. آنها موعظه‌هایی را در رابطه با فیض خدا می‌شنوند و سرودهایی را درباره فیض خدا می‌سرایند، اما ظاهراً اینها به مشکلاتشان به‌عنوان والدین رسیدگی نمی‌کنند. در واقع، به نظر می‌رسد چیزی که دریافت می‌کنند، هر چیزی غیر از فیض است.

بنابراین، باید گفت و سپس توضیح داد که شما به‌عنوان فرزند خدا، نه تنها فیض باشکوه گذشته و آینده را دریافت کرده‌اید، بلکه از فیض شگفت‌انگیز در

زمان حال نیز برخوردارید. این فیض در هر جایکه خدا شما را قرار داده، به کمک شما می‌آید. این فیض در تاریکترین لحظات تربیت فرزندان به کمک شما می‌آید. این فیض به حس ناتوانی شما توجه می‌کند. وقتی فکر می‌کنید که حکمتتان به پایان رسیده، این فیض شما را لمس می‌کند. وقتی در راهرو قدم برمی‌دارید و می‌دانید که صبرتان لبریز شده، این فیض از آن شماسست تا بکار گیرید. وقتی به نظر می‌رسد که فرزندان سرکشی می‌کند و سخت‌دل شده و نمی‌دانید چه کار کنید، این فیض در دسترس شماسست. این فیض در لحظاتی که به‌عنوان پدر و مادر احساس پشیمانی می‌کنید، شما را لمس می‌کند. دلیل بیدار شدن شما در صبح و خوابیدن شما در شب است، مهم نیست که در حال حاضر با چه چیزی مواجه می‌شوید. اگر از من بپرسید که مهمترین چیزی که خدا به‌عنوان پدر یا مادر به شما داده چیست، من نمی‌گویم که اصول حکمت کلامش است. نه، من می‌گویم: «فیض او!» اجازه بدهید دلیل آن را توضیح دهم.

خدا مثل هر چیز دیگری که قومش را به آن فرا می‌خواند، مردم را به‌خاطر توانایی‌شان به پدر یا مادر بودن فرا نمی‌خواند. اگر با دقت کتاب مقدس‌تان را بخوانید، درک خواهید کرد که خدا افراد توانا را به انجام کارهای مهم فرا نمی‌خواند. ابراهیم توانا نبود. موسی توانا نبود. جدعون توانا نبود. داوود توانا نبود. شاگردان توانا نبودند و این داستان ادامه دارد. دلیلش این است که هیچ شخص توانمندی وجود ندارد. چنین چیزی وجود ندارد. و قطعاً والدین توانمند هم وجود ندارند. خدا انسانها را نیافرید تا به‌طور مستقل توانمند باشند؛ او ما را طوری طراحی کرد که وابسته باشیم. این نشانه‌ی ضعف شخصی یا قصور شخصیتی نیست که به‌عنوان پدر یا مادر احساس ناتوانی کنیم. دلیل وجود چنین احساسی، این است که این حقیقت است! هیچ یک از ما از ذخایر طبیعی حکمت، قوت، صبر، رحمت و پشتکاری که هر پدر و مادری نیاز دارد تا کارش را به‌درستی انجام دهد، برخوردار نیستیم. توانایی مستقل، مانند پارسایی مستقل، یک توهم است. پس از تحت فشار گذاشتن خودتان به‌خاطر احساس بی‌کفایتی دست بکشید؛ شما این احساس را دارید، چون این یک واقعیت است!

چرا خدای حکمت کامل، از افراد بی‌کفایت استفاده می‌کند تا چنین کار مهمی را به انجام رساند؟ درک این پاسخ بسیار مهم است. خدا افراد ناتوان را فرامی‌خواند تا کارهای مهم انجام دهند، زیرا در نهایت چیزی که او بر روی آن کار می‌کند،

موفقیت آئی شما نیست، بلکه دستیابی شما به شناخت او، محبت به او، آرامی یافتن در فیض او و زیستن برای جلال اوست. بگذارید این مطلب را طور دیگری بیان کنم. خدا افراد ناتوان را به انجام کارهای مهم فرامی‌خواند تا خودش جلال یابد، نه آنها. او سعی نمی‌کند که زندگی شما به‌عنوان پدر و مادر، آسان، قابل پیش‌بینی و عاری از کشمکش باشد. او شما را دعوت به انجام غیرممکن‌ها می‌کند تا در تلاشتان برای دریافت کمک، چیزی بیش از کمک بیابید- شما او را می‌یابید.

ناتوانی به این معنا نیست که خدا با دادن فرزندتان به شما، مرتکب اشتباه بزرگی شده، در پیدا کردن آدرس اشتباه کرده و بهتر بود که فرزندانتان جای دیگری می‌بودند. ناتوانی شما مانعی در نقشه خدا نیست، بلکه بخشی از نقشه اوست. او می‌داند که والدینی که تصدیق می‌کنند بی‌کفایت هستند و به نزد خدا می‌شتابند، بهترین والدین خواهند شد. می‌بینید، او از شما نمی‌خواهد که توانا باشید؛ او از شما می‌خواهد که مشتاق باشید. اگر مشتاق باشید، او شما را در ضعف‌تان ملاقات کرده و تبدیلتان خواهد کرد و همچنان که شما را تبدیل می‌کند، کارهای نیکویی را از طریق شما، در دل و زندگی فرزندانتان خواهد کرد.

اما در اینجا باید به چیز دیگری نیز اشاره کرد. هیچ کودکی واقعاً نمی‌خواهد توسط والدینی تربیت شود که فکر می‌کنند توانا هستند. والدین «توانا» معمولاً مغرور و متکی به نفس هستند. از آنجایی که به توانایی خود مغرورند، بسیار سریع و با اعتماد به نفس زیاد عمل می‌کنند، و به همین دلیل، فاقد صبر و درک هستند. والدین «توانا» معمولاً فرض می‌کنند که فرزندانشان نیز باید توانا باشند، پس وقتی ضعف فرزندانشان آشکار می‌شود، نمی‌توانند ملایمت به خرج دهند. والدین «توانا» که در حفظ قوانین به خود مغرورند، تمایل دارند به فرزندانشان بیشتر شریعت بدهند تا فیض و برای داوری بیشتر از درک کردن، عجله می‌کنند. و والدین «توانا» می‌خواهند فرزندانشان مدال افتخارشان باشند، یعنی با آنها توانایی خود را به رخ مردم بکشند. زندگی با افرادی که ضعف را انکار می‌کنند، سخت است، زیرا افرادی که ضعف را انکار می‌کنند، معمولاً نسبت به افراد ضعیف، صبور و مهربان نیستند و آنها را درک نمی‌کنند.

ناتوانی شما به معنای نابودی تربیت فرزندانتان نیست، چون خدا افرادی را ملاقات می‌کند که فروتنانه ضعف‌هایشان را می‌پذیرند و برای کمک به سوی او می‌شتابند. اما قضاوت‌های شما از توانایی در تربیت فرزندتان می‌تواند دلیلی باشد که با فرزندانتان به مشکل برمی‌خورید، و به نظر می‌رسد که آنها هرگز انتظارات

شما را برآورده نمی‌کنند. والدین «توانا» معمولاً ناراحت می‌شوند وقتی فرزندان‌شان بارها و بارها نشان می‌دهند که نیازشان تربیت شدن است! اگر به‌خاطر اینکه فرزندان‌تان دوباره نیازمند اصلاح هستند، با عصبانیت وارد راهرو شوید، شما به این دلیل عصبانی هستید که در آن لحظه آنها نیازمند چیزی هستند که هر انسانی دائماً بدان نیازمند است: توجه و مراقبت یک پدر و مادر. اما اگر با اعتراف به نیازتان به توجه پدر آسمانی، در راهرو به سراغشان بروید، به احتمال زیاد نیاز فرزندان‌تان به همان توجه و مراقبت را خواهید پذیرفت و با ملایمت آن را ارائه می‌کنید.

*خدا هرگز ما را به انجام کاری فرامی‌خواند، مگر اینکه ما را به آنچه که نیاز داریم، تجهیز کند. خدا هرگز شما را برای چیزی نمی‌فرستد، مگر اینکه با شما بیاید. او هرگز به شما نمی‌گوید که کاری را انجام دهید، مگر اینکه به شما چیزهای موردنیاز را بدهد. این داستان کل کتاب مقدس است. به همین دلیل خدا پسرش را به زمین فرستاد. فقط یک قهرمان در کتاب مقدس وجود دارد؛ شخصیت‌های دیگر به نحوی معیوب هستند. خدا قهرمان هر یک از داستان‌های کتاب مقدس است. در واقع، کتاب مقدس گلچینی از داستان‌ها نیست، بلکه یک داستان بزرگ با فصل‌های متعدد است. داستان این‌که خدا چگونه با فیض قدرتمندش با افراد ضعیف و معیوب ملاقات می‌کند.*

این چه ارتباطی با تربیت فرزندان دارد؟ این کاملاً به آن مربوط است! این یعنی اگر شما فرزند خدا هستید، غیرممکن است که با بسته منابع محدود خود واگذاشته شوید. غیرممکن است که با میزان قوت و حکمت خود وانهاده شوید. و این چیزی است که باید هر روز به خودتان یادآوری کنید: بزرگترین و شگفت‌انگیزترین هدیه خدا به شما به‌عنوان پدر و مادر، خود خداست! او می‌داند که تکلیفتان چقدر سخت است. او می‌داند که این کار از محدوده صبر و حکمت شما خارج است. او می‌داند که بعضی وقتها احساس می‌کنید که ای نمی‌دانید چه کار می‌کنید. او می‌داند که در بعضی از لحظات آرزو می‌کنید که ای کاش می‌توانستید تسلیم شوید و از آنجا بروید. او می‌داند که در بعضی از لحظات خشم به سراغتان می‌آید. او می‌داند که فرزندان‌تان می‌توانند شما را اذیت کنند. او از هر یک از کشمکش‌های شما به‌عنوان پدر یا مادر خبر داشت، پس می‌دانست که تنها چیزی که به شما کمک می‌کند، خودش است. این کلام را به دقت بخوانید: «جلال باد بر او که می‌تواند به وسیله آن نیرو که در ما فعال است، بی‌نهایت فزونتر از هر آنچه بخواهیم یا تصور کنیم، عمل کند. بر او در

کلیسا و در مسیح عیسی، در تمامی نسلها، تا ابد جلال باد! آمین» (افسسیان ۳: ۲۰-۲۱)

در اینجا و هم‌اکنون، این یک واقعیت رهایی‌بخش است که تربیت فرزندان را ممکن می‌سازد: *خدا در شماست!* درست می‌خوانید. پولس رسول می‌گوید که شما واقعاً درک نمی‌کنید که چه کسی هستید و چه چیزی به شما داده شده، مگر اینکه این موضوع شگفت‌انگیز را درک کنید: خدا می‌دانست که خواندگی ما آنقدر عظیم و ضعیف ما آنقدر عمیق بود، که تنها چیزی که به ما کمک می‌کرد، خودش است. پس با عمل فیض باورنکردنی خود، درون ما را گشوده و در ما وارد شد. حال، به‌عنوان یک پدر یا مادر به این موضوع فکر کنید. این خدایی که توانایی انجام کارهایی را دارد که فراتر از درک و تصور شماست و حکمت کامل و قوت نامحدود دارد، هم‌اکنون در شما زیست می‌کند.

این بدین معناست که وقتی صبح با ترس رویارویی با یک روز دشوار دیگر در تربیت فرزندان از خواب بیدار می‌شوید، خدا با شماست. وقتی مجبورید به هفدهمین مشاجره صبحگاهی خاتمه دهید، او با شماست. هنگامی که گفتگوی بسیار مهمی را آغاز می‌کنید، او با شماست. وقتی فرزندان با رُک‌گویی از شما انتقاد کرده و بی‌احترامی می‌کنند، او با شماست. وقتی با خستگی مفرط و پشیمانی به تخت‌خواب می‌روید، او با شماست. او حضورش را به شما ارزانی می‌کند. او واقعاً در درون شما زیست می‌کند. شما واقعاً به حال خود رها نشده‌اید. و تا زمانی که خواندگی شما به‌عنوان پدر یا مادر کامل نشده، هرگز به شما پشت نخواهد کرد.

شما به‌عنوان پدر و مادر مسیحی چه چیزی دارید؟ شما بهترین چیز را دارید و با آن امیدوارید. شما در هر لحظه از روز، خدا را دارید. سؤال این است: آیا این را به خاطر خواهید داشت؟

*فیض خدا عمل می‌کند تا چشمانتان را باز کند که تصویر درستی از خودتان به‌عنوان پدر یا مادر داشته باشید.* باید اعتراف کنم که من دوران تربیت فرزندانم را به‌عنوان پدر و مادری متکی به خود و متکی به عدالت خود آغاز کردم. خودم را بالغتر از آنچه که واقعاً بودم، در نظر می‌گرفتم. خودم را همیشه مقید به شریعت می‌دانستم، نه نقض‌کننده شریعت. در ابتدا نمی‌دانستم که این اعتقاد به عدالت و پارسایی خودم چه تأثیر منفی‌ای بر فرزندانم و نحوه برخورد با ضعفا و شکست‌هایشان داشته است. اگر فکر کنید که شریعت خدا را به‌طور

کامل نگاه داشته‌اید (هرچند افراد کمی آگاهانه این را به خودشان می‌گویند)، آنگاه انتظار دارید که اطرافیان‌تان نیز همین کار را انجام دهند. افرادی که متکی به پارسایی خود هستند، به راحتی افرادی را که به سطح معیار ارزیابی آنها دست نمی‌یابند، محکوم و قضاوت می‌کنند.

پس این کاری است که خدا در زندگی همه ما انجام می‌دهد. او از چیزهایی مثل ازدواج و تربیت فرزندان ما برای آشکار کردن دل‌هایمان استفاده می‌کند. او از تربیت فرزندان برای افشای افکار، نگرش‌ها و خواسته‌های دلم استفاده کرد که قبلاً وجودشان را انکار می‌کردم. خدا از کشمکش من با آزرده‌گی، بی‌صبری، خشم و عدم ملایمت و شادی به‌عنوان پدر استفاده کرد تا به من نشان بدهد که هنوز به معیار او دست نیافته‌ام و هنوز چقدر به بخشش و فیض تبدیل‌کننده او محتاج بودم.

این نتیجه فروتن‌کننده چیزی است که خدا با فیضش مرا به سوی آن هدایت کرد: *من بیشتر شبیه بچه‌هایم هستم تا بی‌شبهت به آنها* - شما هم همین‌طور. واقعیت این است که در زندگی فرزندانم مشکلاتی هست که به‌ندرت ممکن است در زندگی من نباشد (ماده‌گرایی، روابط، خودرایی، کشش دنیوی، بت‌پرستی‌های نامحسوس و غیره). این اعتراف، روش من در تربیت فرزندان را دگرگون ساخت. به جای اینکه با خشم پارسا‌نمایانه به سراغشان بروم، به‌عنوان گناهکاری که نیازمند فیض است و باید با گناهکاری که نیازمند فیض است، برخورد کند، به سراغشان رفتم. نقشه خدا این است که فیض نادیدنی خود را برای فرزندان قابل رؤیت کند، از این طریق که والدین فیاضی را بفرستند که به فرزندان که نیازمند فیض هستند، فیض ببخشند. والدینی که می‌دانند به فیض نیاز دارند، معمولاً می‌خواهند نسبت به فرزندان که دقیقاً مثل خودشان هستند، فیض بدهند.

*فیض خدا شما را از اجبار به انکار ضعف‌تان آزاد می‌کند.* من عاشق این حقیقت هستم که ایمان کتاب مقدسی هرگز نمی‌خواهد که واقعیت را انکار کنید. اگر باید واقعیت را انکار کنید تا نسبت به زندگی‌تان احساس خوبی داشته باشید، ممکن است به آرامش موقت دست یابید، اما ایمان کتاب مقدسی را بکار نمی‌برید. کتاب مقدس به طرز شوکه‌کننده‌ای یک کتاب صادقانه می‌باشد که خون، آلودگی و دود زندگی را در دنیای سقوط کرده به ما نشان می‌دهد. با این وجود، کتاب مقدس به خاطر قدرت تبدیل‌کننده زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی، از هر کتابی که تا به حال نوشته شده، امیدوارکننده‌تر است. این برای

شما به عنوان پدر یا مادر چنین مفهومی را دارد: خدا هرگز از شما نمی‌خواهد که به عنوان پدر یا مادر برخلاف هویت خود عمل کنید. در واقع، او برعکس عمل می‌کند. او از شما می‌خواهد که خودتان را در آینه کلامش که آشکار کننده دل و زندگی است، تماشا کنید تا خودتان را همانطور که هستید، ببینید و مشتاق باشید که نزد اطرافیانتان به خطاهایتان اعتراف کنید. و دلیل اینکه می‌توانید جسارت این نوع زندگی را داشته باشید، این است: شما به عنوان پدر یا مادر نباید از شناخت خود بترسید، نباید از شناخته شدن توسط اطرافیانتان بترسید، و نباید از افشا شدن به عنوان شخص ناکامل بترسید، زیرا چیزی درباره شما به عنوان پدر یا مادر، شناخته یا آشکار نشده که با خون عیسی پوشانده نشده باشد.

به عنوان پدر یا مادر، فایده‌ای ندارد که طوری رفتار کنید که خود را پارسا تر از آنچه که هستید، نشان دهید. مسأله این است که فرزندان، شخصیت واقعی شما را خواهند شناخت. آنها ضعف‌های روحانی و شخصیتی شما را خواهند دید و اگر اینها را انکار کنید، فرزندان را عصبانی خواهید کرد. اما اگر پدر یا مادری هستید که فوراً اشتباهات را به فرزندان اعتراف می‌کنید، خود را برای آنها عزیز و قابل دسترسی خواهید ساخت که وقتی آنها شکست می‌خورند، نزد شما بیایند. والدین فروتن و معترف، فرزندان را نیز تشویق می‌کنند که فروتن و معترف باشند، و نتیجه این است که آنها فرصتهای بسیاری برای صحبت درباره محبت نجات‌بخش عیسی دارند.

*فیض خدا، شما را از خودتان نجات می‌دهد. وقتی به عنوان پدر یا مادر، ناکام، عصبانی، دلسرد، نامهربان، آزاردهنده، تلخ، دل‌مُرده، کینه‌توز یا آزرده هستید، خیلی نیازمند این نیستید که از فرزندان رهایی یابید- بلکه باید از خودتان رهایی یابید.*

تصور کنید که من یک کاسه آب در دست دارم و به شدت آن را تکان می‌دهم و آب از کاسه بیرون می‌ریزد. فرض کنید از شما بپرسم که چرا آب از کاسه بیرون ریخت و شما جواب بدهید که آب بیرون ریخت، چون آن را تکان دادید. این کاملاً منطقی به نظر می‌رسد، درست است؟ اما پاسخ تا حدودی درست است. چرا آب از کاسه بیرون ریخت؟ چون آب در کاسه بود. اگر کاسه با شیر پر شده بود، می‌توانستید تا ابد آن را تکان بدهید، ولی هرگز آب از آن بیرون نمی‌ریخت. به همین ترتیب، بسیار مهم است که والدین درک کنند و با فروتنی بپذیرند که وقتی



گناه، ضعف، طغیان، حماقت یا قصور فرزندانمان ما را تکان می‌دهد، چیزی که از ما خارج می‌شود (گفتار، اعمال، رفتار) همان چیزی است که در درون ماست. این بدین معناست که بزرگترین مشکل دائمی من، به‌عنوان پدر، فرزندانم نیستند، بلکه خودم هستم. فرزندانم باعث نمی‌شوند که این کار را بکنم و این حرفها را بزنم. نه، دلیل کارهایم در درون قلبم یافت می‌شود. فرزندانم فقط موقعیتی هستند که قلبم در گفتار و اعمال، خودش را آشکار می‌کند. پس من به چیزی بیش از رهایی و آسودگی از فرزندانم نیاز دارم؛ من نیاز دارم که از خودم رهایی یابم. عیسی به خاطر همین آمد، تا نجاتی را به ما بدهد که همه ما بدان نیازمندیم، اما نمی‌توانیم آن را برای خودمان فراهم کنیم. اگر فرزندانمان را به خاطر رفتار، گفتار و اعمال بد خود سرزنش کنید، نه تنها آنها را تلخ خواهید کرد، بلکه با سرزنش آنها قادر نخواهید بود به سراغ کمکی بروید که در فیض رهایی‌بخش، بخشاینده و تبدیل‌کننده عیسی برای شما مهیا شده است. و چون این سرزنش را متوجه فرزندانمان می‌کنید، به‌عنوان پدر یا مادر رشد نخواهید کرد و این الگو را بارها و بارها تکرار خواهید کرد. وقتی مایل به اعتراف هستید که خودتان بزرگترین مشکل در تربیت فرزندانمان می‌باشید، شما در مسیر دستیابی به چیزهای بسیار خوب در خودتان و کار با کودکانمان هستید.

*فیض خدا شما را به‌عنوان پدر و مادر رشد و تغییر می‌دهد. من در بالا به این نکته اشاره کردم، اما می‌خواهم مطالب بیشتری را بیان کنم. از آنجایی که من و شما همیشه تربیت فرزندان را در قالب «قبلاً» از گرویدن مان و «نه هنوز» از مقصد نهایی مان انجام می‌دهیم، ما این کار را در خلال تقدیس خودمان انجام می‌دهیم. انجیل را به خاطر داشته باشید؛ اگرچه قدرت گناه در رحمت‌های زیبا و عادل‌کننده عیسی مسیح شکسته شده، اما حضور گناه هنوز در ما باقی می‌ماند. پس غیرت فعلی خدا این است که تدریجاً ما را از بقایای بندهای گناه که هنوز در ماست، آزاد کند. این بدین معناست که او از فشارها، فرصتها، مشاجرات، بارها، غمها، وسوسه‌ها و شادی‌ها در جهت رشد و تبدیل ما استفاده خواهد کرد.*

به این فکر کنید که این چقدر زیباست. در هر لحظه از تربیت فرزندانمان، پدر آسمانی شما را تربیت می‌کند. وقتی با محبت و امید به اینکه فرزندانمان به نیازهایشان اعتراف کرده و متعهد به تغییر می‌شوند، با آنها روبرو می‌شوید، پدر آسمانی نیز با شما روبرو می‌شود. وقتی در پی تشویق فرزندانمان به انجام کار درست

هستید، پدر آسمانی‌تان مشغول کار است تا اشتیاق به کار درست را در شما رشد دهد. در تمام این لحظات، وقتی برای محافظت فرزندان‌تان در برابر تصمیمات احمقانه مداخله می‌کنید، پدر عظیم، در برابر خودتان از شما محافظت می‌کند. این نکته‌ای است که من و شما هرگز نباید فراموش کنیم. وقتی خواهان تربیت فرزندانمان هستیم، پدر آسمانی همه افراد حاضر را با هم تربیت می‌کند. ما هم مثل فرزندانمان به رشد و بلوغ نیاز داریم. ما هم مثل فرزندانمان، آنقدر رشد نکرده‌ایم که به مراقبت پدر نیاز نداشته باشیم. ما هم مثل فرزندانمان، به پدر و مادری نیاز داریم که به ما پشت نخواهد کرد، حتی اگر بارها و بارها لغزش بخوریم و بیفتیم.

خدا شما را نفرستاده که فقط کار او را در زندگی فرزندان‌تان انجام دهید؛ او از زندگی فرزندان‌تان برای پیشبرد کارش در شما استفاده خواهد کرد. پس چرا پدر و مادری نباشیم که می‌پذیرد که خودش نیاز به تربیت دارد؟ خدا را شکر که کتاب مقدس وعده می‌دهد: "چنانکه پدر بر فرزندان خود رؤوف است، همچنان خداوند نیز بر ترسندگان خویش رؤوف است" (مزمور ۱۰۳:۱۳).

*فیض خدا کار می‌کند تا دلتان را نرم کند.* آیا شما با دلی رؤوف به فرزندان‌تان فکر می‌کنید و با آنها صحبت و رفتار می‌کنید؟ اگر فرزندان‌تان می‌توانستند شما را به درستی توصیف کنند، آیا از اصطلاح رؤوف استفاده می‌کردند؟ آیا تربیت فرزندان، شما را به سوی ملایمت صبورانه سوق داده یا خشونت عجولانه؟ به یاد داشته باشید، اعمال و گفتار شما همیشه بازتاب صحیحی از وضعیت حقیقی دلتان است. کردار و گفتار شما همیشه چیزهای بیشتری را درباره شما می‌گویند تا درباره کسی که با او صحبت می‌کنید یا به او پاسخ می‌دهید.

من عمیقاً به این نتیجه رسیده‌ام که بسیاری از والدین سخت‌دل نمی‌دانند که با سخت‌دلی فرزندان‌شان را تربیت می‌کنند. به تصویری که کلمه «سخت‌دل» را توصیف می‌کند، فکر کنید. اگر من سنگی در دست داشتم و آن را با تمام قدرت فشار می‌دادم، چه اتفاقی می‌افتاد؟ پاسخ این است که هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. سنگ سخت است و بنابراین در برابر تغییر، مقاومت می‌کند. این قابل انعطاف نیست؛ شما می‌توانید بارها و بارها آن را فشار دهید و هیچ تغییری نخواهد کرد. والدین سخت‌دل فکر می‌کنند که کارشان درست است و مشکلی ندارند، و به خاطر همین، نیاز به تغییر و رشد را احساس نمی‌کنند. بنابراین معمولاً همان الگوهای بد را بارها و بارها تکرار می‌کنند. این باعث بروز تنش‌های غیرضروری با

فرزندانشان می‌شود، چون وقتی از فرزندانشان می‌خواهند که تغییر کنند، خودشان به این معیار پایبند نیستند. بنابراین، سر فرزندانشان داد می‌زنند که داد زنند، اما اعتراف نمی‌کنند که وقتی خودشان نباید فریاد بزنند، فریاد می‌زنند. آنها از فرزندانشان می‌خواهند که دعوا نکنند، اما خودشان به خاطر مسائل بی‌اهمیت با فرزندانشان دعوا می‌کنند. آنها از فرزندانشان می‌خواهند که مهربان باشند، در حالی که به خودشان اجازه می‌دهند بدون محبت با فرزندانشان حرف بزنند و عمل کنند. فرزندان نسبت به پدر و مادری که به این رابطه «کاری را که می‌گویم، انجام بده، اما نه مثل من»، قانع هستند، احترامشان را از دست می‌دهند.

خدا از چکش فیضش برای لطیف کردن ما استفاده می‌کند تا ما در کاری که او می‌خواهد در فرزندانشان انجام دهد، سهیم باشیم و مانع آن نشویم. مشکلاتی که به‌عنوان پدر یا مادر با آنها مواجه می‌شوید، نشانه این نیست که خدا شما را فراموش کرده، بلکه رحمت‌های لطیف‌کننده پدری مهربان و وفادار است. او دلتان را نرم می‌کند تا بتوانید ابزاری برای تبدیل دلها در زندگی کسانی باشید که خدا به شما سپرده است.

*فیض خدا شما را از زندان پشیمانی آزاد می‌کند.* یکی از زیباترین چیزها درباره فیض خدا این است که شما را به شروعی تازه دعوت می‌کند. مجموعه افکاری همچون «چه می‌شود اگر» و «اگر فقط اینطور می‌شد»، بسیاری از والدین را مغلوج کرده است. بله، شما اشتباه خواهید کرد. بلکه شما به‌عنوان پدر یا مادر درس گرفته و رشد خواهید نمود. بله، شما تربیت فرزندان را در فرزند آخرتان، بیشتر از فرزند اولتان درک خواهید کرد. بله، شما به گذشته نگاه خواهید کرد و به خاطر حرفها و کارهایتان شرم‌منده می‌شوید. بله، شما بعضی از کارهای والدینتان را انجام خواهید داد، کارهایی که قسم خورده بودید هرگز انجام ندهید. بله، وقتی فرزندانتان بزرگ می‌شوند، بعضی از کارهای دردناکی را که در سالهای اولیه زندگی‌شان انجام دادید، به شما یادآوری خواهند کرد. بله، شما آرزو خواهید کرد که ای کاش زودتر اینها را می‌دانستید. اگر به‌عنوان یک پدر و مادر فروتن باشید، با پشیمانی به گذشته خواهید نگرست.

اما مهم است که درک کنید که هرچند پشیمانی نشانه دلی فروتن است، اما زندگی در پشیمانی، خطرناک و ناتوان‌کننده است. زندگی در پشیمانی، اعتماد به نفستان را از بین می‌برد. زندگی در پشیمانی، شما را ترسو می‌کند. زندگی در پشیمانی، شجاعت شما را می‌دزدد. زندگی در پشیمانی، امیدتان را تضعیف کرده

یا می‌دزد. زندگی در پشیمانی، گذشته را به حال می‌کشاند. زندگی در پشیمانی، گذشته را به آینده می‌کشاند. و با وجود تمام این یادآوری‌ها، پشیمانی می‌تواند به طور غم‌انگیزی فراموشکار باشد. پشیمانی معمولاً چه چیزی را فراموش می‌کند؟ پشیمانی معمولاً صلیب خداوند عیسی مسیح را به فراموشی می‌سپارد. عیسی بر روی صلیب، بار همه گناه و شرم ما را بر خود گرفت. عیسی بر روی صلیب با ریختن خونش، بخشش کامل ما را خریداری کرد: بخشش برای گذشته، حال و آینده. این بدین معناست که ما می‌توانیم دلیرانه، با شکسته‌ایمان نزد او آییم، بخشش او را دریافت کنیم، پشیمانی خود را نزد پاهای او بگذاریم و به سوی راههای جدید و بهتر برویم، راههایی که او ما را به‌عنوان والدین به آن فراخوانده است.

در اینجا مسأله این نیست که آیا شما اشتباهات گذشته خود را در تربیت فرزندان به یاد می‌آورید. بلکه مسأله این است که آیا آنها به لحاظ احساسی و روحانی، شما را مفلوج کرده‌اند، به نحوی که به‌سختی می‌توانید کاری را که خدا در حال حاضر شما را به آن فراخوانده، انجام دهید؟ فیض خدا از شما دعوت می‌کند که از گذشته خود درس بگیرید، به خطاهایتان اعتراف کنید، بخشش را دریافت کنید، بارهای گناه و شرم خود را رها کنید و با امید و شجاعت تازه، خود را با خوشی وقف انجام کاری کنید که خدا به‌عنوان پدر و مادر، در این لحظه و هم‌اکنون شما را به آن فرامی‌خواند.

خدا شما را فراخوانده که پدر یا مادر باشید. او چگونه چیزهای موردنیاز برای این خواندگی را به شما می‌دهد؟ او با دادن خودش، چیزهای موردنیازتان را به شما می‌دهد، و با دادن خودش به شما، فیض شگفت‌انگیز، بخش‌اینده، رهایی‌دهنده، تبدیل‌کننده، قدرت‌بخش و حکمت‌بخش خود را بر شما می‌باراند. امروز در حالی که به تربیت فرزندان می‌پردازید، از شما دعوت می‌شود به خاطر داشته باشید که شما در خانه‌تان با فرزندان‌تان تنها نیستید. کسی دیگر با شما در راهرو قدم می‌زند و در اتاق نشیمن در کنارتان می‌ایستد. وقتی با کودکان‌تان در مسیر ترسناک دیگری به طرف پاساژ هستید، یک نفر در ماشین با شماست. وقتی وارد اتاق نوجوانتان می‌شوید تا در مورد کاری که کرده با او روبرو شوید، یک نفر با شماست. وقتی قبل از خواب، وقایع روز را مرور می‌کنید، آماده می‌شوید تا با یک روز دیگر در تربیت فرزندان مواجه شوید، یک نفر با شماست. وقتی قبل از طلوع آفتاب بیدار می‌شوید و مثل همیشه خسته‌اید، یک نفر با

شماست. کسی که شما را به این کار بسیار مهم فراخوانده، با شماست و چون او با شماست، امید هست. قطعاً گاهی اوقات در شرایطی خواهید بود که تحملتان تمام خواهد شد، اما با امید و انتظار، با ترس و دلسردی بجنگید؛ طاقت نجات دهنده شما هرگز تمام نخواهد شد و هرگز تنهایتان نخواهد گذاشت!

## شریعت

اصل: فرزندانان به شریعت خدا نیاز دارند، اما شما نمی‌توانید از شریعت انتظار کاری را داشته باشید که تنها فیض محقق می‌سازد.

آنها بسیار دلسرد بودند. فکر می‌کردند که دقیقاً کاری را انجام داده‌اند که خدا آنها را به انجام آن فراخوانده بود. وفادارانۀ اقتدارشان را بکار برده بودند. قوانین را شفاف ساخته و تهدید به تنبیه را آشکار کرده بودند. آنها بارها و بارها این کار را تا به آخر انجام داده بودند. سازش نکردند، مهم نبود که در کجا و در چه شرایطی بودند. آنها بارها و بارها به فرزندانشان گفتند که به وظیفه‌شان به‌عنوان پدر و مادر عمل کردند، چون این چیزی بود که خدا به آنها فرمان داده بود. بارها به فرزندانشان می‌گفتند که مهم نیست چند سال دارند، آنها باید همچنان از قوانین یک نفر اطاعت کنند.

حالا نمی‌دانند که آیا همهٔ اینها ارزشش را داشت. با این سؤال که چه چیزی اشتباه است، به ستوه آمده‌اند. جاش شانزده ساله و بسیار طغیانگر بود. به نظر می‌رسید که عاشق دنیا و تمام چیزهای موجود در آن است. به نظر او، نباید از قوانین اطاعت کرد؛ آنها چالش‌هایی بودند که باید پذیرفته می‌شدند. او با

بی‌احترامی تمسخرآمیز با همهٔ مقررات مبارزه می‌کرد. طوری رفتار می‌کرد که انگار از پدر و مادرش متنفر بود، چیزهایی را به قصد آزار به آنها می‌گفت. هزار بار به آنها گفته بود که بی‌صبرانه منتظر است از خانهٔ آنها برود و به‌تنهایی زندگی کند، بعد او تصمیمات خودش را می‌گرفت و آنها نمی‌توانستند در این مورد کاری بکنند. واقعاً به نظر می‌رسید که او عاشق شرارت بود و از چیزهای نیکو متنفر بود.

مادرش هر شب، پشت در اتاق جاش، در نشیمنگاه شبانه‌اش می‌نشست تا نگذارد که او از خانه فرار کند، و این سالها را مرور می‌کرد. به آن پسر بچهٔ شیرینی که همه دوستش داشتند، فکر می‌کرد، کسی که با مرد جوان و خشمگینی که پشت این در بود، فرق داشت. او احساس ناامیدی، سرافکنندگی و ناتوانی کرد. خسته بود و در دلش مشتاقانه منتظر بود که او برای همیشه از خانه برود.

جسیکا یک دختر سه سالهٔ معمولی و پر جنب و جوش بود. زندگی، زمین بازی او بود و ظاهراً هر روز صبح برای لذت بردن از هر بخش از زندگی از خواب بیدار می‌شد. سالی به‌شدت از دنبال کردن او در خانه خسته شده بود، چون جسیکا می‌خواست در همه چیز فضولی کند. او احساس می‌کرد که جسیکا به حرفش گوش نمی‌کند. چند ماه پیش، شمارش را امتحان کرده بود. «جسیکا، از کمد بیرون بیا، ۱...۲...۳.» شما این روش را می‌شناسید: تهدید می‌شدید که با عدد «۳»، مادر از راه می‌رسد و نمی‌خواستید بدانید که بعدش چه اتفاقی می‌افتد. اما جسیکا از ۳های بسیاری جان سالم بدر برده بود و هیچ اتفاق وحشتناکی رخ نداده بود. حالا سالی تا ۵ می‌شمرد و هیچ واکنشی از جسیکا دریافت نکرده بود. در واقع، متأسفانه شمارش به یک دعوت برای جسیکا تبدیل شده بود تا کار خطایش را کمی طولانی‌تر کند. او می‌دانست که می‌تواند مادرش را کمی بیشتر تحت فشار قرار دهد. و سالی از شمردن خسته شده بود و با هر عدد بزرگتر احساس می‌کرد که عصبانی‌تر و دلسردتر می‌شود. شمارش فایده‌ای نداشت و او نمی‌دانست که باید چه کار دیگری را انجام دهد.

فرانک و مری خیلی نگرانِ اِما بودند. نه به خاطر اینکه زندگی با او سخت بود؛ بلکه برعکس، او همیشه دوستانه رفتار می‌کرد و مؤدب بود. از بسیاری جهات، اِما یک نوجوان رویایی بود. او در دبیرستان عملکرد خوبی داشت و به‌عنوان دانش‌آموز سال سوم، بورسیه‌های خوبی از دانشگاه‌های معروف به او

پیشنهاد شده بود. او بدون هیچ مقاومتی در خدمت جوانان شرکت کرد و در سازمان Habitat for Humanity داوطلب شد. از دور همه چیز خوب به نظر می‌رسید.

اما فرانک و مری می‌دانستند که این خوب نبود. اما زمان بیشتری را صرف فیسبوک، اینستاگرام و توئیتر می‌کرد. او شیفته زندگی ستارگان پاپ و بازیگران جوان معاصر بود. او هر روز تمام شبکه‌هایی را که حاوی غیبت‌های بی‌ارزش بود، می‌خواند. همچنین شیفته مُد بود، شیفته ظاهر خود و واکنش مردم نسبت به ظاهر او. اما نمی‌توانست زندگی بدون دوست پسر را تحمل کند و پوشیدن لباس‌های تحریک‌آمیزتر را شروع کرده بود. ایمانی را که هرگز رد نکرده بود، ظاهراً برای او کم‌ارزش‌تر شده بود. هر روز در مقابل تمامی بت‌های معاصر فرهنگ اطرافش پرستش می‌کرد، اما نمی‌دانست که این پرستش بود. فرانک و مری احساس می‌کردند که او را از دست می‌دهند، اما نمی‌دانستند چگونه به آن رسیدگی کنند. اما سرکش نبود؛ او نسبت به کار مدرسه احساس مسئولیت می‌کرد و اساساً در خانه از قوانین اطاعت می‌کرد. هر وقت فرانک و مری نگرانی‌شان را به او ابراز می‌کردند، او به آنها می‌گفت که شما از مُد افتاده‌اند و باید آرام باشید، همه چیز خوب است. اما اسیر شده بود؛ والدینش این را می‌دیدند، اما ظاهراً هیچ‌یک از قوانینی که وضع کرده بودند، نتوانسته بود او را نجات دهد.

راب بچه ساکتی بود. او وقت زیادی را در تنهایی می‌گذراند و ظاهراً این برای او اهمیتی نداشت. او عاشق اسکیت بورد بود، اما زمان یا علاقه زیادی به ورزش‌های سازمان‌یافته نداشت. تربیت او سخت نبود، به جز اینکه خیلی تودار بود. همیشه به‌سختی می‌شد سر صحبت را با راب باز کرد تا درباره مسائل شخصی صحبت کند، بنابراین مادر و پدرش احساس کردند که او هرچه بزرگتر می‌شد، کمتر او را می‌شناختند. او در سال آخر دبیرستان با یک نفر در دبیرستانش دوست صمیمی شد. آنها ساعت‌های زیادی را با یکدیگر سپری می‌کردند، هم در خانه و هم در خارج از خانه. برای راب و دوستش غیرعادی نبود که آخر هفته را در خانه یکدیگر سپری کنند.

چندین هفته، این سؤال برای مادر راب ایجاد شد که آیا پسرش دچار مشکل شده است. او دیگر خودش نبود، اما وقتی از راب سؤال می‌کرد، او می‌گفت که چیزی نیست، حالش خوب است. نهایتاً، یک شب، وقتی پدرش به مسافرت



کاری رفته بود، مادرش او را کنار کشید و تحت فشار قرار داد تا به او بگوید که چه مشکلی وجود داشت. او مدتی مقابله کرد، اما مادرش تسلیم نمی‌شد، و راب با احساسی که برای مدت طولانی نشان نداده بود، گفت: «من عاشق شدم.» مادرش گفت: «خب، نباید به خاطر آن شرمسار شوی یا بترسی.» اما راب گفت: «من عاشق نیت شده‌ام [دوست مدرسه‌اش].» مادرش در حالی که احساساتش را کنترل می‌کرد، گفت: «منظورت چیه که 'عاشق' نیت شدی؟» راب گفت: «مامان، من همجنس‌گرا هستم و می‌دانستم که اگر این را به تو می‌گفتم، تو و پدر از من متنفر می‌شدید، اما این حقیقت دارد. من همجنس‌گرا هستم و از دست هیچ چیز و هیچ کس کاری بر نمی‌آید.» بعد از گفتن این ماجرا به سرعت از اتاقش خارج شد.

با اینکه مادر و پدر راب تحت هر شرایطی محبتشان را به او ابراز کرده بودند، اما طولی نکشید که مقررات کاملاً جدیدی را برای راب وضع و اعلام کردند. او باید کلید ماشینش را به آنها می‌داد و دیگر اجازه نداشت نیت را ببیند، باید در کامپیوترش یک محدود کننده محتوا می‌گذاشت؛ وقتی در خانه بود، باید در اتاقش را باز می‌گذاشت و یک محدودیت جدید و زود هنگام برای رفت و آمد داشت. راب عبوس‌تر و عصبانی‌تر شد، او و نیت همچنان به دنبال یافتن راههایی برای ارتباط با یکدیگر بودند.

### یک اشتباه نامحسوس، اما اساسی

هر یک از این داستانها حول یک موضوع می‌چرخند، خطایی که هر یک از این والدین مهربان و نیکخواه مرتکب شدند. آیا متوجه آنها شدید؟ در نظر بگیرید که هر پدر و مادری اعتمادش را بر روی یک چیزی بنا می‌کند. هر پدر و مادری می‌داند که فرزندانش باید به رشد و بلوغ برسند و تغییر کنند. شما به عنوان پدر و مادر می‌دانید که کارتان کمک به شکل‌دهی شخصیت (اطاعت، احترام، صداقت، اشتیاق و غیره) در فرزندان است. بنابراین، به عنوان پدر و مادر، به چیزی تکیه می‌کنید تا تغییر را در فرزندان ایجاد کنید. بارها و بارها از بعضی از ابزارها استفاده خواهید کرد، با این باور که آنها قدرت دارند تا فرزندان را تغییر دهند. و چون به این ابزار اطمینان دارید، بارها از آن استفاده خواهید کرد، از شرایطی به شرایطی دیگر و از فرزندی به فرزند دیگر. ابزار تغییری که به آن اعتماد کرده‌اید، نه تنها ابزاری خواهد بود که در مواقع ضروری برای ایجاد تغییر، به سراغ آن می‌روید، بلکه همچنین به منظری تبدیل خواهد شد که با نگاهی از

درون آن، شرایط را بررسی کرده و فرزندان را ارزیابی می‌کنید. اجازه بدهید در اینجا توقف کنم و از شما بخواهم که تربیت فرزندان را بررسی کنید. اگر من شش هفته آخره از تربیت فرزندان و نحوه ارزیابی فرزندان و تلاش برای ایجاد تغییر در آنها را تماشا می‌کردم، آیا نتیجه‌گیری من، ابزار اولیه‌ای می‌بود که شما به آن تکیه می‌کنید؟ فوراً پاسخ ندهید. رفتار چند هفته اخیر خود با فرزندان را بررسی کنید. آیا احتمالاً همان اشتباهاتی را مرتکب می‌شوید که والدین داستانهای من مرتکب شدند؟ آیا احتمالاً ابزار اولیه شما برای ایجاد تغییر، قدرتی برای ایجاد نتیجه دلخواهتان ندارد؟ آیا احتمالاً شواهد در مقابلتان است، اما آن را نمی‌بینید؟ آیا احتمالاً یک راه بهتر و جدیدی را باور دارید، اما این بر تربیت فرزندان تأثیری نگذاشته است؟

حالا، مطلبی را که می‌خواهم بنویسم، با دقت بخوانید. من قانع شده‌ام که هزاران هزار پدر و مادر خیرخواه مسیحی، ناآگاهانه می‌خواهند شریعت در زندگی فرزندان کار را انجام دهد که تنها فیض قدرتمند خدا قادر به انجام آن است. این حقیقت باید در نظر گرفته شود و به همه کارهایتان به‌عنوان پدر یا مادر شکل ببخشید: *اگر قوانین و مقررات قدرت داشتند که قلب و زندگی فرزندان را تغییر دهند، فرزندان را از خودش رهایی دهند و به او دلی مطیع و با ایمان عطا کنند، پس نیازی به آمدن عیسی نبود!* می‌بینید، آنچه شما به‌عنوان قدرت تغییر در نظر می‌گیرید، نحوه تربیت فرزندان را در تمام لحظات پیش‌پاافتاده و لحظاتی که چندان پیش‌پاافتاده نیستند، شکل خواهد داد و به هنگام ترک خانه‌تان، هویتشان را شکل خواهد داد. اجازه بدهید که توضیح بدهم.

### شریعت و فیض

#### فرزندان شما به شریعت خدا نیاز دارند

کلام پولس رسول را بررسی کنید: «پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ به هیچ روی! براستی اگر شریعت نبود، هرگز در نمی‌یافتیم گناه چیست. زیرا اگر شریعت نگفته بود «طمع موز»، نمی‌توانستم دریابم طمع ورزیدن چیست.» (رومیان ۷:۷). فرزندان ما با نیاز مبرم به شریعت خدا به دنیا می‌آیند. از آنجایی که چون ابلهان به دنیا می‌آیند و درست را از غلط، و خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند، به فیض حکمت نیاز دارند که فقط شریعت خدا می‌تواند عطا کند. انسان بدون شریعت خدا هیچ سرنخی ندارد که بداند چطور باید فکر کند، چه

خواسته‌ای داشته باشد، چطور صحبت کند و برای چه نوع رفتاری طراحی شده است. فرزندان هم مانند تمام انسانها آفریده نشدند تا خودمختار باشند، یعنی تحت هدایت خواسته‌ها و افکار مستقل باشند. بایستی برای فرزندان مسیری را تعیین کرد تا در آن بدون و حریمهایی را مشخص کرد که در درون آن بمانند. بنابراین، خدا با رحمت فوق‌العاده‌اش، شریعت خود را به ما عطا می‌کند تا رفتارمان در هدایت آگاهی واضحی از درست و غلط باشد. اما هدایت شریعت برای چیز دیگری است. برای این است که از فرزندان در برابر خودش محافظت کند. همه فرزندان، گناهکار به دنیا می‌آیند. این یعنی همه فرزندان برای خودشان یک خطر محسوب می‌شوند و نیازمند حفاظتی می‌باشند که شریعت خدا عطا می‌کند. از آنجایی که شریعت خدا، حکمت رهنمودکننده و محافظت‌کننده را به فرزندان می‌دهد، حکمتی که بدون شریعت از آن بی‌بهره می‌بودند، پس شریعت خدا برای آنها خوب است.

اما شریعت خدا از یک لحاظ دیگر هم برای فرزندان خوب است؛ این فیض ملزم شدن را برای آنها فراهم می‌کند. فرزندان بدون معیار شریعت خدا نمی‌توانستند بدانند که گناهکارند و به حفاظت، حکمت، بخشش و رهایی نیازمندند. شما می‌دانید که شریعت چگونه عمل می‌کند: تنها زمانی که معیار سنجش را در خود بکار می‌برید، متوجه می‌شوید که هرگز به آن دست نمی‌یابید. یکی از خطرناکترین چیزها در زندگی فرزندان، نابینایی او نسبت به عمق نیاز روحانی‌اش می‌باشد. بچه‌ای که تصویر واضحی از خود ندارد، در برابر حکمت، راهنمایی، تأدیب و اصلاح والدینش مقاومت خواهد کرد. چرا؟ چون فکر نمی‌کند که به آن نیاز دارد. شریعت نه تنها برای افشای رفتارمان بسیار خوب است، بلکه دل‌های مان را نیز افشا می‌کند. شریعت خدا، آخرین نظام سنجش انسانی است و به همین دلیل، خوب است که فرزندان به طور منظم در معرض شریعت قرار گرفته و توسط آن افشا شوند.

#### *فرزندان باید ضعف شریعت را درک کنند*

بله، فرزندان در زندگی‌شان به شریعت خدا نیاز دارند، اما اینکه والدین هر روزه بخواهند که شریعت کاری را بکند که فقط فیض قادر به انجام آن است، این بسیار خطرناک می‌شود. متأسفانه بسیاری از والدین مسیحی بدون اینکه بدانند، دقیقاً همین کار را می‌کنند. آنها تربیت مسیحی فرزندان را در واقع، تا حدّ قانونگذار وفادار، مأمور بازداشت، شاکی، قاضی و زندانبان کاهش داده‌اند.

بنابراین تربیت فرزندان آنها اساساً مجموعه‌ای از قوانین است که با تهدید به مجازات همراه است. بله، فرزندان به قوانین و اصلاح وفادارانه نیاز دارند، اما این صرفاً کافی نیست. با من فکر کنید. اگر تنها چیزی که فرزندان نیاز داشتند، آگاهی از قوانین و اجرای آن بود، همانطور که پیش از این نوشتیم، آنگاه زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی ضروری نمی‌بود. عیسی آمد، چون شریعت نیکو بود، اما برای حل معضل بزرگ گناه بشر کافی نبود. به خاطر داشته باشید که بزرگترین خطر برای فرزندان، شرارت بیرونی نیست؛ بلکه گناه درونشان است که بزرگترین تهدید برای سلامتشان به شمار می‌رود.

این موضوعی است که پدر و مادر هر بچه‌ای باید درک کند: شریعت به خوبی گناه فرزندان را افشا می‌کند، اما برای نجات او از گناه قدرت ندارد. شریعت قادر به نجات فرزندان از چنگ قدرت گناه نیست. شریعت قادر نیست که قلبی تازه به فرزندان عطا کند. شریعت قادر نیست که تغییری پایدار در فرزندان ایجاد کند، تغییری که هر پدر و مادری آرزویش را دارد. شریعت نمی‌تواند فرزندان را نجات دهد، بازخريد و احيا کند و اين کار را نخواهد کرد، اما اين دقیقاً همان چیزی است که هر فرزندی به آن نیاز دارد. پس اگر می‌خواهید ابزار تغيير در دستان خدا و زندگی فرزندانان باشید، در جعبه ابزار شخصی تربیت فرزندانان به چیزی بیش از شریعت خدا نیاز دارید.

اما در اینجا باید به نکته دیگری هم اشاره کنم. اینطور نیست که ما به‌عنوان والدین تمایل داریم که همه امیدمان به فرزندانمان را بر روی شریعت بنا کنیم، بلکه تمایل داریم که شریعت کامل خدا را جایگزین چیزهای دست دوم و غم‌انگیز انسانی کنیم. به نحوی و به نوعی، شریعت ما جایگزین شریعت خدا می‌شود- شریعتی که متأسفانه انگیزه آن، ولع ما به تأیید، کنترل، آرامش، موفقیت و شهرت است. بنابراین ما با توقعات خودخواهانه، عجولانه و خشمگینانه، فرزندانمان را تحت فشار می‌گذاریم، با آنها همچون مستخدمان ملزم به خدمت رفتار می‌کنیم که وجودشان برای سبک‌تر کردن بار کارهای روزانه ما و راحت‌تر کردن زندگی ماست. حقیقت این است که فرزندانمان به خاطر ما خلق نشده و به ما داده نشده‌اند، بلکه به خاطر خدا و خیریت خودشان خلق شده‌اند.

پس از فرزندانمان عصبانی می‌شویم، نه به خاطر اینکه شریعت خدا را زیر پا می‌گذارند، بلکه به خاطر اینکه مانع از انجام قوانین ما می‌شوند (چیزی که ما

می‌خواهیم). به این فکر کنید که چقدر عصبانیتتان به‌عنوان یک پدر یا مادر در چند ماه اخیر ارتباط اندکی با شریعت خدا داشته است. فقط پایبندی به شریعت نیست که ما را از انجام تمام کارها به‌عنوان نمایندگان خدا در زندگی فرزندانمان باز می‌دارد، بلکه جایگزینی شریعت باعث می‌شود که انواع کارهایی را انجام دهیم که نباید نسبت به آنها انجام می‌دادیم. خبر خوش این است که واقعاً راهی جدید و بهتر برای ما و فرزندانمان وجود دارد.

*شما باید درک کنید که فیض خدا ضروری است*

فکر می‌کنم اگر می‌فهمیدیم که چه تعداد از والدینی که در روز یکشنبه عاشق سراییدن فیض خدا هستند، در سایر روزهای هفته، به هنگام تربیت فرزندانمان، این فیض را کاملاً فراموش می‌کنند، شوکه می‌شدیم. اما بدون مداخله فیض خدا، فرزندان آن کسی که باید باشند، نخواهند بود یا کارهایی را که باید انجام دهند، انجام نخواهند داد. به خاطر داشته باشید که گناه درونشان همه چیز را آشفته می‌کند. گناه باعث می‌شود که فرزندان با راهنمایی و اقتدار شما مقابله کنند. گناه باعث می‌شود که فرزندان دائماً با خواهر و برادرانشان دعوا کنند. گناه، در یادگیری فرزندان در مدرسه اختلال ایجاد می‌کند. گناه باعث می‌شود که فرزندان به سوی چیزهای زیان‌بخش یا مخرب جذب شوند. گناه باعث می‌شود که فرزندان حق به جانب، طلبکار، مادی‌گرا و شاکی شوند. گناه باعث می‌شود که فرزندان طوری عمل کنند که انگار مرکز جهان هستند و زندگی باید طبق خواسته آنها عمل کند. گناه باعث می‌شود که فرزندان به والدینشان، خواهر و برادرشان و هم‌سن و سالهای خود حرفهای آزاردهنده بزنند. و گناه، تربیت فرزندان را دشوار، پرزحمت و خسته‌کننده می‌کند.

شریعت قادر نیست که فرزندان را از این آشفتگی‌های رهایی دهد- همان آشفتگی که باید هر روز به‌عنوان پدر یا مادر با آن برخورد کنید. پس فرزندان با نیاز مبرم به فیض نجات‌بخش، بخشاینده، تبدیل‌کننده و رهایی‌دهنده خدا به دنیا آمدند. شاید استدلال کنید که فیض خدا، تنها امید والدین و فرزندان است. شما به‌عنوان پدر و مادر، فقط برای این خوانده نشده‌اید که شریعت خدا را در زندگی فرزندان اجرا کنید، بلکه باید دائماً فیض خدا را هم به آنها نشان داده و تعلیم دهید.

اما باید به شما یادآوری کنم که شما هم به اندازه فرزندانمان به این فیض

محتاج هستید. اگر می‌خواهید به‌عنوان سفیر خدا عمل کنید، باید به‌واسطه فیض قدرتمند از اسارت نسبت به خودتان رهایی یابید. ما به‌عنوان والدین باید از اعتیادمان به شریعت تسلی، لذت، موفقیت و کنترل خود رهایی یابیم. گناه فرزندانمان مانعی برای تربیت خوب فرزندان نیست؛ بلکه تمایل ما به اینکه تربیت فرزندان را به پادشاهی کوچک خواسته‌ها، نیازها و آرزوهایمان تبدیل کنیم و تمایلمان به اینکه فرزندانمان در جهت اهداف پادشاهی ما خدمت کنند، به جای اینکه مطیع اهداف پادشاهی خدا باشند، مانع است.

من بهترین شیرینی دارچینی دنیا را درست می‌کنم. متأسفم، هیچ شکی در این نیست. این یکی از کارهایی است که دوست دارم در تعطیلات خانوادگی‌مان انجام دهم. و وقتی آنها را درست می‌کنم، می‌دانم که چه اتفاقی می‌افتد. آن بوی خوشایند، فرزندانم را از خواب بیدار می‌کند و به راهرو می‌کشاند. آنها در مقابل من تعظیم کرده و خواهند گفت: «زندگی ما خوب است، چون پدری داریم که شیرینی دارچینی درست می‌کند!»

پس صبح زود، من تنها کسی هستم که از خواب بیدار می‌شوم و شیرینی‌ها را درست می‌کنم و به لذت بعد از آن فکر می‌کنم. در نهایت، آنها در داخل فر هستند و خانه با بوی خوشایندی پر می‌شود. بر روی یک صندلی که به سمت راهرو است، می‌نشینم و منتظر ستایش و تحسینی می‌شوم که در راه است. یکی از پسرانم ظاهر می‌شود و به جای ستایش و تحسین وجود من، این کلمات شوکه‌کننده را می‌گوید: «بابا، می‌تونم برای صبحانه یک چیز دیگه درست کنم؟» من می‌خواهم بگویم: «آیا تو احمق؟ البته که نمیتونی چیز دیگه‌ای درست کنی! چرا می‌خواهی این کار رو بکنی؟» اما جلوی زبانم را می‌گیرم، چون او توضیح می‌دهد که همسرش (که حالا مزاحم خانواده شده) دوست ندارد برای صبحانه چیزهای شیرین بخورد، پس پسر من خواهد کمی خاگینه درست کند. تخم مرغ! تخم مرغ! نطفه‌های سابق که همزده شده‌اند!

می‌دانم که نباید عصبانی شوم، اما عصبانی هستم. می‌دانم که این به من مربوط نمی‌شود، اما این برای من یک موضوع شخصی است! حالا پشت میز صبحانه نشسته‌ایم و همسر پسر من درست در مقابل ظرف بزرگ شیرینی دارچینی عالی نشسته است. می‌دانم که او طاقت نمی‌آورد و یکی از آنها را برمی‌دارد، اما این کار را نمی‌کند. هر لقمه از آن تخم مرغها مرا اذیت می‌کند. می‌دانم که خاگینه نرم است، اما فکر می‌کنم که صدای جویدن او را می‌شنوم و این مرا

دیوانه می‌کند. باورم نمی‌شود که او دست رد به سینه شیرینی عالی من زده و تخم‌مرغش را ترجیح داده است!

حالا فکر کنید که کل این صحنه با چه انگیزه‌ای پیش رفته است. وجود خدا و شریعتش در اینجا جایی ندارند. همه چیز به من مربوط می‌شود. شریعت انتظارات خودمحرانۀ من برای فرزندانم. شریعت تحسین، تسلّی و قدردانی من. به نظر من، بسیاری از چیزهایی که باعث بروز واکنش‌های ما نسبت به فرزندانمان می‌شود، مجموعه قوانین ناگفته‌ای است که بیشتر حول محور چیزی می‌چرخد که ما برای خودمان و زندگی‌مان می‌خواهیم، نه آنچه که خدا برای فرزندانمان یا از فرزندانمان می‌خواهد. با وفاداری به شریعت خودمان، در نهایت شریعت خدا را در ارتباط با فرزندانمان زیر پا می‌گذاریم. بدین شکل درست مانند فرزندانمان هستیم: کسانی که باید از خودمان رهایی یابیم.

*شما باید انجیل را به فرزندانان موعظه کنید*

منظورم این نیست که والدین باید به سبک موعظه‌های صبح روز یکشنبه برای فرزندان‌شان «موعظه» کنند. منظورم این است که باید هر روز به دنبال فرصتی باشید که کودکان نیازمندان را متوجه حضور، وعده‌ها، قدرت و فیض عیسی گردانید. حالا این جایی است که به نظرم مأموریت والدین در زمینه فیض شروع می‌شود. این با توجه به نیازهای عمیق روحانی فرزندانان آغاز نمی‌گردد، بلکه با پذیرش فروتنانه عمق نیاز خودتان آغاز می‌شود. این زمانی است که اعتراف می‌کنید بدون فیض قدرت‌بخش و رهایی‌دهنده خدا برای آن شخصیت و کاری که خدا شما را به‌عنوان پدر یا مادر به آن فراخوانده، دعا نمی‌کنید. شما بیش از پیش برای این رهایی، هیجان‌زده و شکرگزار می‌شوید و شکرگزاری شخصی‌تان باعث می‌شود که مشتاق باشید که فرزندانان نیز به دنبال همین کمک باشند. ای والدین، همه ما به این روش در تربیت فرزندانمان نیاز داریم: «هر آنچه انجام می‌دهم، در جهت این است که فرزندانم را متوجه حضور و وعده‌های فیض خدا کنم». هر مکالمه‌ای یک فرصت است. نشان دادن زیبایی طبیعت به آنها، یک فرصت است، هر لحظه از اصلاح و تأدیب، یک فرصت است، هر دعوائی با خواهر یا برادر، یک فرصت است، موفقیت یا شکست در مدرسه، یک فرصت است، پرستش خانوادگی، یک فرصت است، تولدها و تعطیلات، یک فرصت را فراهم می‌کنند، نگرانی نوجوانان در رابطه با هویت، یک فرصت است، مکالمات قبل از خواب، یک فرصت را فراهم می‌کند، بحث و گفتگو بعد از

تماشای فیلمی در نتفلیکس، یک فرصت فراهم می‌کند. ضرورتی ندارد که به دنبال فرصتهایی برای صحبت دربارهٔ نیاز فرزندانمان به فیض گریزناپذیر خدا باشیم. برای بیان داستان نحوهٔ رفع این نیازها توسط عیسی، با کمبود فرصت مواجه نخواهید شد. زیرا به واسطهٔ نقشهٔ خدا، هر چیز نیکو، هر چیز زیبا، هر چیز سخت، هر چیز غم‌انگیز، و هر چیزی برای جشن گرفتن، به ما این فرصت را می‌دهد که به خدایی اشاره کنیم که با فیضش بر همه چیز حکم می‌راند. سؤال این است: آیا در لحظات پیش‌پاافتادهٔ تربیت فرزندان، این فرصتها را خواهید دید و بارها و بارها آنها را غنیمت خواهید شمرد؟ شما برای فرزندانمان چه می‌خواهید؟ آیا فقط می‌خواهید که بشاش باشند و اطاعت کنند؟ آیا فقط می‌خواهید تا زمانی که تحت مراقبت شما هستند، رفتارشان را کنترل کنید؟ آیا چیزی بیش از فرزندان می‌خواهید که آنچه را که به آنها می‌گویید، انجام دهند و شما را در جمع شرمندانه نکنند؟ یا مشتاق چیزهای خیلی بیشتری هستید؟ آیا فرزندان را می‌خواهید که هر روز طبق نقشه‌ای که خدا برای زندگی‌شان طراحی کرده، زندگی کنند، فرزندان که دلشان تحت سلطهٔ پرستش خداست و با شادمانی در حریمهای او زندگی می‌کنند؟ می‌دانید، شما با تمام وجودتان نمی‌توانید به تنهایی چنین فرزندان را تربیت کنید. اگر توجه کرده باشید، به این درک رسیده‌اید که نمی‌توانید با بهترین سخنرانی‌ها، اصلاحات و صحیح‌ترین تأدیب، دل فرزندان را کنترل کنید.

پس وقت آن رسیده که از تلاش برای انجام کاری که فقط خدا قادر به انجام آن در دل و زندگی فرزندانمان است، دست بردارید. وقت آن رسیده که دلتان را تسلیم فیض او کنید و دل فرزندانمان را به سوی اعتماد به فیض او هدایت نمایید. شما می‌گویید: «پل، من می‌فهمم، اما در عمل نمی‌دانم چه کار کنم.» خب، با خوشحالی می‌گویم که باقی این کتاب دربارهٔ این موضوع است.

*شما باید الگویی از انجیل فیض برای فرزندانمان باشید*

من می‌دانم بزرگ کردن فرزندان برای من چطور بود، و فکر می‌کنم برای شما نیز همینطور است. اگر به عنوان والدین واقعاً خوانده شده‌ایم که سفیران مرئی حضور، شخصیت و نقشهٔ خدا در زندگی فرزندانمان باشیم، پس من غالباً کارم خیلی ضعیف بوده است. اغلب در نوع واکنش من نسبت به فرزندانم، خدا را به عنوان پدري زودرنج، عجول، داوری‌کننده، گوش‌خراش و متهم‌کننده معرفی کردم. روزانه بین پیام فیضی که دربارهٔ آنها با کودکانم صحبت کردم و فقدان



فیضی که واکنشهای من نسبت به آنها را شکل می‌داد، تناقض وجود داشت. من اغلب نمی‌توانستم صبر جذاب و زیبای آن فیض را به‌عنوان الگویی از خود نشان دهم. من نسبت به صلاح فرزندانم متعهد بودم، اما از راه غلطی وارد شدم. «باورم نمی‌شود که تو چنین کاری بکنی!» «من این کار را کردم و برای تو کردم، این هم شد تشکرت؟!» «نمی‌خواهی بدونی که آگه یک بار دیگه از اون پله‌ها بالا پیام چه اتفاقی می‌افته!» «میشه فقط یکبار سر غذا ساکت باشی تا بتونم یکبار هم که شده در آرامش غذا بخورم؟»

هیچ کودکی با شنیدن این حرفها با خودش نمی‌گوید: «چه پدر و مادر مهربان و حکیمی دارم! می‌دانم که می‌توانم با این فرد درد و دل کنم. فقط ای کاش از این چیزها بیشتر به من می‌گفت! از اینکه چنین فردی پدر و مادر من است، بسیار شکرگزارم! فکر کنم حالا می‌توانم ببینم که در دلم چه خبر است.» هیچ کس، بزرگسال یا کودک، تا به حال نشده که کسی در مقابلش بلند شود و سرش داد بزند و با این احساس که این کار به او کمک کرده، از آنجا برود. همه فقط می‌خواهیم از آن بگریزیم و به آن خاتمه دهیم.

اگر نقشه خدا واقعاً این است که فیض نادیدنی خود را با فرستادن والدین فیض مرئی کند تا آنها به فرزندان که به‌شدت نیازمند فیض هستند، فیض بدهند، پس من فقط برای این فراخوانده نشده‌ام که این فیض را موعظه کنم، بلکه باید آن را زندگی کنم و هر روزه الگویی از آن برای فرزندانم بجا گذارم. نوشتن این موضوع زانوهام را سست می‌کند، زیرا می‌دانم که این برای من و شما، برخلاف عقل سلیم است. ما به‌عنوان والدین راهمان را گم می‌کنیم و می‌خواهیم به راه خود برویم؛ نقشه خدا را فراموش می‌کنیم و از نقشه خودمان پیروی می‌کنیم. اگر بخواهیم پدر عظیم را به‌خوبی نشان دهیم، باید خودمان هم توسط او پدری شده باشیم. اگر می‌خواهیم به فرزندانمان فیض ببخشیم، باید اعتراف کنیم که خودمان فرزندان هستیم که توجه و مراقبت پدر نیازمندیم. اگر بخواهیم صبور باشیم، باید به نیازمان به این صبر اعتراف کنیم. اگر بخواهیم بخشنده باشیم، باید بپذیریم که به بخشش نیاز داریم. اگر بخواهیم استقامت کنیم، باید با فروتنی بپذیریم که تنها امید ما این است که پدر آسمانی‌مان هرگز از ما ناامید نخواهد شد. و اگر بخواهیم به فرزندانمان تعلیم دهیم که هر روزه به سوی عیسی بشتابند، باید خودمان نیز هر روزه به سوی عیسی بشتابیم. اگر می‌خواهیم فرزندانمان در مواجهه با گناه در دلشان و

دستشان، غمگین شوند، ما نیز باید به‌عنوان والدین برای گناهانمان سوگواری کنیم.

می‌بینید، این امر تنها موقعی امکان‌پذیر است که مایل به اعتراف باشیم که ما بیشتر شبیه فرزندانمان هستیم تا برخلاف آنها، ما خودمان نیز هر روزه نیاز داریم که تربیت شویم، ما والدینی خواهیم بود که به فیض پدر نیازمندیم، والدینی که بارها و بارها فرزندانمان را به سوی فیض پدر رهنمون می‌سازیم.

## ناتوانی

اصل: برای تربیت خوب فرزندان، لازم است آنچه را که قادر به انجامش نیستید، تشخیص دهید.

این صحنه‌ای عمومی بود. اگر نزدیک بودید، غیرممکن بود که دست از کارتان نکشید تا نگاه و گوش کنید. و برای من غیرممکن بود که تعجب نکنم از اینکه چقدر این صحنه در یک روز توسط والدین تکرار می‌شود، والدینی که نیتشان خوب است، اما راهشان را گم کرده‌اند. می‌دانم چه اعتقادی، زیربنای رفتار مادری بود که آن روز در پاساژ دیدم. من این اعتقاد را می‌شناسم، چون خودم هم در اولین روزهای تربیت فرزندانم درگیر آن بودم. آن مادر در اعماق وجودش احساس می‌کرد که مادری خوب و وفادار است و در آن شرایط دقیقاً کاری را می‌کند که یک مادر باید انجام دهد. و من به انگیزه‌های او شک نمی‌کنم، اما محرک او چیزی بود که بسیاری از والدین بدان اعتقاد دارند، اما این اعتقاد کاملاً غلط است.

او بدون توجه به اطرافیانش، پسر کوچکش را متهم و تهدید کرد. چهره‌اش خشن و صدایش بلند بود و فقط می‌دانست که این گفتگو، آن پسر بچه را عوض

می‌کند. او می‌دانست که فرزندش دیگر جرأت تکرار این کار را ندارد. او اجازه داد که پسرش متحمل چنین برخوردی شود و معتقد بود که با این کار او را تغییر خواهد داد. بچه به آرامی گریه کرد و مادر آنقدر صورتش را به او نزدیک کرده بود که مطمئنم پسر بچه نه تنها می‌توانست کلمات مادرش را بشنود، بلکه نفسش را نیز احساس می‌کرد. بله، او خشم مادرش را به خاطر خواهد داشت، اما مطمئن نیستم که آن خشم کار مورد نظر را انجام دهد. مادر دست او را گرفت و رفت، هنوز در حالیکه بچه را به دنبال خود می‌کشید، در حال ثابت کردن حرفش بود. آیا من فکر می‌کنم که آن مادر پسر بچه‌اش را دوست داشت؟ بله، احتمالاً دوست داشت. اما روش تربیت او با اعتقاد به چیزی شکل گرفته بود که هرگز اثری نخواهد داشت.

### ناتوان

شاید برایتان سؤال باشد که عنوان این بخش از این فصل، با داستانی که اکنون خواندید، چه ارتباطی دارد. آن مادر با خشمی تهدید کننده در برابر پسرش ایستاد، چون خودش را صاحب قدرتی می‌دانست که از آن بی‌بهره بود. من این فریب را باور کرده‌ام. من شنیده‌ام که والدین آن را به زبان می‌آورند: «اگر این تنها کاری باشد که باید انجام دهم، کاری می‌کنم که آنها این را باور کنند.» «من فرزندانم را شدیداً تادیب خواهم کرد.» «کار من این است که مطمئن شوم آنها کار درست را انجام می‌دهند.» «اگر هیچ کار دیگری انجام ندهم، حداقل فرزندانم را به دنیایی خواهم فرستاد که آماده زندگی صحیح باشند.» «بعد از اینکه کارم با او تمام شد، دیگر او فکر انجام این کار را هم نخواهد کرد.» ارزیابی این جملات که فرزندان نیاز به تغییر دارند، درست است. اشتیاق عمیق به این تغییری که به یک پدر و مادر انگیزه می‌بخشد، صحیح است. پس مشکل هر یک از این جملات در چیست؟ هر یک از آنها قدرتی را برای والدین در نظر می‌گیرند که هیچ پدر و مادری از آن برخوردار نیست، و این فرضیه انواع مشکلات را در تربیت فرزندان ایجاد می‌کند.

اگر می‌خواهید پدر یا مادری باشید که خدا برای شما در نظر گرفته و کاری که شما را به انجامش فراخوانده، انجام دهید، باید به یک موضوع اساسی اعتراف کنید. این اعتراف، قدرت زیادی برای تغییر رفتار و عکس‌العمل شما نسبت به فرزندانان دارد. بسیار مهم است که باور داشته باشید و بپذیرید که شما هیچ قدرتی برای تغییر فرزندان ندارید. حالا، دوباره از دیدگاه انجیل عیسی

مسیح به این مسأله فکر کنید، یعنی موضوع اصلی کتابی که معتبرترین راهنمای ما در تربیت فرزندان است. اگر کسی قدرت ایجاد تغییر پایدار در انسان دیگر را داشت، لازم نبود که عیسی بیاید! تجسم، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی، یک گواه تاریخی شفاف بر این است که چیزی به‌عنوان قدرت بشری برای ایجاد تغییر وجود ندارد. دلیل اینکه خدا در کنترل وقایع تاریخ، تا این حد افراطی و دقیق عمل کرد تا در زمان مناسب، پسرش بیاید و کاری را برای ما انجام دهد که ما از پس آن بر نمی‌آمدیم، این بود که راه دیگری وجود نداشت.

تربیت فرزندان، *اعمال قدرت برای ایجاد تغییر در فرزندانان نیست*. تربیت فرزندان، وفاداری فروتنانه شما در تمایل به شرکت در کار متحول‌کننده خدا به خاطر فرزندانان است. ای والدین، شما باید این را درک کنید: خدا برای کار تغییر به شما *اقتدار* داده، اما قدرت پدید آوردن این تغییر را به شما عطا نکرده است. اما ما بارها و بارها فریب می‌خوریم که این قدرت از آن ماست. فکر می‌کنیم که اگر کمی بلندتر صحبت کنیم، یا کمی نزدیکتر بایستیم، یا تهدیدمان را کمی ترسناک‌تر کنیم، یا تنبیه را کمی شدیدتر کنیم، آنگاه فرزندانمان تغییر خواهند کرد. و چون تغییر اتفاق نمی‌افتد، به این کارمان با قدرت بیشتری ادامه می‌دهیم.

آه، مطمئناً می‌توانید با ترساندن یا پاداش دادن به فرزندانان، به‌طور موقت آنها را تغییر دهید. شما می‌توانید موقتاً به آنها رشوه بدهید یا آنها را بترسانید. می‌توانید به‌طور موقت رفتار یک کودک را کنترل کنید، اما چیزی که لازم است تغییر کند تا آن تغییر پایدار و ثمربخش باشد، در درون فرزندانان است. بگذارید اینطور بگویم: رفتار فرزندانان نشانه چیزی در درون فرزندانان است. تغییر درونی همواره بر تغییر بیرونی پایدار مقدم است. در تربیت فرزندان، چیزی که با آن سر و کار دارید، بسیار عمیقتر از نیاز به تغییر رفتار است. چیزی که همواره با آن سر و کار دارید، نیاز به تغییر دل است و ما برای تغییر دل دیگران هیچ قدرتی نداریم. (اگر می‌خواهید درباره آن بیشتر بدانید، یکی از فصلهای بعدی به این مبحث اختصاص داده شده است.)

حالا نکته اینجاست: اگر به‌عنوان پدر و مادر فکر کنید که قدرتی را دارید، که در واقع ندارید، دست به کارهایی خواهید زد که نباید بزنید و قادر به انجام کارهای حیاتی نخواهید بود. وقتی فکر می‌کنید که وظیفه‌تان عوض کردن فرزندانان است و قدرت این کار را در اختیار دارید، تربیت فرزندانان، سخت و

پرزحمت، تهاجمی و تهدید کننده خواهد شد و بر قوانین و مجازاتها تمرکز خواهد کرد. شما در این نوع تربیت فرزندان تلاش می‌کنید که فرزندان را به چیزی تبدیل کنید، به جای اینکه به آنها کمک کنید که چیزی را مشاهده کرده و بجوبند. این نوع تربیت، فقط حول محور شما و فرزندان می‌چرخد، به جای اینکه نماینده چیزی باشید که تنها خدا می‌تواند در فرزندان انجام دهد. شما امیدوارید که قدرت درست را در زمان درست و به شیوه درست بکار ببرید تا منجر به تغییر فرزندان شود. این فرایند کاملاً متفاوت از تلاش برای این است که ابزاری مفید در دستان خدایی باشید که فیضش به‌طور باشکوهی تبدیل کننده است و تنها او امید شما و فرزندان می‌باشد.

برای هر پدر و مادری، کلام نهایی این است: شما نمی‌توانید تغییری را که باید در هر یک از فرزندان رخ دهد، به وجود آورید. در واقع، خدا در هیچ کجای کلامش مسئولیت ایجاد این تغییر را به شما نسپرده است. تربیت خوب فرزندان یعنی با این حقیقت کنار بیایید که شما برای تغییر فرزندان قدرتی ندارید. در واقع، تربیت خوب فرزندان یعنی پذیرش این حقیقت که خدا هرگز بار این تغییر را بر دوش شما نگذاشته و نخواهد گذاشت. چون تغییر فرزندان باری است که ما هرگز نمی‌توانستیم تحمل کنیم، خدا آن بار را با فرستادن پسرش برای ما تحمل کرد، تا او بانی تغییر شخصی و بادوام باشد. باری که باعث شد مرگ او، ما والدین را آزاد سازد و حیاتی تازه به فرزندانمان عطا کند. حالا این خبر خوش است! پس کار ما ساده است؛ کار ما این نیست که تغییر ایجاد کنیم، بلکه ابزارهایی فروتن و مشتاق برای تغییر در دستان یگانه بانی تغییر باشیم.

این بدین معناست که من و شما باید مایل باشیم که آن عادات تربیت قدیمی و متکی به قدرت بشری را رها کنیم. ما باید از صداهای بلند، تهدیدات شدید، ناسزاگویی نامحسوس، کلمات محکوم کننده، تنبیهات بدتر، گفتن اینکه چقدر ما عادل تر از فرزندانمان هستیم، بی‌محل و دریغ کردن محبت در زمانی که ما را ناراحت کرده‌اند، دست بکشیم. منظورم را اشتباه درک نکنید. فرزندان را به اقتدار شما نیاز دارند، اما نه به عنوان خالق تغییر. آنها نیاز دارند که شما به عنوان نماینده کسی که بانی تمامی تغییرات پایدار است، از اقتدارتان استفاده کنید. این بدین معناست که شما سعی نکنید از هر قدرتی که در اختیار دارید، برای تغییر فرزندان استفاده کنید، بلکه خود را به عنوان نماینده در نظر بگیرید. نماینده خدایی که به ما فیض تغییر را می‌بخشد، بدین معناست که به دنبال

فرصتهای روزانه برای انتقال آن فیض، کمک به فرزندانمان در مشاهده اینکه چقدر به این فیض نیاز دارند و ارائه الگویی از این فیض در نحوه گفتار و اعمالمان نسبت به فرزندانمان باشیم.

حال، اگر برایتان سؤال ایجاد می‌شود، من نمی‌گویم که اقتدارتان را به‌عنوان پدر و مادر رها کنید. نمی‌گویم که اجازه بدهید فرزندانمان هر کاری که می‌خواهند، انجام دهند. درباره تربیتی که در آن هیچ اصلاح و تأدیبی نیست، صحبت نمی‌کنم. درباره نادیده گرفتن کارهای غلط فرزندانمان یا حتی درست دانستن کارهای غلط حرف نمی‌زنم. بلکه درباره استفاده از اقتدارتان در تربیت صحبت می‌کنم، اقتداری که در برابر قدرت ضروری فیض تبدیل‌کننده تسلیم شده است. این نوع اقتدار، امید به قدرت بشری را رها می‌کند و با شادی، به قدرت مهیب خدا امیدوار است. تنها قدرت اوست که امید همه والدین و فرزندان است، خواه از آن آگاه باشند یا نباشند. شما هر روز صبح از خواب بیدار نمی‌شوید و دوباره بار تغییر فرزندانمان را بر دوش نمی‌گیرید؛ بلکه، بیدار می‌شوید و تمام اعمال و گفتارشان را در طول آن روز به خدای تغییر، تسلیم می‌کنید، کسی که شما را به‌عنوان نماینده خود فرستاده است.

### ابزارهای قدرت

اجازه بدهید که توجهتان را به سه ابزار قدرت در تربیت فرزندان جلب کنم که معمولاً برای ایجاد تغییر در فرزندانمان از آن به‌فراوانی استفاده می‌کنیم.

#### ترس

قدرتی که در اینجا تحت تأثیرش هستیم، این است که می‌توانیم تهدید بسیار بزرگی را ایجاد کنیم تا ترس کافی برای تغییر در فرزندانمان را ایجاد کند. پس هر روز چنین تهدیدی را در مورد فرزندمان به کار می‌گیریم: «نمی‌خواهی بدونی که اگه یک بار دیگه از اون پله‌ها بالا بیام چه اتفاقی می‌فته. در خبرها درباره من صحبت خواهند کرد!» پدری فرزندانش را تأدیب می‌کند، تصاویر و جزئیات در اخبار ساعت ده. «یا چنین چیزی: اتاقت رو سریع تمیز کن وگرنه همه چیز رو خالی می‌کنم و فقط یک بالش و تشک می‌مونه. اونوقت میتونی روی زمین بخوابی و به شلختگی‌ات فکر کنی و به همه چیزهایی که داشتی و از تو گرفته شد.» همینطور: «اگه دوباره این کار رو تکرار کنی، باید چند ماه تو خونه بمونی. اونقدر تو خونه نگهت میدارم تا فراموش کنی که بیرون چه شکلیه!»

چرا از تهدیدها استفاده می‌کنیم؟ چون موقتاً مؤثرند. دربارهٔ این موضوع فکر کنید: وقتی شما یک بزرگسال بالغ هستید و فرزندان نصف شماست، شما یک حضور تهدیدآمیز به شمار می‌روید. چشمان گرد و برآمده، صورت برافروخته، انگشت اشاره و صدای بلند، تهدیدکننده هستند. شما می‌توانید کارهایی را انجام دهید تا فرزندان بترسد که از مقابل شما عبور کند، اما باید در اینجا یک تمایزی قائل شد. فرزندى با تجربهٔ کافی از اینکه در هنگام عصبانیت شما چه اتفاقی می‌افتد و ترساندن او از اینکه از مقابلتان عبور کند، بسیار متفاوت از فرزندى است که با میل درونی می‌خواهد کار درست را انجام دهد و می‌داند که برای انجام این کار به کمک خدا نیاز دارد.

کودک اول اصلاً عوض نشده است؛ او فقط سعی می‌کند از تهدیدات شما دوری کند. اگر تهدیدها را بردارید یا اگر بفهمد که چطور بدون اطلاع شما نافرمانی کند، به همان رفتار منع شده، باز خواهد گشت. تهدیدهای شما تغییر درونی ایجاد نکرده، بلکه آنها یک سیستم کنترل بیرونی هستند. به خاطر داشته باشید که شما نمایندهٔ پدر غایبی هستید، کسی که نمی‌خواهد صرفاً قدرتش را برای کنترل ما بکار برد. او با فرستادن پسرش، قانونش را اجرا کرد تا ما را کاملاً تبدیل کرده و نجات بخشید. بله، او تهدیدهای مقدس را در مقابل ما می‌گذارد، اما در کتاب مقدس کاملاً واضح است که اگر فقط به فهرستی از تهدیدهای الهی نیاز داشتیم، آنگاه زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی ضروری نمی‌بود.

من باید یک مشاهدهٔ دیگری دربارهٔ قدرت تهدیدات انجام دهم. این چیزی را که می‌خواهم بگویم، شخصاً تجربه کرده‌ام و با والدین بسیاری که این تجربه را داشته‌اند، صحبت کرده‌ام. زمانی در زندگی تمام فرزندان فرامی‌رسد که دیگر توسط والدینشان تهدید نمی‌شوند. اگر برای کنترل کودکان به تهدید تکیه کرده‌اید، لحظه‌ای که اکنون دربارهٔ آن صحبت می‌کنم، هم ترسناک و هم غم‌انگیز است، زیرا ابزاری که سالها از آن استفاده کرده‌اید، ناگهان از کار می‌افتد. من چهار فرزند دارم. قد من در حدود ۵.۱۰ فیت است و کوتاهترین فرزندم، دخترم است که قد او ۶.۱ فیت است. او سه برادر بلندتر دارد. روزهای تربیت فرزندانم در زمانیکه فرزندانمان هنوز در خانهٔ ما بودند و برای صحبت با آنها سرم را بلند می‌کردم، به پایان رسید. اگر فرزندانمان به لحاظ جسمانی از شما بلندترند و نسبت به گذشته، کمتر به شما تکیه می‌کنند، حضور شما دیگر تهدیدی برای آنها به حساب نمی‌آید. هنگامی که کودکانمان به لحاظ جسمانی و عقلانی با شما



برابر می‌شوند، دیگر توسط شما تهدید نمی‌شوند. تهدید بدون فیض، ابزاری برای کنترل بیرونی است که نمی‌تواند به‌طور اساسی، پسر یا دخترتان را عوض کند، تغییری که هر کودکی به آن نیاز دارد.

### پاداش

شاید این رایج‌ترین راه برای جنگیدن با ناتوانی خود در تغییر فرزندانمان باشد. ما با قرار دادن پاداش‌های خاص در مقابلشان، آنها را به انجام کار دلخواه‌مان ترغیب می‌کنیم. این تدبیر را نباید با کار عادلانه خدا در انگیزه بخشیدن به اطاعت ما به‌وسیله وعده پاداش روحانی اشتباه گرفت. در واقع، ما چیزی را پیدا می‌کنیم که فرزندمان واقعاً می‌خواهد و بعد می‌گوییم اگر فلان کار را انجام دهی، این را به تو می‌دهم.»

جاش یازده سال دارد و با خواهر هفت ساله‌اش مری، به‌خوبی سازش نمی‌کند. مری اغلب بعد از برخورد با برادر بزرگترش گریه می‌کند. والدین جاش به‌شدت کلافه و دلسرد شده‌اند، چون این مشکل هر روز رخ می‌دهد. پس پدر جاش به سراغ او می‌رود و می‌گوید: «جاش»، اون هواپیمای کوچکی که در اینترنت تماشا می‌کردی یادته؟ خُب، اون هواپیما می‌تونه مال تو بشه. فقط باید یک ماه با مری سازش کنی، فقط چهار هفته کوتاه، و اون هواپیما مال تو خواهد شد.»

سپس، جاش به مدت چهار هفته، محبت‌آمیزترین، بشردوستانه‌ترین و صبورانه‌ترین و مهربان‌ترین رفتار را با مری داشت. مادر و پدر جاش تعجب می‌کنند که یک ماه کامل، مری حتی یک بار هم گریه نکرده است. آنها از حکمت و موفقیتشان در تربیت فرزند لذت می‌برند. پس پدر جاش آن هواپیما را سفارش می‌دهد و حتی پول تحویل سریع آن را نیز پرداخت می‌کند. هواپیما می‌رسد، و جاش و پدرش، قطعات را به هم وصل می‌کنند. آنها در حیاط پشتی کمی آن را آزمایش می‌کنند و پانزده دقیقه بعد، صدای گریه مری را می‌شنوند که جاش با هواپیمای کوچکش دور حیاط، او را دنبال می‌کند.

حالا با من درباره اتفاقی که در اینجا رخ داد، فکر کنید. وعده و خرید هواپیما، تلاش والدین جاش برای به وجود آوردن چیزی بود که قدرت به وجود آوردن آن را نداشتند. چیزی که موفقیت حیرت‌انگیزی به نظر می‌رسید، شکستی بزرگ بود. می‌بینید، در طول آن چهار هفته، رفتار خوب جاش با خواهرش به خاطر این نتیجه‌گیری نبود که رفتار بد او با خواهرش اشتباه بوده، و آن را در نزد

خدا و خواهرش اعتراف کرده و دعا کند که خدا برای محبت بیشتر نسبت به خواهرش به او کمک کند. نه، به هیچ وجه! در درون جاش، هیچ‌گونه شناسایی عمل اشتباه و میل به تغییر وجود نداشت. در او احساس دلسوزی و محبت جدید نسبت به مری به وجود نیامده بود. در واقع، تنها دلیل اینکه جاش به مدت چهار هفته با مری مهربان بود، این بود که او عاشق خودش بود! این خودشیفتگی همان دلیلی بود که در ابتدا باعث بدرفتاری او می‌شد. حالا، نه تنها خودشیفتگی که باعث انجام کاری شده بود که برای جاش سرگرم کننده و برای خواهرش آزاردهنده بود، باقی مانده بود، بلکه به خاطر آن پاداش هم گرفته بود. و کارجاش با این هواپیمای جدید، ثابت می‌کند که در او هیچ تغییری حاصل نشده است. این حرف خشن به نظر می‌رسد، اما باید آن را بیان کرد: تدبیر والدین جاش، یک تدبیر مسیحی یا تربیت فرزند نیست، زیرا آنها به عنوان سفیران کاری که خدا می‌خواهد در زندگی جاش انجام دهد، عمل نمی‌کنند و ناتوانی خود را نمی‌پذیرند. آنها به عنوان ابزار تغییر در دستان خدا عمل نمی‌کنند. اما چیزهای بیشتری هست. گرچه مطمئنم که والدین جاش آگاهانه این کار را نکردند، اما مهارتی را به جاش می‌آموزند که احتمالاً نمی‌خواستند او آن را داشته باشد. این مهارت اقتصاد اخلاقی است. وقتی پاداشهای تربیتی در مقابل جاش حرکت می‌کنند، جاش یک تجزیه و تحلیل را در مورد هزینه/مزایا انجام خواهد داد. او از خودش خواهد پرسید: «آیا پاداشی که به من پیشنهاد می‌کنند، در برابر رفتاری که از من می‌خواهند، به اندازه کافی بزرگ است؟» جاش خواهد آموخت که با والدینش مذاکره کند و سهمش را افزایش دهد. اگر فرزندی در مورد پاداش با والدینش مذاکره کند، او در درونش احساس گناه اخلاقی ندارد و مایل نیست کار درست را انجام دهد. او فقط به دنبال چیزی است که آن را می‌خواهد و اگر اطاعت موقت و کوچک، بهایی باشد که باید بپردازد، مایل به پذیرش آن است.

تغییر، یادگیری کار درست، تصدیق کار درست، اعتراف به اشتباه، تعهد به شیوه جدید زندگی و طلب کمک مورد نیاز برای انجام آن است. هیچ یک از اینها در درون جاش اتفاق نیفتاده است، چون متأسفانه والدینش تسلیم این وسوسه شدند که کنترل را انتخاب کنند، به جای اینکه خود را به کار سخت، خسته‌کننده و اغلب دلسردکننده‌ای متعهد سازند که ابزارهای تغییر در دستان تنها کسی باشند که قادر به انجام این کار است. برای هر پدر و مادری وسوسه‌انگیز است

که هر روز، در یکی از این لحظات سخت، کنترل موقت را بهتر از تغییر طولانی مدت بداند و هرچه در دست دارید، به کار گیرید تا کودکان کاری را انجام دهد که شما می‌خواهید.

این ابزار هم مانند ترس، فقط برای مدتی محدود به شما نتیجه دلخواهتان را خواهد داد. وقتی فرزندان خردسال است، چیزهای کوچک و ارزان قیمت زیادی هست که ممکن است از شما بخواهد تا بتوانید کنترل موقت او را به دست گیرید. اما وقتی بالغ می‌شود، هزینه فراهم کردن خواسته‌تان، بیشتر می‌شود، تا جایی که هیچ‌یک از پیشنهادات شما او را راغب به اطاعت از خواسته شما نمی‌کند. در این مقطع، بسیاری از والدین اندوهگین می‌گویند: «چه اتفاقی برای بچه‌ام افتاده؟» پاسخ این است: هیچ اتفاقی برای بچه شما نیفتاده؛ او همیشه همینطور بوده است. شما فقط با مجموعه بی‌پایانی از پاداشها، اتفاقات درون او را پنهان کرده‌اید.

#### شرم

شرم و تقصیر ابزارهایی قدرتمند می‌باشند که والدین بیش از آنکه فکر کنیم، به کار می‌برند. «باورم نمی‌شود که حتی فکر انجام این کار را کرده باشی!» «وقتی همسرن و سال تو بودم، هرگز فکر انجام چنین کاری را نمی‌کردم!» «در تمام دوران تربیت فرزندانم هرگز فکر نمی‌کردم که باید با چنین چیزی برخورد کنم!» «بعد از این همه زحمتی که برایت کشیدم، اینطور با من رفتار می‌کنی؟» «گاهی اوقات از خودم می‌پرسم که تو از کجای این دنیا اومدی.» «نمی‌دونی که ما رو در چه وضعیتی انداختی.» هیچ کدام از این جملات برای ترغیب و جذب فرزندان به انجام کار درست نیست. هیچ کدام از این جملات به قصد کمک به آنها در سنجش دل‌هایشان، اعتراف به خطایایشان و درخواست کمک نیست. این جملات، تلاش والدین برای دستیابی به یک ابزار قدرت می‌باشد: حس تقصیر. خواه عمدی باشد یا نباشد، گفتن این چیزها، تلاش برای شرم‌نده ساختن فرزندانمان است تا کار درست را انجام دهند.

شرم‌نده کردن فرزندان با حس تقصیر افقی (این تقصیر در ارتباط با شماس) بسیار متفاوت از دادن این بینش به دل فرزندان است که باعث می‌شود احساس تقصیر عمودی کند (این تقصیر در ارتباط با خداست) و برای تغییر اشتیاق داشته باشد. به‌عنوان مثال، مادری به فرزندانش که او و شوهرش را دیوانه می‌کنند، می‌گوید: «یادمه که پدرتان چه زمانی یک مرد شاد بود. این

زمانی بود که بچه نداشتیم. الان، او از کارهای شما چنان پریشان شده که به ندرت می‌تونه سر کار تمرکز کنه. دیروز هجده بار با خانه تماس گرفت، چون خیلی نگران و دلواپس بود و اگه نتونه سر کار تمرکز کنه، شغش رو از دست میده و اگه شغش رو از دست بده، چه اتفاقی برای ما میفته؟ وقتی داره میاد خونه به او نگاه کنید. می‌تونید ببینید که چقدر از باز کردن در و شنیدن کارهای وحشتناکی که تمام روز با همدیگه کردید، می‌ترسه!» من این را با شوخ‌طبعی بیان کردم، اما نکته را درک کردید.

در این لحظات، ما به‌عنوان والدین تلاش نمی‌کنیم که به فرزندمان کمک کنیم که چیزی را ببیند که باید ببیند، تا از هویت خود ناراضی شوند و به دنبال کمک ما و خداوند باشند. در این لحظات، ما ناتوانی خود را انکار کرده و به دنبال ابزاری هستیم که در دسترسمان است تا در کنترل کودکانمان به ما کمک کند. حس تقصیر و شرم، ابزارهای بسیار قدرتمندی هستند، چون طبیعی است که کودکانمان از ما بخواهند آنها را پذیرفته و قدردانی کنیم. طبیعی است که از ما بخواهند از آنها خشنود بوده و به آنها افتخار کنیم. هر کودکی که تا به حال متولد شده، می‌خواهد مورد عشق و محبت قرار گیرد. بنابراین، شرم و تقصیر، ابزارهایی موقتاً موثر می‌باشند که والدین برای کنترل فرزندانشان به کار می‌برند. توجه کنید که گفتم «به طور موقت مؤثرند.» شرم و تقصیر هم مانند همه ابزارهای کنترل در تربیت فرزندان، یک نتیجه کوتاه مدت مثبت و میراث بلند مدت منفی دارد. هر کودکی، در مقطعی از زمان، تحت تأثیر حس تقصیر قرار نمی‌گیرد و از سرکوب شدن خسته می‌شود. در مقطعی از زمان، فرزندان، متحرک رابطه‌شان با شما را درک می‌کنند. در مقطعی از زمان، اگرچه کودکان نمی‌توانند به‌طور شفاهی بیان کنند، اما فرق بین کنترل و محبت صبورانه را درک می‌کنند. وقتی از ابزارهای قدیمی برای وادار کردن آنها به *انجام* کاری استفاده می‌کنید و وقتی با محبت، ابزار خدا برای کمک به آنها می‌شوید تا به آنها کمک کنید که به چیزی *تبدیل* شوند، آنها تفاوت بین این دو را می‌بینند. در مقطعی از زمان، از شما فاصله می‌گیرند تا از خودشان در برابر حس تقصیر و شرم که در نزدیکی به شما احساس می‌کنند، محافظت کنند. عدم برقراری ارتباط، صمیمیت و محبت که بین والدین و فرزندان بزرگشان وجود دارد، غالباً میراث غم‌انگیز راههایی است که سعی کردیم کودکانمان را کنترل کنیم. پدر آسمانی هرگز از کنترل ما خشنود نمی‌گردد. او به راحتی می‌تواند کنترل کند؛ به هر حال او حاکم است. اما

با فیضش چیزهای بیشتری را برای ما می‌خواست. بنابراین نقشه‌ای را طراحی کرد که به بخشش و تبدیل کامل ما ختم می‌شد. او در عیسی راهی برای ما ساخت تا گناهمان را ببینیم، به آن اعتراف کنیم، بخشش کامل را دریافت نماییم و با اشتیاق و قدرت برای تغییر برکت یابیم. او فدیة دهنده است و به چیزی کمتر از تحول اساسی و شخصی در دل و زندگی راضی نمی‌شود. مهم است که دو چیز را درک کنیم:

۱. این کاری است که او ما را به‌عنوان والدین بدان فراخوانده و نمی‌توانیم به چیزی کمتر از این قانع شویم.
۲. ما قادر نیستیم این کار را به‌تنهایی انجام دهیم، و تشخیص ناتوانی‌مان در آنچه به‌عنوان والدین باید به آن تبدیل شویم و کاری که باید انجام دهیم، ضروری است.

خبر خوش این است: ما می‌توانیم به‌عنوان والدین به ناتوانی خود اعتراف کنیم و در ترس و ناکامی دائمی زندگی نکنیم. می‌توانیم ناتوانی خود را بپذیریم و نگران سالهای تربیت فرزندانمان نباشیم. چرا؟ چون ما به‌عنوان والدین به یک فدیة دهندهٔ باشکوه و بامحبت و قدرتمند خدمت می‌کنیم. او فرزندان ما را بی‌نهایت بیشتر از ما دوست دارد و گواه این محبت، این است که آنها را در خانوادهٔ ایماندار قرار داده که در آن داستان محبت او، بارها و بارها شنیده خواهد شد. قدرت او فراتر از قدرت درک ماست. همان قدرت شگفت‌انگیزی را که او برای برخیزانیدن عیسی از مردگان به کار برد، اکنون جاری می‌کند تا به فرزندان بسیار نیازمندان، بینش، الزام، قدرت و اشتیاق عطا کند. او به فیض خود، هرگز از ناله‌های ما به‌عنوان پدر و مادر ناله‌های فرزندانمان که در جستجوی او هستند، روی بر نمی‌گرداند. او از محبت لذت می‌برد. او از آشتی لذت می‌برد. او از توبه و تغییر لذت می‌برد. او از نزول قدرت خود بر فرزندانش لذت می‌برد تا اراده‌اش را برای آنها انجام دهد، یعنی کاری که خودشان نمی‌توانند انجام دهند. تربیت خوب فرزندان در تقاطع پذیرش فروتنانهٔ ناتوانی شخصی و آسایش خاطر قطعی از قدرت و فیض خدا قرار دارد. پرسشهایی که باید در اینجا و هم‌اکنون بپرسید، عبارتند از: آیا شما این آسایش خاطر را دارید؟ آیا تربیت فرزندان شما توأم با نگرانی است که باعث می‌شود عمل و گفتاری را داشته باشید که نباید داشته باشید؟ آیا تمایل دارید که کنترل کنید، به جای اینکه خودتان را به فرایند سخت تغییر بسپارید؟ آیا تلاش می‌کنید که فرزندانان را

وادار به انجام کاری کنید که شما از آنها می‌خواهید، به جای اینکه کمک کنید آن چیزی باشند که خدا از آنها می‌خواهد؟ آیا با در نظر گرفتن فدیة دهندهٔ مهربان و قدرتمند، فرزندانان را تربیت می‌کنید؟

خدا با شماست. او بهترینها را برای شما و فرزندانان می‌خواهد و هیچ‌کس جز او قدرت انجام این کار را ندارد. او بار تغییر را بر دوش شما نگذاشته، چون از شما نمی‌خواهد کاری را انجام دهید که قدرت انجامش را ندارید. خدا فقط شما را به‌عنوان پدر و مادر فراخوانده تا ابزاری فروتن و وفادار برای تغییر در زندگی فرزندانان باشید. و برای تحقق آن، فیض لحظه به لحظه وجود دارد.

## هویت

اصل: اگر به عنوان پدر و مادر، با هویتتان در مسیح آرامی نیافته‌اید، در فرزندانانتان به دنبال هویت خواهید گشت.

والدین کمی به این موضوع فکر می‌کنند و تقریباً هیچ‌یک از آنها آگاه نیستند که این کار را هر روز انجام می‌دهند. تربیت فرزندانانتان همیشه از طریق جایی که به دنبال هویت هستید، شکل می‌گیرد. ممکن است این موضوع مانند اکثر پیشنهادات غیرعملی که در کتب تربیت فرزندان می‌خوانید، به نظر برسد، اما در این فصل می‌خواهیم به اکثر مشکلاتی بپردازیم که همه ما به هنگام تربیت فرزندانمان تجربه می‌کنیم. این فصل توضیح می‌دهد که چرا فرزندانمان از توانایی بالایی برای آزردن ما برخوردارند. این توضیح می‌دهد که چرا آنها می‌توانند ما را بسیار عصبانی کنند. این فصل به شما کمک می‌کند که درک کنید چگونه فرزندانانتان از این توانایی برخوردارند که خوشی و خوابتان را بدزدند. همچنین توضیح می‌دهد که چرا موفقیت یا شکست فرزندانانتان را یک موضوع شخصی در نظر می‌گیرید. این توضیح می‌دهد که چرا فرزندانانتان می‌توانند باعث شوند که شما کاملاً احساس غرور کنید یا به شدت شرمند شوید. مهم نیست

که چقدر فرزندانان را دوست دارید، چیزهایی که اکنون توضیح دادم، چالشهای مربوط به محبت نیست؛ بلکه چالشهای مربوط به هویت است و وقتی به آن پی می‌برید، دیدگاهتان را نسبت به خودتان به‌عنوان پدر و مادر و نحوه ارتباط روزانه با فرزندانان را تغییر خواهد داد.

سالی به یک دلیل و فقط به یک دلیل، کل زندگی‌اش را متوقف کرده است: از فرزندانش یک چیزی بسازد. قبل از اینکه آنها بتوانند صحبت کنند، کتابهای طولانی برایشان می‌خواند و وقتی هنوز چند سال تا زمان رفتن به مهد کودکشان مانده بود، آنها را به مدرسه موسیقی می‌فرستاد. وقتی فرزندانش به مدرسه می‌رفتند، نه تنها خواهان تحصیلات عالی برای آنها بود، بلکه فعالیتهای فوق برنامه گوناگونی را انتخاب کرده بود که از آنها می‌خواست در آن شرکت کنند، زیرا فکر می‌کرد که اینها فرزندانش را برای آینده‌ای موفق آماده خواهند کرد. فرزندانش سالی، بین مدرسه و سایر فعالیتهای الزامی، تقریباً هیچ زمانی برای خودشان نداشتند. حتی آخر هفته‌ها نیز با دیدار از موزه، مهمانیهای اجرای سمفونی و پروژه‌های خدمات اجتماعی پر شده بود. سالی به رویایش که داشتن فرزندانش بسیار موفق بود، متعهد بود، پس نه تنها کوشا و سرسخت بود، بلکه آنها را نیز به انجام این کار وادار می‌کرد.

من پسر سالی، جیمی را ملاقات کردم، چون سالی در مورد او از من کمک خواسته بود. نمراتش در مدرسه افت کرده بود و در بعضی از مسئولیتهای منظم و برنامه‌ریزی شده‌اش حضور نیافته بود. سالی نگران شده بود، اما همه چیز یک روز صبح به اوج خود رسید، هنگامی که جیمی نمی‌خواست اتاقش را ترک کند و از رفتن به مدرسه امتناع ورزید و گفت دیگر هرگز نمی‌خواهد ویولن بنوازد. این منجر به دو ساعت جنگ و دعوای زشتی بین جیمی و سالی شد. نهایتاً، جیمی به مدرسه رفت، ولی وقتی سالی می‌خواست او را به کلاس موسیقی ببرد، او را پیدا نکرد و آن شب تا ساعت ده شب به خانه نیامد.

سالی متوجه شد که رویایی که تمام آن سالها برای آن تلاش کرده بود، بر باد رفت و دچار ترس و وحشت شد. او با من تماس گرفت و گفت جیمی از کنترل خارج شده و با او صحبت نمی‌کند و فوراً نیاز به کمک دارد. دو روز بعد من برای اولین بار با سالی و جیمی ملاقات کردم. می‌خواهم این دو نفر را که آن روز در مقابل من نشسته بودند، توصیف کنم. سالی مشخصاً عصبانی و بی‌قرار بود؛ او ناآرام بود و آه می‌کشید. جیمی مثل یک مرد جوان خرد شده و شکست خورده



به نظر می‌رسید؛ او سرش را پایین انداخته و نشسته بود، انگار با حکم اعدامش مواجه می‌شد. من نهایت تلاشم را کردم که دربارهٔ این اتفاقات با سالی مصاحبه کنم، اما او مقاومت می‌کرد و به من گفت که نمی‌داند چرا من وقتم را برای صحبت با او تلف می‌کنم و جیممی به کمک نیاز دارد. او بیش از یکبار گفت: «من برای مدت زیادی سخت تلاش کردم که همهٔ اینها را دور بیندازم، چون پسر یک روز صبح بیدار شد و تصمیم گرفت که تنبلی کند. من به کمک شما نیاز دارم تا آن جیمی سابق را به من برگردانید.»

پس از سالی خواستم که چند دقیقه ما را تنها بگذارد تا بتوانم به تنهایی با جیمی صحبت کنم. او از ترک آنجا خوشحال نبود، اما این کار را کرد. اولین سؤالی که در تنهایی از جیمی پرسیدم، این بود که جریان چیست. می‌خواستم این یک سؤال تشریحی باشد. نمی‌خواستم که او فکر کند من اسلحهٔ اجاره‌ای مادرش هستم، هرچند که با مادرش همدردی می‌کردم. به محض اینکه این سؤال از دهانم خارج شد، جیمی گریه کرد. او از اینکه گریه می‌کرد، شرمند شده بود، اما به او اطمینان دادم که اشکالی ندارد. او بدون سر و صدا و با خشم جبرگرای یک مرد جوان شکسته شده گفت: «دیگر نمی‌توانم این کار را بکنم، اصلاً نمی‌توانم. هیچ وقت کافی نیست. فشارها هرگز متوقف نمی‌شوند. من اوقات فراغت ندارم، هیچ دوستی ندارم، هیچ حق انتخابی ندارم. فقط باید از لحظه‌ای که بیدار می‌شوم تا زمانی که به خواب می‌روم، کار کنم. قبل از مدرسه، دو ساعت تمرین می‌کنم؛ بعد از مدرسه کلاسهای نگارش، موسیقی و آمادگی برای کالج را دارم و بعد تکالیف و دو ساعت دیگر تمرین قبل از رفتن به رختخواب. آه، یادم رفت که بگویم هر سه ماه باید حداقل در یک رشتهٔ ورزشی شرکت کنم. من سوپرمن نیستم. دیگر نمی‌توانم این کارها را بکنم، پس به مادرم گفتم که انصراف می‌دهم، دیگر این کارها را انجام نمی‌دهم. چند روز به مدرسه و جاهای دیگر نرفتم، چون نمی‌خواستم از تخت بلند شوم و وقتی در نهایت از تخت بلند می‌شوم، اتاقم را ترک نمی‌کنم. اگر جایی برای فرار داشتم، فرار می‌کردم، اما جایی را ندارم.»

وقتی به جیمی گوش می‌دادم، می‌دانستم که این یک حيله و کلک نبود. او مادرش را اذیت نمی‌کرد. من می‌دانستم که این واقعاً حرفهای دل جیمی بود. او از قطار موفقیت پیاده شده بود و هیچ چیزی نمی‌توانست او را به آنجا برگرداند. اما من یک چیز دیگر را هم می‌دانستم. من می‌دانستم که باید با مادرش صحبت کنم، چون می‌دانستم که این مشکل فقط به خاطر این نبود که جیمی

طغیانگر و تنبل بود. این مشکل به سالی هم مربوط می‌شد، این به‌خاطر مسائل و مشکلات قلبی عمیق بود و پذیرش آن برای او سخت می‌بود.

از خودتان بپرسید: «چه اتفاقی می‌افتد که یک پدر و مادر، کودکی را به مرز خستگی روانی، جسمانی و عاطفی می‌کشاند، تا جایی که کودک می‌خواهد زندگی‌اش را رها کند تا از این توقعات رها شود؟ وقتی والدین هر روز با فرزندشان هستند، ولی نمی‌فهمند که مشکلی وجود دارد، یا به اختلال و از کار افتادگی در حال وقوع پی نمی‌برند، در درون والدین چه می‌گذرد؟ وقتی کودکی اجازه ندارد که توقف کند، چون والدین نمی‌توانند با پیامد آن روبرو شوند، چه اتفاقی می‌افتد؟ پدر یا مادری که بیشتر بر موفقیت تمرکز می‌کند تا بر فرزندگی که باید این کارها را ارائه کند، در دلش چه می‌گذرد؟» من از سالی دعوت کردم که بازگردد و به او گفتم که چقدر برای جیمی نگرانم، و سپس به او گفتم که می‌خواهم نه فقط به جیمی، بلکه به او هم مشاوره بدهم. وقتی این را گفتم، دیدم که حالت سرسختی به خود گرفت. «من برای مشاوره به اینجا نیامدم. به نظرم در تحمل بار تربیت فرزندانی که برعهده دارم، عملکرد نسبتاً خوبی دارم.» من سعی کردم با مهربانی به او بگویم که فکر نمی‌کنم بدون صحبت با او، حرف زدن با جیمی تأثیری داشته باشد. او فقط می‌توانست بشنود که من طرفدار جیمی هستم و به من گفت که دیگر با او یا جیمی صحبت نکنم. معلوم بود که آزاده شده و فوراً آنجا را ترک کرد.

ای کاش می‌توانستم به شما بگویم که داستان سالی و جیمی استثناء است، اما اینطور نیست. فکر می‌کنم، هزاران هزار پدر و مادر کاری را می‌کنند که سالی با جیمی کرد. نه به‌خاطر اینکه نامهربان، بی‌محبت یا سوءاستفاده‌گر هستند. نه به‌خاطر اینکه برای آنها مهم نیست که چه اتفاقی برای فرزندانشان می‌افتد. من می‌خواهم چیزی را بگویم که شما را سردرگم خواهد کرد. من قانع شده‌ام که این سیستم که به دنبال موفقیت می‌باشد و قوانین، عملکردها و وظایف سرسختانه دارد، به این دلیل است که این والدین به موفقیت‌های کنونی و آینده فرزندانشان بیش از حد اهمیت می‌دهند. اشتیاق برای داشتن فرزندانی موفق چیز خوبی است که به چیز بدی تبدیل شده، چون به یک چیز حاکم تبدیل شده است. این باعث می‌شود که والدین کارهایی را انجام دهند که در نهایت فرزندانشان را خرد و تلخ خواهد کرد، و همه آنها به نام یک چیز نیکو انجام می‌شود. به مطالعه ادامه دهید و اجازه بدهید سردرگمیها را از بین ببرم.

## جستجوی هویت

انسانها طوری طراحی شده‌اند که مفسر باشند. ما خلق شده‌ایم که خردمند باشیم. ما خلق شده‌ایم که همواره فکر کنیم. افکار ما همواره مقدم بوده و بنابراین، فعالیت ما را شکل داده و هدایت می‌کنند. هیچ‌یک از اعمال ما، هیچ‌یک از تصمیمات ما و هیچ‌یک از گفتار ما در خلاء انجام نمی‌شوند. تمام اعمال و واکنشهای ما به تصور ما از هویت خودمان، تصور ما از هویت خدا، و تصور ما درباره مفهوم زندگی، و چیزی که به نظرمان مهم است، جایی که برای کمک به آنجا می‌شتابیم، و برای یافتن آرامش، آسایش و امنیتان به آن متوسل می‌شویم، مربوط است. ما در ملأعام، واقعاً بر اساس حقایق وجودمان زندگی نمی‌کنیم، بلکه بر اساس مفهومی که از این حقایق بدست می‌آوریم. به همین دلیل می‌توانید دو نفر را در شرایط یکسان داشته باشید که به طرق متفاوتی به مجموعه‌ای از حقایق یکسان پاسخ دهند. نظام اعتقادی یا جهان‌بینی شما همواره با نحوه تربیت کسانی که تحت مراقبت شما قرار گرفته‌اند، افشا می‌شود. شما به‌خاطر هویت فرزندان و کاری که انجام می‌دهند، به‌عنوان یک پدر یا مادر واکنش نشان نمی‌دهید، بلکه به‌خاطر مفهومی که از هویت و کار آنها می‌سازید، واکنش نشان می‌دهید.

در اینجا چند مثال می‌آورم. اگر به فرزندان بگویید: «باورم نمی‌شود که چنین کاری را با من بکنی!» شما به واقعیت‌های شرایط واکنش نشان نمی‌دهید، بلکه به تفسیر خودتان از آن واقعیت‌ها واکنش نشان می‌دهید. تفسیر شما این است که کاری که فرزندان انجام داده، چه او آن را تصدیق کند یا نکند، به‌نوعی یک حمله شخصی به شما بوده است. یا اگر به‌خاطر زیر پا گذاشتن قانون، زمان زیادی را صرف تنبیه فرزندانان کنید، به جای اینکه درباره عیسی با آنها صحبت کنید، یعنی کسی که به جای آنها شریعت را کاملاً رعایت کرد، چون خدا می‌دانست که آنها هرگز قادر به رعایت آن نیستند، در این صورت، واکنش شما تحت تأثیر ناطاعتی آنها نیست، بلکه تحت تأثیر مفهومی است که از ناطاعتی آنها و نحوه تغییر آن می‌سازید. برای همه والدین مهم است که نظام اعتقادی را که ارتباط لحظه به لحظه آنها با فرزندان‌شان را شکل می‌دهد، مورد ارزیابی قرار دهند.

مسئله هویت و مفهوم و هدف، یکی از مؤلفه‌های اساسی این نظام اعتقاد شخصی است. هر پدر و مادری این سؤال را می‌پرسد و به‌نوعی به آن جواب می‌دهد: «من کیستم؟» و هر پدر و مادری این سؤال را می‌پرسد و جواب می‌دهد که «هدف و معنای زندگی من در کجا یافت می‌شود؟» و نحوه پاسخ شما به این

سؤالات، تعیین می‌کند که چطور با کودکانان صحبت و عمل می‌کنید. تنها دو جا برای من و شما هست که به دنبال هویت باشیم. یکی از آنها عمودی است، یعنی هویت و مسیر و ارزیابی توانایی‌هایمان را از خدا- از محبت و پذیرش او، فیض بخشاینده او، حضور مداوم، قدرت و وعده‌هایش، و جلال تمام این چیزهایی که او به ما ارزانی داشته است، دریافت کنیم. وقتی این کار را انجام می‌دهیم، با دلی سرشار و راضی به تربیت فرزندان می‌پردازیم، با جرأت و امید زندگی می‌کنیم و نیازمند نیستیم، چون تمام نیازهایمان را در او یافته‌ایم. چنانکه پطرس می‌نویسد: "قدرت الهی او هرآنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فرا خوانده است. او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گرانبهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الهی شوید و از فسادی که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، پرهیز" (دوم پطرس ۱: ۳-۴).

به مدت زمانی که امید این متن بدان اشاره می‌کند، توجه کنید. پطرس درباره نجات گذشته یا آینده صحبت نمی‌کند، بلکه درباره کار خدا برای شما در این لحظه و در اینجا صحبت می‌کند. شما به عنوان یک پدر و مادر مسیحی، هر اتفاقی که برای کودکانتان بیفتد، می‌توانید صبح بیدار شوید و بدانید که عمیقاً و وفادارانه مورد محبت مهم‌ترین شخص جهان هستید. چون خدا عاشق شماست، شما را با حکمت، قوت و منابع خودتان رها نکرده است. چون او شما را دوست دارد، او هرگز در چالش تربیت فرزندانتان شما را رها نخواهد کرد. چون شما را دوست دارد، شما را به چیزهایی بس بزرگتر از خودتان متصل کرده است. چون شما را دوست دارد، نه تنها شما را می‌بخشد، بلکه این فیض را هم به شما می‌دهد که عملکرد بهتری داشته باشید. چون شما را دوست دارد، هر روزه در جهت رشد و تغییر شما کار می‌کند تا بهتر بتوانید کاری را که شما را به انجام آن فراخوانده، انجام دهید. چون شما را دوست دارد، کاری می‌کند که دلتان را راضی کند و شما را با آن خوشی پُر کند که وابسته به شرایط نیست. او آنقدر دوستان دارد که آمده تا در شما ساکن شود. او فقط به شما وعده نمی‌دهد؛ او با تمام قدرت، فیض و جلالش با شماست تا بتوانید آسوده‌خاطر باشید، هدف و مسیر و شجاعت داشته باشید که با روزهای تربیت فرزندانان مواجه شوید.

اگر به هویت عمودی خود تکیه نمی‌کنید، به دنبال هویت افقی خواهید بود، تلاش می‌کنید که خودتان و هدفتان از زندگی را در چیزی در خلقت پیدا کنید. این

چیز می‌تواند دارایی‌ها، دستاوردها، شغل، همسر، فرزندانان باشد و این فهرست ادامه می‌یابد. مشکل در اینجاست که مخلوقات هرگز برای هویت بخشی به شما طراحی نشده‌اند. آنها هرگز طراحی نشده‌اند که دل شما را راضی کنند و به شما آرامش ببخشند. آنها برای این خلق نشده‌اند که به شما معنا و هدف ببخشند. هر چیز نیکویی در خلقت طراحی شده که شما را متوجه کسی کند که قادر است به شما هویت، آرامش و معنایی را ببخشد که دل‌تان در طلب آن است.

فایده‌ای ندارد که در خلقت درهم‌شکسته و بهم‌ریخته به دنبال هویت باشید. این امر همیشه به ناامیدی، ترس، اضطراب، پُرکاری و کنترل بیش از حدی که در اختیار هر یک از ما می‌باشد، منجر می‌شود (دوم پطرس ۱: ۸-۹ را بخوانید). در واقع، پطرس پیشنهاد می‌کند که شما می‌توانید یک مسیحی باشید و زندگی «بی‌فایده یا بی‌ثمر» داشته باشید، چون فراموش کرده‌اید که چه کسی هستید و چه چیزی به شما عطا شده است. متأسفانه، به نظرم این امر، بسیاری از والدین را توصیف می‌کند. آنها به دنبال این هستند که از فرزندانشان چیزی را بگیرند که قبلاً در مسیح به آنها داده شده و از انجام این کار آگاه نیستند. و اضطراب و پُرکاری آنها به‌عنوان یک پدر یا مادر، نتیجه فراموشی هویت است. فراموشی هویت همواره به جایگزینی هویت منجر خواهد شد. مفهوم آن برای یک پدر و مادر این است که اگر هویتتان را از خدا و کار پسرش دریافت نمی‌کنید، احتمالاً سعی خواهید کرد که آن را از فرزندانان دریافت کنید. اکنون، درباره گرفتن هویت خود از فرزندانان باید به سه مطلب اشاره کرد. نخست اینکه، انجام این کار بسیار طبیعی و مبارزه با آن بسیار دشوار است. در واقع، شاید هر پدر و مادری به نحوی در این دام می‌افتد. دوم اینکه، تربیت فرزند، جای بسیار بدی برای جستجوی هویت است. به این موضوع فکر کنید: شما گناهکاران گمشده، طغیانگر، احمق، کور و خودمختار را تربیت می‌کنید. من هر انسان سقوط کرده‌ای را که در جهان خدا متولد شده توصیف کرده‌ام. سوم اینکه، این بار سنگین و طاقت فرسایی برای فرزندانان است که هر روز صبح از خواب بیدار شده و بار سنگین هویت، معنا و هدف و تمام انتظارات و خواسته‌هایی را که به همراه دارد، حمل کنند. هیچ فرزندی آن بار را به‌خوبی حمل نخواهد کرد.

چیزی که اکنون توصیف کردم، دقیقاً همان چیزی بود که برای سالی و جیمی اتفاق افتاد و هیچ‌کدام از آنها آگاه نبودند. سالی فکر می‌کرد که فقط مادر خوبی است. اما چیزی که متوجه نشده بود، این بود که این نظام خواسته‌های

سرسختانه از جانب سالی برای جیمی نبود، بلکه از جانب سالی برای سالی بود. منظور من را اشتباه درک نکنید. من فکر نمی‌کنم که سالی خودمحور بود، «همه چیز برای من»، بلکه او در جیمی به دنبال نوعی معنا، هدف و آرامش خاطری بود که جیمی هرگز نمی‌توانست به او بدهد. او از این پسر بچهٔ پانزده ساله انتظار داشت که به زندگی او ارزش ببخشد و جیمی در زیر این بار خرد می‌شد. نتیجه این بود که آنها هر دو بدبخت بودند و در جنگی بودند که هیچ‌کدام آن را درک نمی‌کردند یا نمی‌خواستند در آن باشند.

در مورد سالی سخت‌گیری نکنید. همهٔ ما به نوعی به دنبال هویت و امنیت در جایی هستیم که نمی‌تواند در آنجا یافت شود. همهٔ ما سعی می‌کنیم بیش از حد هدف و معنای زندگی خود را از فرزندانمان بگیریم. همهٔ ما معمولاً با قطار غلتان پذیرش یا مقاومت آنها بالا و پایین می‌شویم. همهٔ ما معمولاً احتیاج داریم که آنها بسیار موفق باشند. و وقتی در فرزندانمان در جستجوی چیزی هستیم که از قبل آن را در عیسی داریم، آنها را به سوی موفقیت می‌کشانیم، نه به خاطر اینکه فکر می‌کنیم این بهترین چیز برای آنهاست، بلکه چون خودمان به موفقیت آنها نیاز داریم تا نسبت به خودمان احساس خوبی داشته و دلیلی برای برخاستن از خواب و ادامهٔ زندگی داشته باشیم. ما به محبت و احترام آنها نیاز داریم تا نسبت به زندگی خودمان احساس خوبی داشته باشیم. ما نیاز داریم که آنها ظاهر و عمل خاصی داشته باشند تا ما احساس کنیم که کارمان به‌عنوان پدر و مادر ارزشمند بوده است. پس هرچند که ما کودکانمان را دوست داریم، اما فقط محبت را در تربیت فرزندانمان بکار نمی‌بریم، بلکه احساس نیاز خود را هم در آن دخیل می‌کنیم که باعث خودمحوری، حق به جانب بودن، طلبکاری و پُرکاری در تربیت فرزندانمان می‌شود. اگرچه از این موضوع آگاه نیستیم، اما طوری با کودکانمان رفتار می‌کنیم که انگار آنها به ما داده شده‌اند تا استدلال زنده یا مدرکی بر این حقیقت باشند که ما انسانهای خوبی هستیم و کارمان را در زندگی به خوبی انجام می‌دهیم. و شاید اشتیاق برای پرورش فرزندانمان که بتوانیم به آنها افتخار کنیم، در واقع، اشتیاق برای این است که نسبت به خودمان و نحوهٔ زندگی‌مان احساس خوبی داشته باشیم.

ای والدین، این روش خسته‌کننده و دلسردکننده‌ای برای زندگی است. این خسته‌کننده است که نیازمند این گناهکاران کوچک و نابالغ باشید که عملکرد خوبی داشته باشند تا شما احساس خوبی نسبت به خود و زندگی‌تان داشته باشید. دویدن به دنبال موفقیت پیاپی و عدم رضایت کامل، خسته‌کننده است.

تغذیه کردن از محبت شخص بسیار نابالغی که نمی‌تواند وفادارانه آن را به شما بدهد، دلسردکننده است. برداشت شخصی از شکستهای فرزندان و این تفکر که گویا آنها عمداً بر ضد شما توطئه کرده‌اند، دلسردکننده است. پُر کردن برنامه‌تان با فعالیتهای پیاپی تا جایی که فقط اوقات فراغت کمی برای شما بماند، فقط به این دلیل که باید فرزندان را موفق شوند، خسته‌کننده است. دلسردکننده است که مجبور شوید با گناه و کشمکشهای فرزندان روبرو شوید، در حالیکه تقریباً نیازمند کمال هستیید تا احساس کنید که کارتان ارزشمند بوده است. اینکه از فرزندان چیزی را طلب کنید که آنها نمی‌توانند به شما بدهند و نیاز شدید شما به چیزی که قدرت فراهم کردن آن را ندارید، خسته‌کننده و دلسردکننده است. و وقتی فرزندان بزرگتر می‌شوند، متوجه می‌شوند که بخش عمده‌ای از آنچه که انجام داده‌اید، برای آنها نبوده، بلکه برای خودتان بوده است.

ای والدین، فرزندان نمی‌توانند به شما حیات ببخشند. آنها نمی‌توانند به شما امید پایدار بدهند. آنها نمی‌توانند به شما ارزش بدهند. آنها نمی‌توانند به شما آرامش خاطر بدهند. آنها نمی‌توانند به شما اشتیاق و انگیزه‌های صحیح بدهند. آنها نمی‌توانند به شما قدرت ادامه دادن را بدهند. آنها نمی‌توانند در میان سختی‌ها و آزمایشها به شما اطمینان و شجاعت بدهند. و آنها نمی‌توانند آن محبت غایی و دلچسب را که مشتاقش هستیید، به شما بدهند. من می‌خواهم این موضوع را طوری بیان کنم که امیدوارم توجهتان را جلب کند. هرگز فایده‌ای ندارد که از فرزندان بخواهید نجات‌دهنده شخصی شما باشند. این باری است که آنها هرگز به خوبی حمل نخواهند کرد، و باعث ایجاد دردسر و کشمکش در روابط شما با آنها خواهد شد. عیسی حیات شماست و این شما و فرزندان را از باری آزاد می‌کند که از فرزندان می‌خواهد چیزی را به شما بدهند که نجات‌دهنده‌تان قبلاً به شما داده است.

سالی به شدت هراسان، خشمگین و دلسرد بود و جیمی هم خسته و عصبانی بود. هرچه توقع سالی بیشتر می‌شد، جیمی بیشتر مقاومت می‌کرد. رابطه او با جیمی در مقابل چشمانش از هم می‌پاشید، اما او متوجه نمی‌شد و همچنان به کارش ادامه می‌داد. همه اینها پیامدهای غم‌انگیز جستجوی هویتش در مرد جوان شکسته و نابالغی بود که هرگز قادر نبود این هویت را به او بدهد. ای والدین، ما به خاطر حضور، وعده‌ها و قدرت عیسی که به واسطه فیض به ما ارزانی شده، می‌توانیم عملکرد بهتری داشته باشیم.

### پس چگونه متوجه می‌شوید؟

شما چگونه متوجه می‌شوید که بار هویت خود را بر دوش فرزندانان می‌گذارید؟ چگونه می‌توانید متوجه شوید که از کودکانان انتظار انجام کاری را دارید که خدا از قبل در پسرش برای شما انجام داده است؟ نشانه‌های اینکه تربیت فرزندانان بیشتر برگرفته از نیاز شما از فرزندانان است تا کاری که خدا می‌خواهد از طریق شما در فرزندانان انجام دهد، چیست؟ این پنج نشانه قطعی است.

۱. تمرکز بیش از حد بر موفقیت. البته که اگر فرزندانان را دوست دارید، می‌خواهید که آنها عملکرد خوبی داشته باشند. هیچ پدر و مادری نمی‌خواهد فرزندانان با شکست مواجه شوند. شما می‌خواهید فرزندانان به موفقیت برسند و مورد احترام باشند. همه والدین می‌خواهند فرزندانان بیشتر تلاش کنند و به دستاوردهای بیشتری دست یابند. اما این بسیار متفاوت از این است که بیش از حد بر دستاوردهای فرزندانان تمرکز کنید، این ذهنتان را مشغول کند و تلاش کنید.

آیا ممکن است که شما بخواهید فرزندانان بیش از حد موفق باشند، چون شما به موفقیتشان نیاز دارید؟ آیا ممکن است که فرزندانان زیر بار سنگین انتظاراتتان خرد شوند؟ آیا ممکن است که مقاومت فرزندانان به این دلیل نباشد که آنها سرکش و تنبل هستند، بلکه شما انتظار بیش از حد از آنها دارید؟ آیا ممکن است که آنقدر بر دستاوردهای فرزندانان متمرکز شده‌اید که به وضعیت دلشان توجه کافی نکرده‌اید؟ آیا ممکن است که تمرکزتان بر موفقیت به‌عنوان پدر و مادر، به لحاظ روحانی برای شما و فرزندانان مفید نباشد، چون ریشه این تمرکز در این است که از آنها می‌خواهید رضایت خاطر را به شما بدهند که هرگز قادر به دادن آن نخواهند بود؟

۲. نگرانی بیش از حد درباره آبرو. این مسأله هرچقدر هم که تکرار شود، کم است. این چیزی را که هم‌اکنون خواهید خواند، یادداشت کنید و آن را به آینه‌ای که هر روز با نگاه کردن به آن روزتان را آغاز می‌کنید، بچسبانید: *خدا این فرزندان را به شما نداده که آبرو و شهرت شما را بسازد، بلکه می‌خواهد شهرت خود را در ملاءعام اعلام کند.* فراموشی هویت عمودی، همه ما را بسیار نگران این موضوع می‌کند که دیگران راجع به ما و کارمان چه فکری می‌کنند. این در بسیاری از والدین، ترس از انسانها را ایجاد می‌کند که باعث می‌شود کشمکشهای خود را پنهان و انکار



کرده و فرزندان کاملاً از آنچه هستند، به دنیا عرضه کنیم. و وقتی شما بیش از حد نگران وجههٔ عمومی‌تان به‌عنوان پدر یا مادر هستید، در مشکلاتتان به دنبال کمک مورد نیازتان نیستید، زیرا برای درخواست کمک، باید بپذیرید که عملکرد خیلی خوبی ندارید. هرگز فایده‌ای ندارد که با فرزندی که هنوز شکسته است و هر روز نیاز دارد که با فیض رهایی یابد، به‌عنوان مدال افتخار خود برخورد کنید. آیا ممکن است که آبروی شما به‌عنوان پدر یا مادر بیش از حد برای شما مهم باشد؟ آیا ممکن است که نظر دیگران در مورد فرزندان، بیش از حد برای شما مهم باشد؟ آیا ممکن است که شما از گناهکاران کوچک و نابالغ می‌خواهید که به بیرون رفته و آبروی شما را به‌عنوان پدر یا مادر حفظ کنند؟ آیا ممکن است که تمایل شما به حفظ آبرو، شما را از پذیرش و طلب کمک در حیطه‌هایی که تربیت فرزندان آسب دیده، بازدارد؟

۳. *اشتیاق بیش از حد برای کنترل.* اگر نیاز دارید که فرزندان موفقی شوند و آبروی شما را حفظ کنند، چون به‌عنوان یک پدر و مادر به هویت حاصل از آن نیاز دارید، پس شرایط، مکانها و انسانها را کنترل خواهید کرد تا مطمئن شوید که این اتفاق می‌افتد. یک تفاوت مهم بین بکارگیری اقتدار مناسب بر فرزندان و اشتیاق در بکارگیری این کنترل در زندگی‌شان برای اطمینان از دستیابی به چیزی که به نظرتان به آن نیاز دارید، وجود دارد. فرزندان تحت این نظام کنترل‌کننده، هرگز آزاد نیستند که اشتباه کنند، یاد بگیرند که چطور انتخابهای خود را ارزیابی کنند، دربارهٔ گزینه‌ها تصمیم بگیرند، یک برنامهٔ منطقی تنظیم کنند، توانایی‌های خود را ارزیابی کنند، استعدادهایشان را شناسایی کنند، تشخیص دهند که چه زمانی بیش از حد متعهد شده‌اند، یاد بگیرند که چگونه برای رابطه‌ای سالم با خدا و دیگران وقت بگذارند، و ببینند که چگونه چیزهای خوب با تبدیل شدن به چیزهای حاکم، به چیزهای بدی تبدیل می‌شوند.

آیا ممکن است که اشتیاقاتان برای موفقیت باعث شده که سطحی از کنترل را اعمال کنید که در واقع، مانع از رشد و پرورش فرزندان می‌شود؟ آیا ممکن است که اضطرابتان به‌عنوان پدر و مادر، برگرفته از این حقیقت باشد که سعی می‌کنید چیزهایی را کنترل کنید که قدرت کنترل آنها را ندارید؟ آیا ممکن است که جستجوی شما برای کنترل در تربیت فرزندان مانع از این شده که به کنترل کاملاً حکیمانانهٔ پدر آسمانی‌تان بر شما و فرزندان تکیه نکنید؟

۴. *تأکید بیش از حد بر انجام کار، به جای هویت.* ما در کشمکش خود با

موفقیت، آبرو و کنترل در تربیت فرزندان، در واقع، آنچه را که بالاترین ارزش را برای کسی دارد که نماینده او هستیم، نادیده می‌گیریم. در مورد این موضوع فکر کنید: خدا واقعاً تمام نیروهای عالم طبیعی را تحت کنترل خود درآورد و تمام وقایع گوناگون تاریخ بشر را هدایت کرد تا پسرش بیاید و با زندگی و مرگش، ما را از خودمان رهایی دهد. خدا این کار اساسی و متحول‌کننده زندگی را انجام نداد که اول از همه، فرزندان موفقی شوند، بلکه آنها دوباره در رابطه محبت‌آمیز با او متحد شوند و زندگی‌شان در نگاه خدا خشنودکننده باشد. چیزی که شما و فرزندان بیش از همه به آن نیاز دارید، موفقیت نیست، بلکه رهایی است. چیزی که شما و فرزندان نیاز دارید، جلال دستاورد شخصی نیست، بلکه رهایی از اسارتان در برابر خودستایی است تا بتوانید از آزادی زندگی برای جلال کسی دیگر لذت ببرید. آیا ممکن است دستاوردهایی که از فرزندان انتظار دارید، شما را از تمرکز بر چیزهایی که به شدت بدانها نیاز دارند اما نمی‌توانند حاصل کنند، بازداشته باشد؟ آیا ممکن است که تمرکز بر موفقیت‌های جسمانی، اجتماعی و تحصیلی، شما را از تمرکز بر دلشان بازداشته باشد؟ آیا ممکن است که تمرکزتان بر انجام کاری که از آنها می‌خواهید، باعث شده که مانع از چیزی شوید که فقط خدا می‌تواند در فرزندان شکل دهد؟ آیا ممکن است که آنچه خدا در فرزندان ارزشمند می‌داند، از ارزشهایی که هادی انتظارات و واکنشهای شما نسبت به فرزندان می‌باشد، متفاوت باشد؟

۵. *وسوسه بیش از حد برای اینکه آن را شخصی سازی کنید.* وقتی شما نیاز دارید که فرزندان موفقی باشند، وقتی نیاز دارید که شهرت و آبروی شما را بسازند و وقتی نیاز دارید که مسئول باشند، شما چیزی را که شخصی نیست، یک موضوع شخصی خواهید کرد. به طریقه‌های نامحسوس، تمرکز رفتارشان در نظر خدا به نحوه تأثیر آن بر شما تغییر می‌کند. یعنی اینطور می‌شود: «چطور توانستی این کار را با من بکنی؟» به جای اینکه: «این کار آنچه را که خدا تو را به آن فراخوانده، مختل می‌کند.» وقتی چیزی را که شخصی نیست، شخصی می‌کنید، این فقط رابطه را خراب می‌کند. این باعث می‌شود که فرزندان احساس کنند که متهم به کاری هستند که آن را انجام نداده‌اند. مثلاً پسران آشپزخانه را حسابی کثیف می‌کند و شما به او می‌گویید: «بعد از این همه زحمتی که برای من کشیدم، اینطوری آشپزخانه رو ترک می‌کنی؟» حالا منطق این مثال را بررسی کنید. آیا کار او یک امر شخصی بود یا فقط نتیجه تنبلی و

خودمحوری گناهی بود که همه ما هنوز با خودمان حمل می‌کنیم؟ آیا واقعاً فکر می‌کنید که او آن روز صبح بیدار شد و با خودش گفت: «ساعت ۷:۱۲ صبح است. من می‌خوام مامانم رو دیوونه کنم. می‌دونم باید چی کار کنم؛ کل آشپزخونه رو حسابی کثیف می‌کنم. آره، این کار اونو دیوونه می‌کنه.» البته که اینطور نبود! کار او از این بابت شخصی نبود، و این در مورد کارهای دیگری هم که مجبورید به‌عنوان پدر یا مادرش با آن برخورد کنید، صدق نمی‌کند. شخصی کردن این موضوع، شما را از این نکته غافل می‌کند که چطور خدا از آن لحظه برای آشکار نمودن دلش با شما استفاده می‌کند و این باعث می‌شود که او را متهم به نیت‌هایی کنید که در واقع چنین نیت‌هایی را نداشته است.

آیا ممکن است که این تنشی که بین رابطه شما با فرزندانتان ایجاد شده، به خاطر این باشد که سعی کردید آنچه را که شخصی نیست، به صورت یک موضوع شخصی برداشت کنید؟ آیا ممکن است که اشتیاقاتان به گرفتن چیزهایی از فرزندانتان باعث شده که چیزهایی که شخصی نیست، باعث دلخوری شخصی شما شود؟ آیا ممکن است که تمایل شما به دلخوری در لحظات مهم تربیت فرزندان باعث شود که در برابر فرزندانتان مقاومت کنید، به جای اینکه در کشمکش آنها با گناه، در کنارشان بایستید؟ آیا ممکن است که دلخوری‌های شخصی باعث شده که شما با خشم به چیزی پاسخ دهید که خدا شما را فرامی‌خواند که با فیض به آن پاسخ دهید؟

آیا نیکو نیست که بدانیم حضور خدا با ما و تدارکش برای ما آنقدر کامل، وفادار و تکمیل است که واقعاً با هر آنچه که ما را بدان فراخوانده که باشیم و انجام دهیم، به دعوت تربیت فرزندانمان می‌پردازیم؟ آیا نیکو نیست که بدانیم چون عیسی به ما حیات فراوان می‌دهد، از جستجوی حیات در فرزندانمان یا در هر جای دیگری آزاد شده‌ایم؟ آیا نیکو نیست که بدانیم چون ما فرزندان خداییم، دلیلی داریم که حتی در بدترین و مصیبت‌بارترین روزهای تربیت فرزندان به کارمان ادامه دهیم؟ آیا نیکو نیست که بدانیم وقتی عیسی کاملاً دل‌هایمان را راضی می‌کند، مجبور نیستیم از فرزندانمان بخواهیم که آن رضایت را در ما ایجاد کنند؟ واقعاً کمال کار عیسی برای ماست که ما را از انجام کار تربیت فرزندان به‌عنوان اشخاص نیازمند، خسته و دلسرد و درخواست چیزی از فرزندانمان که آنها هرگز قادر نیستند به ما بدهند، آزاد می‌کند. مسأله‌ای که در این لحظه مطرح می‌شود، این است که آیا شما آن آزادی شگفت‌انگیز را به‌عنوان پدر و مادر تجربه می‌کنید؟



## فرایند

اصل: شما باید به‌عنوان پدر و مادر متعهد به روش تربیتی بلند مدت باشید، زیرا تغییر یک فرایند است، نه یک اتفاق.

همه ما آن را می‌خواهیم و هیچ یک از ما هرگز به آن دست نمی‌یابیم. گاهی می‌تواند بسیار کلافه‌کننده باشد. شما دوست دارید که فقط یکبار آن را داشته باشید، اما به نظر می‌رسد که هر بار از شما می‌گریزد. احتمالاً شما به‌عنوان یک پدر یا مادر خیلی به‌طور آگاهانه به آن فکر نمی‌کنید، اما اشتیاق آن در شما هست و باعث بی‌تابی و ناامیدی بسیار زیادی می‌شود. همه ما تمایل داریم که فکر کنیم قدرت پدید آوردن آن را داریم، اما اینطور نیست. همه ما چیزهایی را می‌گوییم و کارهایی را انجام می‌دهیم که فکر می‌کنیم آن را پدید خواهد آورد، اما کلام و اعمال ما از آن قدرتی که ما فکر می‌کنیم، برخوردار نیستند. این چیزی است که درباره آن صحبت می‌کنم. ما می‌خواهیم تربیت فرزندان، مجموعه‌ای از وقایع باشد، نه یک فرایند مادام‌العمر. پس در لحظات تأدیب، تحملمان را از دست می‌دهیم؛ از لحاظ عاطفی عجله کرده و فکر می‌کنیم که اگر به قدر کافی

سختگیر باشیم و صدایمان به قدر کافی بلند باشد و تهدیدهایمان به قدر کافی بزرگ باشد، پیروز خواهیم شد و فرزندانمان فوراً تغییر خواهند کرد. من با والدین زیادی برخورد کرده‌ام که چنین چیزهایی را به من می‌گویند: «پل، من هر پیشنهادی را که به من دادی، امتحان کردم و فایده‌ای نداشته است.» در این مقطع زمانی، سؤال من همیشه این است: «از کجا می‌دانی؟»

اجازه بدهید که مثالهایی را به شما بدهم. پسر چهار ساله شما خواهر دو ساله‌اش را می‌زند. شما می‌گویید: «چرا چنین کاری را می‌کنی؟» حالا می‌خواهید که او به شما بگوید: «من به خاطر گناهی که در قلبم است، او را زدم. این مرا خودخواه، حسود و خشن می‌کند و من کسی هستم که باید از خودم رهایی یابم. می‌دونی مامان، بزرگترین خطر برای من، در درونم ساکن است، نه در بیرون و به خاطر همین به یک نجات‌دهنده نیاز دارم.» او قبلاً هفتاد بار او را زده و شما این مکالمه را قبلاً داشته‌اید و از تکر آن خسته شده‌اید. فقط می‌خواهید که اعتراف کند و حداقل یکبار کمک بخواهد. آیا نمی‌شد که همه اینها در یک مکالمه انجام شود؟ در عوض، او به سؤال شما اینطور پاسخ می‌دهد: «او همیشه وسایل مرا برمی‌دارد. من به او می‌گویم این کار را نکن، ولی او گوش نمی‌کند. چرا به خاطر اینکه گوش نمی‌کند، سر او داد نمی‌زنی؟» در آن لحظه شما خیلی دلسرد هستید و می‌توانید احساس کنید که کنترلتان را از دست داده‌اید.

یا ساعت ۱۲:۲۵ شب است و فرزند نوجوان شما که به او گفته‌اید قبل از نیمه شب در خانه باشد و او هم قول داده که در خانه خواهد بود، هنوز به خانه نیامده، و اگر چه او موبایل دارد، اما با شما تماس نگرفته است. شما در اتاق نشیمن نشست‌اید و به در ورودی خیره شده‌اید، موبایل در دستانتان است و بی‌تاب شده‌اید. ناگهان صدای ماشینی را می‌شنوید که وارد مسیر ورودی پارکینگ شده، ترمز کرده و چند ثانیه بعد در باز می‌شود. شما بارها این صحنه را با او تجربه کرده‌اید. او به شما گفته که از این ساعت محدودیت در رفت و آمدش متنفر است، اما سعی خواهد کرد که عملکرد بهتری داشته باشد. وقتی دوباره به او یادآوری می‌کنید که باید سر وقت در خانه باشد، او همیشه عصبانی می‌شود. شما نمی‌خواهید مجموعه بهانه‌های نسبتاً خلاقانه او را بشنوید و نمی‌خواهید دوباره به شما بگوید که چند دقیقه دیر کردن، اهمیتی ندارد یا حداقل او مست نمی‌کند یا مواد مخدر مصرف نمی‌کند. دوباره مکالمه‌ای که

می‌خواستید فرزندتان به بی‌مسئولیتی خود اقرار کند، دیگران را مقصر نداند و نیازش را برای دریافت کمک بپذیرد، اتفاق نخواهد افتاد، پس به او می‌گویید به رختخوابش برود و صبح درباره آن صحبت خواهید کرد. شما با دلسردی از اینکه باید دوباره این صحنه‌ها را تجربه کنید، به رختخواب می‌روید.

در اینجا انجیل عیسی مسیح الگوی نهایی چیزی را فراهم می‌کند که خدا ما را به‌عنوان والدین بدان فراخوانده است. به این فکر کنید که چگونه خدای پدر در زندگی ما به‌عنوان فرزندانش تغییر ایجاد می‌کند. ما به‌خاطرکار کامل عیسی، وارد خانواده الهی شده‌ایم و از حقوق و مزایای فرزندان او برخورداریم. ما کاملاً عادل شمرده شده و پذیرفته شده‌ایم، اما کامل نیستیم، چون باید تغییری بزرگ در ما ایجاد شود. اجازه بدهید اینطور بیان کنم: قدرت گناه در هم شکسته، اما حضور گناه همچنان باقی مانده و به تدریج ریشه‌کن خواهد شد. مهمترین کلمه در جمله آخر به تدریج است. مهم است که این نکته را درک کنیم: کار عادل‌شمردگی پدر، یک رویداد است، اما کار تبدیل او یک فرایند مادام‌العمر است. وقتی خدا شما را عادل می‌کند، کاملاً آگاه است که خودش را به فرایند روزانه فیض روشن کننده، رویارو کننده، متقاعد کننده، بخشاینده، تبدیل‌کننده و رهایی‌دهنده متعهد می‌کند.

من عاشق نحوه توصیف پولس از این فرایند هستم: اول تیموتائوس ۱:۱۶: "از همین رو، بر من رحم شد تا مسیح عیسی صبر بی‌پایان خود را نسبت به من که بزرگترین گناهکاران بودم، نشان دهد، تا نمونه‌ای باشم برای جمله آنان که از این پس به او ایمان آورده، حیات جاویدان خواهند یافت." پولس می‌گوید: "چون من بدترین گناهکاران هستم، عیسی قادر خواهد بود که از من به‌عنوان مطالعه موردی استفاده کند تا نشان دهد که او چقدر در انجام کار فیض‌ش می‌تواند صبور باشد و می‌خواهد که صبور باشد. پس کسانی که باید خود را به پدر بسپارند، با وسعت صبر او دلگرم خواهند شد."

ای والدین، این الگوی شماست. تربیت فرزند، مجموعه‌ای از وقایع پرماجرایی اعتراف‌رویارویی نیست، بلکه فرایند مادام‌العمر از آگاهی فزاینده و تغییر تدریجی است. یک کودک چهار ساله پس از رویارویی با او نخواهد گفت: «من یک بت‌پرست خودمحور و خودمختار هستم و نیازمند نجات و رهایی هستم.» فرزندی که در مدرسه راهنمایی است، کاملاً متحول خواهد شد و یک نوجوان هنوز به حکمت تربیت شما نیاز خواهد داشت. به نظر من اشتیاق به تغییر یک

شبه ما را دچار مشکل می‌کند.

امروز روزی است که شما به تعطیلات می‌روید و در تمام طول سال به تربیت فرزندانان مشغول بوده‌اید. خوب می‌شد اگر فرزندانان در طول تعطیلات به شما مرخصی می‌دادند. حالا، به آرزوی خود توجه کنید. شما امیدوارید که این گناهکاران کوچکی که روز قبل به توجه شما نیاز مبرم داشتند، در عرض یک شب تبدیل شده و کاملاً تقدیس شده و انسانهای کوچکی شوند که از عهده تربیت خود برمی‌آیند. اما هنوز هفت دهم مایل از خانه دور نشده‌اید که در پشت ماشین دعا می‌کنند. شما عصبانی می‌شوید و تهدید می‌کنید که برمی‌گردید و به خانه می‌روید و تعطیلات را لغو می‌کنید.

سوءتفاهم در آنچه که به‌عنوان یک پدر یا مادر بدان فراخوانده شده‌اید، همواره منجر به انتظارات غیرواقعی از فرزندانان و ناکامی به‌عنوان یک پدر یا مادر خواهد شد که شما را وسوسه خواهد کرد که حرفهایی را بزنیید و کارهایی را انجام دهید که نباید انجام دهید. اجازه بدهید توضیح بدهم.

### کوری که عصاکش کوری دیگر می‌شود

تربیت فرزند به مراتب راحت‌تر می‌شود اگر فقط باید به رفتار غلط رسیدگی می‌کردید. اما شما به چیزی عمیقتر و مهلک‌تر رسیدگی می‌کنید. کتاب مقدس به وضوح می‌گوید که یکی از خطرناکترین جوانب گناه، که همه والدین، شخصاً و در فرزندانان با آن برخورد می‌کنند، این حقیقت است که گناه نابینا می‌کند (مراجعه کنید به اشعیا ۶:۱۰؛ ۴۳: ۸، ۱۸؛ صفنیا ۱: ۱۷؛ متی ۱۵: ۱۴؛ یوحنا ۲: ۱۰؛ دوم قرنتیان ۴: ۴؛ عبرانیان ۳: ۱۲-۱۳).

من بارها این را گفته‌ام: «گناه نابینا می‌کند و حدس بزنیید چه کسی را اول نابینا می‌کند؟ من در دیدن گناه اعضای خانواده‌ام، همسایگان و دوستانم هیچ مشکلی ندارم، اما وقتی گناه خودم افشا می‌شود، تقریباً غافلگیر می‌شوم.» این همان مسأله‌ای است که در فرزندانان با آن برخورد می‌کنید.

اینکه کودکان مستعد گناه کردن و سرکشی از اولیای امور هستند، به اندازه کافی بد است، اما آنها می‌خواهند قوانین خود را بنویسند و بنابراین کار غلط را انجام دهند. اما وقتی با این چیزها سر و کار دارید، شخص کوچکی را تربیت می‌کنید که گناهِش یا خودش را به‌درستی نمی‌بیند. یک چیز غلط، برای آنها خیلی غلط به نظر نمی‌رسد و هویت آنها برایشان شفاف نیست. فرزندان شما فقط خودخواه و طغیانگر نیستند؛ بلکه نابینا هستند. آنچه با فیض خدا برای



شما آشکار است، برای آنها آشکار نیست. آنچه برای شما بدیهی است، برای آنها بدیهی نیست. و واکنشی که به نظر ما باید طبیعی باشد، برای آنها دور از عقل است. آنها فکر می‌کنند که مشکلی ندارند، اما اینطور نیست. آنها فکر می‌کنند که حق با آنهاست، اما اینطور نیست. آنها فکر می‌کنند که تصمیم حکیمانه گرفته‌اند، اما حماقت کرده‌اند. و به خاطر این افکار، فکر نمی‌کنند که به تربیت شما نیاز دارند. تعجبی ندارد که فرزندان ما مقاومت می‌کنند!

مشکل کودک چهار ساله این نیست که فقط خواهرش را می‌زند، بلکه او احساس می‌کند که در زدن او کاملاً بی‌تقصیر است. او فکر می‌کند که باید خواهرش را مقصر بداند و فکر می‌کند که خواهرش بیشتر از او به اصلاح شما نیاز دارد. و او به این چیزها فکر می‌کند، چون نابیناست. دختر نوجوان شما فکر نمی‌کند که تأخیر مکرر، مسأله مهمی است. او فکر می‌کند که شما بیش از حد مسائل را بزرگ کرده و قضاوت می‌کنید. او فکر می‌کند که شخص مسؤلی است و بهانه‌هایش معتبر است. او فکر می‌کند که شما فقط باید خونسرد باشید، چون او واقعاً مشکلی ندارد که نیازمند توجه شما باشد. و او به این چیزها فکر می‌کند، چون نابیناست.

هیچ پدر و مادری نمی‌تواند از قدرت فریبنده گناه بگریزد. همه والدین در تفکر درباره تکلیفی که خدا آنها را بدان فرا خوانده، بایستی قدرت نابینایی روحانی را درک کنند. اگر شما کسی را تربیت می‌کردید که به لحاظ روحانی بینا بود و خودش را به درستی می‌دید، کارتان بسیار آسانتر می‌بود. اما چیزهای دیگری هم هست.

نابینایی روحانی از یک وجه بسیار مهم، با نابینایی جسمانی تفاوت دارد. وقتی به لحاظ جسمانی نابینا هستید، می‌دانید که نابینا هستید و فوراً کارهایی را برای جبران این نقص مهم جسمانی انجام می‌دهید. من یک دوستی دارم که از نه سالگی نابینا بوده است. من از همه کارهایی که او یاد گرفته که انجام بدهد و آنها را به خوبی انجام می‌دهد، شگفت‌زده‌ام، کارهایی که به نظر ما نیازمند بینایی است. چون او از بچگی با نابینایی‌اش روبرو شده، در تلاش مادام‌العمر برای محدود کردن قید و بندهایی بوده که نابینایی در زندگی‌اش ایجاد کرده است. وقتی با او هستم، همیشه حیرت‌زده می‌شوم از اینکه دوباره روش‌های خلاقانه را در برخورد با نابینایی‌اش تجربه می‌کنم. شاید بیان این مطلب احمقانه به نظر برسد، اما همه این خلاقیتها به خاطر این حقیقت است

که او می‌داند که نابیناست.

نابینایی روحانی شخصی، چیزی که در تک تک فرزندان هر پدر و مادری می‌باشد، مثل این چیزی نیست که دوست من با آن برخورد می‌کند. چرا؟ چون نابینایی روحانی، بخشی را در خود دارد که رسیدگی به آن را بسیار خطرناکتر و سخت‌تر می‌کند. برخلاف نابینایی جسمانی که شما می‌دانید نابینا هستید، نابینایان روحانی، از این نابینایی آگاه نیستند. آنها نابینا هستند، اما فکر می‌کنند که تقریباً به‌خوبی می‌بینند. نابینایی روحانی در تقاطع فریبندگی گناه و توهم خودآگاهی اتفاق می‌افتد. هر دوی اینها در دل فرزندانمان عمل می‌کنند. آنها فقط بدرفتاری نمی‌کنند؛ بلکه نسبت به بدرفتاری و گناه دلشان که باعث آن بدرفتاری می‌شود، نابینا هستند. درک این موضوع، نحوه تفکر ما درباره فرایند تربیت فرزندان را تغییر می‌دهد.

مکالمه با پسر چهارساله پیچیده است، چون شما با یک فرد بینا صحبت نمی‌کنید. رویارویی با دختر نوجوان بسیار سخت‌تر می‌شود، چون شما با کسی صحبت می‌کنید که نابیناست. به‌خاطر این نیست که فرزندان فوراً اعتراف نکرده و تغییر نمی‌کنند- بلکه آنها چیزهایی را که شما می‌بینید، نمی‌بینند. و چون چیزهایی را که شما می‌بینید، نمی‌بینند، فکر می‌کنند که شما اشتباه می‌کنید و بی‌جهت قضاوت می‌کنید. شما نمی‌توانید با یک مکالمه تغییر ایجاد کنید، و اصلاح مکرر با این انتظارات، باعث عصبانیت، بی‌قراری و دلسردی در درونتان می‌شود.

اما یک مورد دیگر را نیز باید در این مبحث در نظر گرفت. وقتی به نابینایی روحانی می‌پردازیم، من و شما بیشتر شبیه فرزندانمان هستیم تا برخلاف آنها. گناه، ما را هم نابینا کرده است. گناه، اعتماد به نفس و اتکا به نفس بیش از حدی به همه ما داده است. گناه باعث می‌شود که خودمان را بدون مشکل ببینیم، در حالی که بدون مشکل نیستیم. گناه باعث می‌شود که با اصلاح مقابله کنیم و وقتی با ما مقابله می‌شود، دلخور شده و حالت دفاعی به خود می‌گیریم. گناه باعث می‌شود که وکلای درونمان را فعال کنیم و سریعاً از خود دفاع کنیم، در حالی که بهتر بود که گوش می‌کردیم، توجه می‌کردیم و مایل به اعتراف می‌بودیم. ما هم مثل فرزندانمان، به پدري نیاز داریم که صبورانه در طولانی مدت به کار می‌پردازد تا به ما کمک کند که ببینیم. ما به پدري نیاز داریم که با رحمتش از ما تغییر آتی نخواهد خواست. ما به پدري نیاز داریم که

شرایطمان را درک می‌کند و نه فقط با توبیخ خود، بلکه با فیضش با ما روبرو می‌شود. و هرچند که شما بزرگسال هستید و شاید چندین سال خدا را می‌شناسید، اما هنوز مخلصه نابینایی روحانی را در خود دارید و هنوز تمایل دارید که با مراقبتی که بدان نیاز دارید، مقابله کنید. من و شما هم مانند فرزندانمان، همان کارهای غلط را بارها و بارها انجام می‌دهیم، چون نه تنها نابینا هستیم، بلکه نسبت به نابینایی خود نابینا هستیم. اگر می‌خواهیم تغییر کنیم، به مراقبت صبورانه و رحیمانه نیاز داریم، و فرزندانمان هم به آن نیاز دارند.

### تربیت فرزند، مکالمه‌ای بی‌پایان

پس همه اینها چگونه باید نحوه تفکر ما را نسبت به وظیفه‌ای که خدا به‌عنوان والدین به ما محول کرده، از نو بسازد و شکل دهد؟ انتظارات و تعهدات ما باید چه چیزهایی باشند؟ و چه شخصیتی مورد نیاز است تا بتوانیم در آنچه خدا می‌خواهد در زندگی فرزندانمان انجام دهد، سهیم باشیم، نه اینکه در آن مانع ایجاد کنیم؟ ما نمی‌توانیم کارهای مورد نیاز را انجام دهیم، اما برگزیده شده‌ایم که ابزاری آماده در دستان کسی باشیم که آماده است و قادر به انجام این کار می‌باشد. پس اگر می‌خواهید ابزاری آماده و تیز در دستان بانی بزرگ تغییر باشید، اینها سه طرز فکری هستند که باید تربیت فرزندانمان را شکل دهند.

#### ۱. شما باید با طرز فکر فرایند به تربیت فرزندان بپردازید

مهم است که یک تغییر ذهنی / روحانی ایجاد کنید، یعنی از این تفکر که تربیت فرزند مجموعه‌ای از برخوردهای اصلاح‌گرانه بی‌ربط است، به این تفکر که تربیت فرزند یک فرایند مرتبط و مادام‌العمر است. چون تغییر اغلب یک فرایند است و به‌ندرت یک واقعه‌آنی، باید به خاطر داشته باشید که نمی‌توانید در برخوردهای خود با فرزندانمان، به دنبال نتیجه تبدیل‌کننده چشمگیر باشید. به‌ندرت تغییر نتیجه یک لحظه چشمگیر است. پس شما مکالماتی جزئی و لحظات ناتمام را دارید، اما در هر لحظه به فرزندان حکمت می‌بخشید، هر لحظه دل فرزندان را افشا می‌کنید، هر لحظه خودآگاهی فرزندان را می‌سازید، هر لحظه وجدان فرزندان را بیدار می‌کنید، هر لحظه به او یک آگاهی عالی از خدا می‌دهید، هر لحظه یک جهان‌بینی کتاب مقدسی را برای فرزندان می‌سازید، و هر لحظه به روح خدا فرصت می‌دهید که کارهایی را در فرزندانمان و برای فرزندانمان انجام دهد که شما قادر به انجامش نیستید.

پدر حکیم شما و فرزندانان، تربیت فرزند را طوری طراحی کرده که یک فرایند ذره به ذره، تکه به تکه باشد. او شما را فراخوانده که از لحظات جزئی زندگی برای برداشتن قدمهای کوچک با فرزندانان استفاده کنید. او از شما دعوت کرده که به افزودن بخشی دیگر به دیدگاهشان نسبت به خودشان، خدا، دیگران و زندگی راضی و قانع باشید. او از شما دعوت کرده که به افزودن تکه‌ای دیگر به آگاهی اخلاقی/ روحانی آنها راضی باشید. تربیت فرزند این است: انسانهای ناتمام (ما والدین) توسط خدا به‌عنوان نمایندگان تبدیل در زندگی انسانهای ناتمام مورد استفاده قرار می‌گیرند. و بله، درست است که فرزندانان هم مانند شما، خانه‌تان را در حالی که هنوز ناتمام هستند، ترک خواهند کرد. یکی از آخرین چیزهایی که عیسی به شاگردانش گفت، این است که چیزهای بیشتری داشت که به آنها تعلیم دهد، اما آنها در آن زمان قادر به تحمل آنها نبودند. بنابراین، به آنها وعده داد که معلمی دیگر را برای تکمیل کارش می‌فرستد. بهترین معلم دنیا طرز فکر فرایند را داشت و به همین دلیل می‌خواست کارش را به انسانهای ناتمام بسپارد (مراجعه کنید به یوحنا ۱۶:۱۲-۱۵).

۲. شما بایستی تربیت فرزند را همچون یک مکالمه بی‌پایان بدانید. من به‌عنوان پدر یا مادر، این طرز فکر را به‌طور باورنکردنی آزادی‌بخش می‌دانم. اجازه بدهید توضیح بدهم. شما از فشار نیاز به گرفتن چیزی از فرزندان آزاد شده‌اید، چیزی که هرگز در یک مکالمه آن را نخواهید گرفت. شما می‌دانید که این مکالمه فقط یک لحظه از مکالمه دائمی است که با تولد فرزندان شروع شد و احتمالاً حتی با رفتن او از خانه‌تان هم تمام نخواهد شد. شما از اینکه باید آرزوهایتان را در یک مکالمه برای فرزندان قرار دهید، آزاد شده‌اید، زیرا می‌دانید که با این فرزند زندگی می‌کنید و فرصتهای بیشتری خواهید داشت. می‌بینید، محبتی که خدا نسبت به فرزندان دارد حتی بیشتر از محبت شماست و چون او را دوست دارد، او را در خانواده ایمانی قرار داده و بارها و بارها اشتباهات این فرزند را آشکار خواهد کرد تا شما فرصتهای پیاپی داشته باشید که در فرایند آگاهی، الزام، تعهد و تغییر، قدم دیگری بردارید، فرایندی که خدا شما را فراخوانده تا در زندگی فرزندان سهمیم باشید. بنابراین، هر روز به دنبال فرصت دیگری هستید تا این مکالمه بسیار مهم را یک قدم جلوتر ببرید و به‌خاطر انجام این کار، لحظاتی را که نیازمند اصلاح است، به‌عنوان وقفه یا

مجادله در نظر نمی‌گیرید، بلکه عطایای فیض از سوی خدایی می‌دانید که در دل و زندگی فرزندان کار می‌کند.

پس شما به خاطر اینکه فرزندانان به شما نیاز دارند، عصبانی نیستید؛ شما به خاطر فرصتی دیگر برای ادامه این فرایند خوشحال هستید. اینجا در یک عبارت، این چیزی است که شما خود را به آن متعهد می‌کنید: *لحظات کوچک بسیار برای تغییر.*

ممکن است چند لحظه در هنگام رفتن به رختخواب باشد؛ ممکن است صحبتی کوتاه بر سر میز شام باشد؛ ممکن است چند کلمه کوچک و محتاطانه در پاساژ باشد؛ ممکن است نظرات کمی بعد از مدرسه باشد؛ ممکن است چند گفت و گوی دوطرفه در ماشین باشد. اما شما باید برای هر کدام از آنها و برای قدمهای اضافی که برای نجات، احیا و تبدیل فرزندانان برداشته‌اید، شکرگزار باشید. هر روز با آگاهی از اینکه چه چیزی مورد نیاز خواهد بود، از خواب بیدار می‌شوید، اما شکرگزاری که یک روز دیگر می‌توانید قدمهای بیشتری را در مهمترین فرایند جهان با فرزندانان بردارید.

### ۳. شما باید با طرز فکر داشتن یک برنامه به تربیت فرزند بپردازید

به جای اینکه به عنوان پدر و مادر حالت واکنشی داشته باشید، باید با یک برنامه با فرزندانان زندگی کنید. این به چه معناست؟ شما فرزندانان را می‌شناسید؛ می‌دانید که در کجا ضعف دارند، ناپیما هستند، وسوسه شده‌اند و طغیانگرند، و با چه چیزی در کشمکش هستند. پس به دنبال فرصتهایی هستید که به آنچه خدا درباره دل نیازمند هر کودک به شما نشان می‌دهد، رسیدگی کنید. مفهومش این است که هر روز به دنبال این هستید که با توجه به آنچه که مهم می‌پندارید، با فرزندانان ارتباط برقرار کنید. شما نکته‌های ساده و کوچک را به فرزند چهار ساله خود می‌گویید و چیزهای فرهیخته‌تر را به نوجوان می‌گویید، اما در هر مورد، خودتان مکالمه را پیش می‌برید، چون با یک برنامه تربیت فرزند را انجام می‌دهید. و به همین دلیل آماده‌اید از فرصت دیگری که خدا به شما داده استفاده کنید.

به خاطر اینکه اکثر ما با یک برنامه تربیت نمی‌کنیم، و برای فرصت دیگری که خدا به ما خواهد داد، آماده نیستیم، تربیت فرزندانمان معمولاً حالت واکنشی دارد. ما غافلگیر می‌شویم از اینکه باید به مشکل دیگری بپردازیم و به بهترین نحو ممکن، نسبت به آن لحظه واکنش نشان می‌دهیم. مشکل این است که تربیت واکنشی فرزند معمولاً به لحاظ عاطفی، حالت واکنشی دارد. چون ما طرز فکر

برنامه داشتن را نداریم، معمولاً این لحظات را به عنوان وقفه و مجادله می‌دانیم، و به همین دلیل معمولاً از لحاظ عاطفی به آنها می‌پردازیم. این برای فرزندان یک ساختار اقتدار متناقض و بی‌قاعدگی را به وجود می‌آورد. شما دیروز به لحاظ احساسی عملکرد خوبی نداشتید، بنابراین، سر و صدای خانه شما را عصبانی کرد و سر کودکان فریاد کشیدید. امروز حس خوبی دارید و همان میزان صدایی که دیروز آنها را به دردرس انداخت، امروز آنها را به دردرس نمی‌اندازد.

متأسفانه، بسیاری از فرزندان، به جای رشد در حس نیاز به اقتدار و سرسپردگی نسبت به اقتداری که خدا در زندگی‌شان قرار داده، به گزارشگران عاطفی تبدیل می‌شوند. آنها درک کرده‌اند که قوانین خانه با احساس پدر یا مادری که حضور دارد، تغییر می‌کند. پس دائماً موقعیت جوی را بررسی می‌کنند تا محک بزنند که از چه چیزهایی می‌توانند جان سالم به در برند و از چه چیزهایی نمی‌توانند. چون اقتدار و تعهد به تربیت فرزندان ناهماهنگ بوده، تسلیم آنها در برابر آن نیز ناهماهنگ می‌باشد. فرایند مکالمه پیشرفت نمی‌کند، فرزندان رشد نمی‌کنند و والدین آن ابزار تغییری که خدا تعیین نموده، نیستند. ما می‌توانیم عملکرد بهتری داشته باشیم.

### پیروی از پدر

اگر می‌خواهید بخشی از فرایند پدر در زندگی فرزندان باشند، باید خودتان را متعهد کنید که در انجام آن به روش او سهیم شوید. اجازه بدهید اینگونه بیان کنم: اگر می‌خواهید ابزاری در دستان پدر باشید، باید نه تنها تسلیم کار او شوید، بلکه خود را به شخصیت او نیز متعهد کنید. حالا، اجازه بدهید صادقانه بگویم. چیزی که مانع از تربیت خوب فرزندان می‌شود، فقدان فرصت نیست. چیزی که مانع از تربیت خوب فرزندان می‌شود، شخصیت فرزندان نیست. چیزی که مانع از تربیت فرزندان می‌شود، یک چیز است: شخصیت والدین. ما لحظاتی را که خدا برای خدمت به ما داده، به دلایلی برای عصبانیت تبدیل می‌کنیم. در لحظاتی که باید صبر داشته باشیم، با بی‌صبری پاسخ می‌دهیم. در لحظاتی که باید اعتراف کنیم که بیشتر شبیه فرزندانمان هستیم تا برخلاف آنها، خود را پارسا می‌پنداریم. در لحظاتی که حکمت آرام مورد نیاز است، تهدید می‌کنیم. در جاهایی که باید درک و شفقت داشته باشیم، شخصاً دلخور می‌شویم. ما اغلب از فرزندانمان عصبانی هستیم، نه به خاطر اینکه شریعت خدا را زیر پا گذاشته‌اند، بلکه به خاطر اینکه قوانین آرامش و راحتی ما را زیر پا گذاشته‌اند. گاهی اوقات طلبکاریم، درحالی‌که باید خدمتگذار باشیم. و

متأسفانه، در بعضی از لحظات خشمگین می‌شویم، چون فرزندانمان به ما نیاز دارند که به راهرو رفته و بار دیگر آنها را تربیت کنیم.

نمونه تربیت فرزندی که من در این فصل توصیف کردم، مستلزم صبر، فروتنی، خویشتنداری، سرسپردگی، ملایمت، محبت، وفاداری و خوشی است. اجازه بدهید در اینجا صادقانه بگویم: هیچ‌یک از این خصوصیات شخصیتی برای ما طبیعی نیستند. پس هر یک از ما حق داریم که بگوییم: «اگر پدر و مادر خوب بودن نیازمند این چیزهاست، پس من هرگز پدر یا مادر خوبی نخواهم بود.» اما خبر خوش این است که ما با قوت و منابع خود رها نشده‌ایم. آیا به نکته‌ای که در فهرست خصوصیات مورد نیاز برای سهیم شدن در فرایند خدا در زندگی کودکانمان ارائه شد، دقت کردید؟ همه این خصوصیات شخصیتی، برگرفته از غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳ است. اینها به «میوه روح» معروف هستند. از شما می‌خواهم که با من لحظه‌ای درباره این خصوصیات فکر کنید.

اگر شما این خصوصیات شخصیتی را به‌عنوان اهداف اخلاقی ببینید که از شما خواسته شده که به آنها دست یابید، این برای شما غیرقابل دستیابی و دلسردکننده به نظر خواهد رسید. این حقیقت اساسی است که شما به‌عنوان پدر و مادر بایستی درک کنید. این خصوصیات شخصیتی، معیارهای اخلاقی‌ای نیستند که خدا در مقابل شما گذاشته و منتظر شود که شما به آنها دست یابید. خیر، آنها عطایای اخلاقی خدای فیض باشکوه می‌باشند. این به چه معناست؟ این به این معناست که خدا می‌داندست بدون مداخله او برای ما، هرگز دعا نمی‌کردیم که این خصوصیات در دلمان حکمفرما شوند و از این رو، واکنشهای ما را نسبت به فرزندانمان شکل دهند. حتی یکی از این خصوصیات هم برای گناهکارانی مثل من و شما طبیعی نیست. گناه، هر یک از ما را نه تنها وارد یک ماجرای اخلاقی، بلکه وارد یک مخصصه اخلاقی می‌کند. این مخصصه چیست؟ این است که ما قادر به انجام کاری نیستیم که خدا به ما محول کرده، از ما انتظار دارد و می‌خواهد در آن سهیم شویم، چون ما از شخصیت طبیعی برای انجام آن برخوردار نیستیم. اما خبر خوش این است که پیام کتاب مقدس این نیست که خدا معیار انجام‌ناپذیری را در مقابل ما می‌گذارد و بعد در کنارمان می‌نشیند و ما را به‌خاطر شکسته‌ایمان داوری می‌کند. خیر، پیام این است که خدا یک معیار سازش‌ناپذیر را در مقابل ما می‌گذارد، سپس پسرش را می‌فرستد تا آن معیار را به‌طور کامل از جانب ما به انجام رساند تا ما بتوانیم آزادانه شکسته‌ایمان را بپذیریم و برای کمک به نزد خدا

برویم. صلیب عیسی مسیح بدین معناست که من نباید به‌عنوان پدر یا مادر، کشمکشم را انکار کنم، من نباید برخلاف آن چیزی که هستم، عمل کنم، و قطعاً نباید از تنها کسی که قادر است به من کمک کند، پنهان شوم.

اما چیزهای بیشتری هم هست! عبارت غلاطیان ۵ به من تعلیم می‌دهد که خدا مرا برکت می‌دهد، نه تنها با بخشش، بلکه با یک توانایی جدید. عیسی مرد تا نه تنها مرا ببخشد، بلکه با فیضش مرا تبدیل کند. فهرست خصوصیات شخصیتی که در نظر گرفتیم، عطای فیض اوست که به هر ایمان‌داری عطا شده است. عیسی مرد تا انسانهایی که محبت نمی‌شدند، محبت شوند، شاکیان، شاد شوند، جنگجویان، صلح‌جو شوند، انسانهایی که صبر نداشتند، رشد کرده و مایل باشند که منتظر شوند و انسانهای نامهربان به کسانی تبدیل شوند که به مهربانی شناخته شوند. بین تبدیل «از قبل» و «نه هنوز» در رفتن به خانه، این کاری است که خدا در دل و زندگی‌تان انجام می‌دهد. او از طریق تمام شرایط، موقعیتها و روابط معمولی زندگی‌تان کار می‌کند تا به تدریج شما را با فیضش تبدیل کند. پدر آسمانی‌تان، شما را در فرایند تبدیل قرار داده تا شما چیزهای مورد نیاز را داشته باشید تا بخشی از فرایند فیض او در زندگی فرزندان‌تان شوید. او با رحمت صبورانه، شما را تربیت می‌کند تا تجهیز شده و قادر باشید با این فیض قدم به قدم که هر روزه به شما عطا می‌شود، فرزندان‌تان را تربیت کنید. و در روزهایی که اصلاً صبر و تحمل ندارید، دو چیز را به یاد داشته باشید. نخست اینکه، تمام قصورات شما بخشیده شده، پس می‌توانید با فروتنی آنها را بپذیرید، اعتراف کنید و از خدا کمک بطلبید.

دوم اینکه، باید به خاطر داشته باشید که شما در چرخه شکست خود گرفتار نشده‌اید، زیرا خدای فیض فراوان، برای تغییر، بلوغ و رشد شما کار می‌کند تا به تدریج، شما بیشتر بخشی از آن چیزی شوید که او می‌خواهد در فرزندان‌تان انجام دهد و کمتر مانع از انجام آنها شوید.

شما هم مانند فرزندان‌تان به حال خودتان رها نشده‌اید که خودتان را تربیت کنید، چون خدا روزانه شما را با حضور و فیضش برکت می‌دهد تا بتوانید این فیض را به فرزندان‌تان انتقال دهید. آنها هم مانند شما باید اعتراف کنند که قادر به انجام این کار نیستند. و به خاطر این ناتوانی، نه تنها به مراقبت و تربیت شما نیاز دارند، بلکه مهمتر از همه، به برنامه رحمت مادام‌العمر و تبدیل‌کننده دل از جانب پدر آسمانی نیز نیازمندند.



## گمشده

اصل: شما به‌عنوان یک پدر و مادر فقط با رفتار بد برخورد نمی‌کنید، بلکه با شرایطی برخورد می‌کنید که باعث بروز آن رفتار بد می‌شود.

این تفکر قادر به تغییر طرز تفکر شما نسبت به چیزی است که خدا شما را به‌عنوان پدر و مادر بدان فراخوانده است. این تفکر، روش بسیار متفاوتی را برای تفسیر لحظاتی فراهم می‌کند که کودکانتان شما را دیوانه می‌کنند یا برای مخالفت با شما مصمم هستند. این به شما کمک خواهد کرد که چیزهایی را که اصلاً شخصی نیستند، به‌صورت شخصی برداشت نکنید. این تفکر می‌تواند شما را از این تفکر بازدارد که پسرتان با این نیت مصمم از خواب بیدار شده که روزتان را خراب کند. همچنین توضیح می‌دهد که چرا نباید فقط یکبار، بلکه بارها و بارها به مسائل رسیدگی کنید. و این تفکر، ماهیت مهم و روحانی نقش شما در زندگی فرزندانان را تقویت می‌کند.

این تفکر حیاتی است که باید در نظر بگیرید: شما در تربیت فرزندان فقط به رفتارهای غلط فرزندان رسیدگی نمی‌کنید، بلکه به شرایط او رسیدگی می‌کنید. شاید اکنون فکر می‌کنید: «پل، من نمی‌دونم تو درباره چی صحبت می‌کنی. من فقط می‌خوام دخترم هویجش رو بخوره. فقط می‌خوام پسرم لباسهاش رو جمع

کنه. از اینکه فرزندانم با من جر و بحث می‌کنند، خسته شدم. فقط می‌خوام کودکانم از من اطاعت کنند. اگر این کار رو بکنند، من راضی می‌شم.» شما باید این موضوع را درک کنید. تمام مقاومت‌هایی را که باید با آنها برخورد کنید، تمام جنجالها و شکایتها، تمام تنبلی‌ها و بی‌مسئولیتها، همه جر و بحثهای خواهر و برادرها، و همه انتخابهای احمقانه، نتیجه چیزی عمیقتر است. اگر آن چیز عمیقتر را درک نکنید، به پیروزی‌ها و راه‌حل‌های سطحی قانع خواهید شد و این واقعاً منجر به تغییر پایدار نمی‌شود.

من اغلب در کنفرانسهای تربیت فرزندان با والدین خسته و دلسرد صحبت می‌کنم. برخی می‌گویند: «من احساس می‌کنم که هیچ‌یک از کارهایم فایده‌ای ندارد.» یا می‌پرسند: «چرا باید بارها و بارها به یک چیز رسیدگی کنم؟» یا با صدای آهسته اعتراف می‌کنند که مشتاقانه منتظر روزی هستند که فرزند آخرشان خانه را ترک کند. من با والدین بسیاری صحبت کرده‌ام که درحالیکه اشک می‌ریزند، به من می‌گویند رابطه کمی با فرزندانشان دارند. یا بیش از یک کتاب درباره تربیت فرزند خوانده‌اند و هیچ کمکی نکرده است. من عمیقاً قانع شده‌ام که وقتی نمی‌دانید به چه چیزی رسیدگی می‌کنید، با تلاشهای "ناآگاهانه" خود برای رسیدگی به آن، خسته و دلسرد می‌شوید.

پس منظورمان چیست که می‌گوییم در تربیت فرزندانمان، فقط به رفتار رسیدگی نمی‌کنیم، بلکه به شرایط رسیدگی می‌کنیم؟ یک جمله قدرتمندی که از دهان مسیح خارج شد، دقیقاً چیزی را که درباره آن صحبت می‌کنم، نشان می‌دهد: "زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد" (لوقا ۱۹:۱۰). من و شما هرگز وظیفه‌ای را که خدا ما را بدان فراخوانده و چیزهایی را که هر روز با آن برخورد می‌کنیم، درک نخواهیم کرد، مگر اینکه منظور عیسی را از این کلمات درک کنیم. فرزندان ما فقط نامطیع نیستند؛ بلکه آنها نامطیع هستند، چون گم شده‌اند. فرزندان ما فقط تصمیمات احمقانه نمی‌گیرند؛ بلکه آنها تصمیمات احمقانه می‌گیرند، چون گم شده‌اند. فرزندان ما فقط در سازش با خواهر و برادرهایشان مشکل ندارند؛ بلکه آنها در سازش با خواهر و برادرهایشان مشکل دارند، چون آنها گم شده‌اند. فرزندان ما فقط تنبل نیستند؛ بلکه آنها تنبل هستند، چون گم شده‌اند. فرزندان ما فقط در برابر اقتدار ما مقاومت نمی‌کنند؛ بلکه آنها در برابر اقتدار ما مقاومت می‌کنند، چون گم شده‌اند. همه چیزهایی که با آنها برخورد می‌کنیم، نتیجه چیزی عمیقتر است که بایستی درک

کرده و بر آنها تمرکز کنیم.

### سه روز رفتار خوب

او بسیار کلافه بود و می‌خواست آن را با من در میان بگذارد. گفت: «پل، من به یک کنفرانس طولانی تربیت فرزند با یک سری بکن و نکن‌ها نیاز ندارم. فقط به من سه روز رفتار خوب رو یاد بده و من احساس می‌کنم که مُردم و به بهشت رفتم!» من دلخور نشدم، چون من یک پدر هستم و شخصاً کلافگی او را احساس کرده‌ام. اما این کلام مختصر او، مرا به فکر فرو برد. چه تعدادی از والدین دیگر چنین چیزی را آرزو می‌کنند یا به فرزندانشان می‌گویند: «فقط درست رفتار کن، لطفاً!» آنها هر کاری می‌کنند و حاضر به پرداخت هر بهایی هستند یا هر معامله‌ای که لازم باشد، انجام می‌دهند تا برای سه روز، فرزندانشان از صبح که بیدار می‌شوند تا شب که به رختخواب می‌روند، نمونه‌های درخشانی از رفتار خودانگیخته و شرافتمندانه باشند. اما تربیت فرزند، اساساً چیزی بیش از سه روز رفتار خوب یا سه سال رفتار خوب یا سه دهه رفتار خوب است. تربیت فرزند مربوط به شرایطی است که باعث می‌شود رفتار خوب، هدفی دشوار و فزّار به نظر برسد.

شاید یک مثال پزشکی کمک کند. اگر شما از سرطان معده رنج می‌بردید، بر شرایطی تمرکز می‌کردید که با آن برخورد می‌کنید، نه فقط بر علائم آن شرایط. به‌عنوان مثال، شما سه روز رهایی از درد شدید شکم و استفراغ را جشن می‌گرفتید، اما فکر نمی‌کردید که به‌خاطر برکت سه روز رهایی از درد، حالتان خوب است. و می‌دانستید که داروهایی که علائم شما را کمتر می‌کنند، یک برکت است، زیرا به شما اجازه می‌دهند راحت باشید، اما راه حلی را ارائه نمی‌کنند. اگر با سرطان معده زندگی می‌کردید، می‌دانستید که فقط نیازمند کمک و رهایی از علائم بسیار ناخوشایند نیستید، بلکه این شرایط، یعنی سرطان، دلیل تمام علائم شماست. منطقی نبود که خودتان را به دکتری وصل کنید که علائم را به‌خوبی تسکین می‌دهد، اما از شرایط بیماری که علت این علائم می‌باشد، هیچ درکی ندارد.

در مورد تربیت فرزندان نیز همین‌طور است. قطعاً شما همواره باید برای هر لحظه‌ای که کودکان به شما گوش می‌دهد و کار درست را انجام می‌دهد، خدا را شکر کنید. باید برای آن روزها شکرگزار باشید که فرزندانتان مطیع هستند و رابطه خوبی با یکدیگر دارید. باید شکرگزار باشید بابت هر مکالمه‌ای که به‌خوبی

پیش می‌رود و هر شرایطی که حتی برای یک لحظه مختصر، یکی از فرزندانان نور را می‌بیند. باید قدردان هر لحظه‌ای باشید که مورد احترام قرار می‌گیرید یا فرزندانان به شما می‌گویند که شکرگزارند. باید قدردان لحظاتی باشید که زمان صرف شام با آرامش می‌گذرد یا اتاق فرزندان تمیز است. اما نباید به این چیزها قانع باشید. نباید به خود اجازه این تفکر را بدهید که این چیزها راه حل هستند. شما به عنوان پدر یا مادری که متعهد شده‌اید تا بخشی از کار خدا در زندگی فرزندانان باشید، نباید به تسکین علایم راضی باشید، در حالی که فرزندانان از شرایطی که برایشان مخرب است، رنج می‌برند و این باعث درد و اندوه شما خواهد شد.

پس ادامه داده و آن سه روز رفتار خوب را جشن بگیرید، اما اجازه ندهید که آنها دلتان را راضی کنند.

### فرزندان شما گمشده‌اند. این چه مفهومی دارد؟

عیسی به روشهای زیبایی از کلمه گمشده استفاده می‌کند- گوسفند گمشده، سکه گمشده، پسر گمشده- و هر کدام از اینها یک رکنی از مفهوم «گمشدگی» را به همراه دارند. گمشده یکی از کلماتی است که معانی گوناگونی را منتقل می‌کند. گمشده می‌تواند به معنای آواره باشد؛ گمشده می‌تواند به معنای مرده باشد؛ گمشده می‌تواند به معنای شکست خورده باشد؛ و گمشده می‌تواند به معنای سردرگم باشد. سه مثل در کتاب مقدس مقوله کتاب مقدسی گمشده را به تصویر می‌کشد. درک تمرکز این سه مثل به شما کمک خواهد کرد که هویت فرزندانان و آنچه را که خدا شما را به عنوان پدر و مادر به آن فراخوانده، درک کنید. به خاطر داشته باشید، توجه شما باید نه تنها به رفتار فرزندانان، بلکه اساساً بر شرایطی باشد که موجب بروز آن رفتار می‌شود. پس می‌توانید از رفتار واکنشی دوری کنید، ولی در آن لحظات فی‌البداهه، با حس برخورداری از هدف و جهت به تربیت پردازید. لوقا ۱۵ کمک فوق‌العاده‌ای برای والدین است، زیرا با تصاویری زنده، شرایط («گمشدگی») را روشن می‌سازد، شرایطی که دلیلی برای همه چیزهایی است که باید در افکار، خواسته‌ها، انتخابها، کلمات و اعمال فرزندانان به آن رسیدگی کنید.

### مَثَلِ گوسفند گمشده

و اما خَراجگیران و گناهکاران جملگی نزد عیسی گرد می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند. اما فَریسیان و علمای دین همه‌کنان می‌گفتند: «این مرد گناهکاران را می‌پذیرد و با آنان همسفره می‌شود. پس عیسی این مَثَل را برایشان آورد: کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش می‌نهد و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: "با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده خود را باز یافتیم." به شما می‌گویم، به همین‌سان برای یک گناهکار که توبه می‌کند، جشن و سرور عظیمتری در آسمان بر پا می‌شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارند."

### مَثَلِ سکه گمشده

"و یا کدام زن است که ده سکه نقره داشته باشد و چون یکی از آنها گم شود، چراغی برنیروزد و خانه را نروید و تا آن را نیافته، از جُستن بازناهیستد؟ و چون آن را یافت، دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: "با من شادی کنید، زیرا سکه گمشده خود را باز یافتیم." به شما می‌گویم، به همین‌سان، برای توبه یک گناهکار، در حضور فرشتگان خدا جشن و سرور بر پا می‌شود."

### مَثَلِ پسر گمشده

سپس ادامه داد و فرمود: «مردی را دو پسر بود. روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: "ای پدر، سهمی را که از دارایی تو به من خواهد رسید، اکنون به من بده." پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. پس از چندی، پسر کوچکتر آنچه داشت گرد آورد و راهی دیاری دور دست شد و ثروت خویش را در آنجا به عیاشی بر باد داد. چون هر چه داشت خرج کرد، قحطی شدید در آن دیار آمد و او سخت به تنگدستی افتاد. از این رو، خدمتگزاری یکی از مردمان آن سامان را پیشه کرد، و او وی را به خوکبانی در مزرعه خویش گماشت. پسر آرزو داشت شکم خود را با خوراک خوکها سیر کند، اما هیچ‌کس به او چیزی نمی‌داد.

سرانجام به خود آمد و گفت: "ای بسا کارگران پدرم خوراک اضافی نیز دارند و من اینجا از فرط گرسنگی تلف می‌شوم. پس برمی‌خیزم و نزد پدر می‌روم و می‌گویم: 'پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته

نیستم پسر خوانده شوم. با من همچون یکی از کارگران رفتار کن. ” پس برخاست و راهی خانه پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سویش دویده، در آغوشش کشید و غرق بوسه‌اش کرد. پسر گفت: ”پدر، به آسمان و به تو گناه کرده‌ام. دیگر شایسته نیستم پسر خوانده شوم. ” اما پدر به خدمتکارانش گفت: ”بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتی بر انگشتش و کفش به پاهایش کنید. گوساله پرواری آورده، سر ببرید تا بخوریم و جشن بگیریم. زیرا این پسر من مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد! ” پس به جشن و سرور پرداختند.

«و اما پسر بزرگتر در مزرعه بود. چون به خانه نزدیک شد و صدای رقص و آواز شنید، یکی از خدمتکاران را فرا خواند و پرسید: ”چه خبر است؟“ خدمتکار پاسخ داد: ”برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری سر بریده، زیرا پسرش را به سلامت باز یافته است.“ چون این را شنید، برآشفته و نخواست به خانه درآید. پس پدر بیرون آمد و به او التماس کرد. اما او در جواب پدر گفت: ”اینک سالهاست تو را چون غلامان خدمت کرده‌ام و هرگز از فرمانت سر نیچیده‌ام. اما تو هرگز حتی بزغاله‌ای به من ندادی تا با دوستانم ضیافتی به پا کنم. و حال که این پسر بازگشته است، پسری که دارایی تو را با روسپیها بر باد داده، برایش گوساله پرواری سر بریده‌ای!“ پدر گفت: ”پسرم، تو همواره با من هستی، و هرآنچه دارم، مال توست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!“»

”پدر گفت: ”پسرم، تو همواره با من هستی، و هرآنچه دارم، مال توست. اما اکنون باید جشن بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر تو مرده بود، زنده شد؛ گم شده بود، یافت شد!“ (لوقا ۱۵)

هر یک از این مَثَلها جنبه‌ای از مفهوم گمشدگی را نمایان می‌سازند و به شما کمک می‌کنند که تجربه خود با فرزندانتان و شرح وظایف خود به‌عنوان والدینشان را درک نمایید. بیاپید به ترتیب از مَثَل گوسفند گمشده شروع کنیم. سه چیز در این مَثَل نمایان است. نخست اینکه، گوسفندان نیاز به شبان دارند. آنها به حکمت، محافظت و تغذیه‌ای که شبان می‌تواند فراهم کند، نیاز دارند. گوسفندان هم مانند فرزندان شما توسط خالق به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که تحت مراقبت یک شخص دیگر رشد کنند. شما هرگز نباید در آن لحظات آشکاری که فرزندانتان به شما نیاز دارند، عصبانی شوید، مهم نیست که چه چیزی را

مختل می‌کنند. این حقیقت که فرزندانان باید توسط شما سرپرستی، مراقبت و نگهداری شوند، تصمیم حکیمانه‌ی خالق است. گوسفندان نیاز به شبانی دارند، چون گوسفند هستند و فرزندان نیاز به تربیت دارند، چون انسان هستند. نیازهای فرزندانان، شما را صبح زود از خواب بیدار می‌کند، صدها بار در طول روز حواستان را پرت می‌کند، و حتی خوابتان را به هم می‌زند، اما آنها وابسته‌اند و خدا شما را به مراقبت فراخوانده است.

دوم اینکه، گوسفندان مستعد سرگردانی هستند. ماهیت گوسفندان این است که به‌آسانی منحرف شوند و فوراً به سوی چمنهای سرسبزی که خارج از محدوده‌ی گله است، گمراه شوند. ماهیت گوسفندان این است که کورکورانه به دنبال یک گوسفند سرگردان دیگر بروند. این در مورد فرزندان شما نیز صادق است. کودکان به دلیل گناهی که در درونشان ساکن است، مستعد انحراف از راهنمایی، اصلاح و تأدیب محافظت‌کننده‌ی والدینشان هستند. آنها معمولاً تحت تأثیر کودکان دیگر قرار می‌گیرند که آنها هم قادر به هدایت خود نمی‌باشند. اکثر رفتارهای اشتباه فرزندانان به دلیل طغیان عمدی یا خودآگاه نیست. گاهی اوقات اینگونه است، اما غالباً ناطاعتی آنها نتیجه‌ی گمگشتگی آنهاست. پسر یا دختر شما صبح از خواب بیدار نمی‌شود و با خودش نمی‌گوید: «امروز صبح ساعت ۸:۳۰ می‌خواهم با مادرم بگو مگو کنم.» یا «امشب ساعت ۷:۳۰ می‌خوام راهی پیدا کنم که مستقیماً از او نافرمانی کنم.» اما وقتی شما نافرمانی آنها را اینطور تعبیر می‌کنید، معمولاً آن را شخصی پنداشته و آنها را متهم به چیزهایی می‌کنید که در دلشان نبوده است.

مهم است که بر این نکته تأکید کنیم؛ فرزندان شما سرگردان خواهند شد، و این کار را می‌کنند، نه به‌خاطر اینکه می‌خواهند با شما بجنگند، بلکه چون گمشده‌اند.

اما این مثل مهیج جنبه‌ی سومی هم دارد. وقتی گوسفندی سرگردان شد، قادر به نجات خودش نیست. او به کسی نیاز دارد که به جستجوی او بپردازد، او را پیدا کند و به خانه برگرداند. این در مورد فرزندان شما نیز صادق است. آنها خیلی نیاز ندارند که از دنیای اطرافشان یا دوستانشان نجات یابند؛ خیر، آنها نیاز دارند که از خودشان نجات یابند. خطری بزرگتر از خطر آنها برای خودشان وجود ندارد. چرا؟ زیرا آنها گمشده‌اند و در گمگشتگی خود چیزی را در درونشان حمل می‌کنند که آنها را از مراقبت و حفاظتی که خدا برایشان قرار داده، دور می‌کند و

این منجر به این تفکر می‌شود که می‌توانند مستقل‌تر از آنچه که برای انسانها مقّر شده، زندگی کنند. این بدین معناست که تربیت فرزند، مأموریت نجات لحظه به لحظه و روز به روز است. این بدین معناست که ما به‌عنوان والدین باید هر روز به خودمان یادآوری کنیم که برای نجات مکرّر فراخوانده شده‌ایم و هنگامی که این نجات ضروری است، نباید از این لحظات آزرده شویم.

مَثَل سکه گمشده درباره این نیست که گم شدن سکه چه مفهومی دارد؛ در این مثل، سکه مورد توجه نیست، بلکه کسی که به دنبال آن می‌گردد، مورد توجه است. این کلام تصویری که فقط سه آیه است، تصویر قدرتمندی از نگرش خدا نسبت به گمشده است. هرچند این زن هنوز ۹ سکه دارد، اما مشتاقانه به دنبال سکه گمشده است و وقتی آن را پیدا می‌کند، برای خانواده و دوستانش جشن می‌گیرد! این نگرش پدر آسمانی است که به هر یک از فرزندان گمشده‌اش اهمیت می‌دهد و وقتی آنها پیدا می‌شوند، او با فرشتگان آسمان جشن می‌گیرد. این سه آیه با قدرت، آن شفقت، صبر و فیضی را نشان می‌دهند که ما فراخوانده شده‌ایم به‌عنوان سفیران خدا در زندگی فرزندانمان نشان دهیم. ما از آنها عصبانی نیستیم، به‌خاطر اینکه آنها گمشده‌اند و به کمک ما نیاز دارند. گمشدگی آنها را به رخشان نمی‌کشیم. به آنها یادآوری نمی‌کنیم که چقدر ما عادلتر از آنها هستیم، و هرگز حتی به انجام دادن یا گفتن چیزهایی که آنها انجام می‌دهند و می‌گویند، فکر نمی‌کنیم. خیر، ما با رحمت و فیض تربیت می‌کنیم. با قلبی صبور با آنها زندگی می‌کنیم و هر بار که اعتراف می‌کنند یا کار درست را انتخاب می‌کنند، جشن می‌گیریم.

طولانی‌ترین مثل از سه مثل درباره گمشدگی، مثل پسر گمشده است. شاید مثل پسر گمشده از همه مثل‌های مسیح معروفتر باشد. فقط با این یک مثل می‌توان یک کتاب کامل درباره تربیت فرزند نوشت. بیایید روشهایی را که این مثل مفهوم گمشدگی را به تصویر می‌کشد و نحوه کمک آن به ما در درک شرح وظیفه خود به‌عنوان پدر و مادر را در نظر بگیریم. شاید اولین چیزی که نظر شما را به خود جلب می‌کند، این باشد که چقدر این پسر مصمم بود به‌تنهایی بیرون رفته و دنیا را تجربه کند. خانه او همه چیز به او می‌دهد، اما او نمی‌تواند با وسوسه استقلال مقابله کند. یکی از اجزای ترسناک گمشدگی فرزندانمان، آسیب‌پذیری آنها در برابر وسوسه است. چیزی در درون آنهاست که آنها را به سوی چیزهای خطرناک در بیرون می‌کشانند. باز هم تکرار می‌کنم، وقتی



می‌خواهید فرزندان‌تان نه بگویند، آنها نه نمی‌گویند. اما چیزهای بیشتری هست. در کنار آسیب‌پذیری در برابر وسوسه، تمایل به خودفروبی وجود دارد. این به چه معناست؟ این پسر در این مثل چیزهایی را دربارهٔ خودش به خودش می‌گفت که حقیقت نداشتند. او به خودش گفت که قادر است چیزهایی را مدیریت کند که قادر به مدیریت آنها نبود. به همین نحو، فرزند شما همواره با خودش حرف می‌زند و چیزی که او به خودش می‌گوید، بسیار مهم است. فرزند شما معمولاً به خودش خواهد گفت که قادر است کاری را انجام دهد که هیچ کودکی به طور مستقل قادر به انجام آن نیست.

همهٔ اینها ما را به این حقیقت می‌رسانند که افراد گمشده برای خودشان یک خطر محسوب می‌شوند و به همین دلیل، به سوی نابودی می‌روند-هرچند شاید از آن خبر ندارند. خطری که تربیت فرزندان را ضروری و دشوار می‌گرداند، در درون فرزندان است، نه در بیرون. هیچ کودکی از این خطر در امان نیست. آسیب‌پذیری در برابر وسوسه و گرایش به خودفروبی، فرزندان‌تان را به خطری برای خودشان تبدیل می‌کند. دوباره بسیار مهم است که بفهمیم نجاتی که آنها نیاز دارند، نجات از خودشان است.

نهایتاً، همانطور که پدر در این داستان با قدرت نشان می‌دهد، بیشترین نیاز فرزندان گمشده، انتقاد، دآوری، محکومیت یا تنبیه نیست. بله، فرزندان به اقتدار نیاز دارند. بله، آنها به قوانین و اجرای آن قوانین نیاز دارند. بله، آنها باید در مورد انتخابهایشان پاسخگو باشند. اما چیزی که می‌خواهم بگویم، آنقدر مهم است که نمی‌توانم به اندازهٔ کافی بر آن تأکید کنم؛ این یکی از موضوعات اصلی این کتاب است. تمام چیزهایی که به آنها اشاره کردم، برای حفاظت فرزند از خودش مهم است، اما برای نجات فرزند از خودش هیچ قدرتی ندارند و هر کودکی به این رهایی نیاز دارد. فرزندان گمشده هم مانند آن پسر گمشده به شفقت نیاز دارند، فرزندان گمشده به درک نیاز دارند، فرزندان گمشده به صبر نیاز دارند، فرزندان گمشده به پذیرش نیاز دارند، فرزندان گمشده به بخشش نیاز دارند، فرزندان گمشده به فیض نیاز دارند. دیدن اینکه پدر آن پسر گمشده هرگز تسلیم نشد، تکان‌دهنده است، او هرگز تسلیم تلخی و خشم نشد، هرگز امیدش را از دست نداد، هرگز در قلبش را نبست، و هرگز از محبت به پسرش دست نکشید. او برای بازگشت پسرش اشتیاق داشت، انتظار می‌کشید و آماده بود. این چه الگوی زیبایی از تربیت فرزند برای همهٔ ماست. حالا این چیزی است که باید درک کنید؛ پدر در این داستان، پدر

آسمانی است و پسر گمشده، هر یک از ما هستیم. ما همچون فرزندانمان، بدون نجات خدا، گم شده‌ایم؛ ما نیز مانند فرزندانمان در برابر وسوسه آسیب‌پذیریم؛ ما همچون فرزندانمان برای خودمان یک خطر محسوب می‌شویم؛ ما همچون فرزندانمان به فیض صبورانه پدر آسمانی‌مان نیاز داریم.

اگر فقط لازم بود به رفتارهای بد فرزندانمان رسیدگی کنید که گاه و بیگاه پدیدار می‌شود، اگر فقط باید آن رفتار را کنترل و مدیریت می‌کردید، تربیت فرزند به‌طور چشمگیری آسانتر می‌شد. اما این تمام آن چیزی نیست که باید به آن بپردازید. هر روز، خواه درباره آن فکر کرده باشید یا نکرده باشید، شما با گمشدگی فرزندانمان مواجه می‌شوید و اینکه چگونه این مسأله باعث می‌شود که در برابر اقتدار مقاومت کنند، روش خودشان را بخواهند و فکر کنند که می‌توانند کاری را انجام دهند که قادر به انجامش نیستند. همانطور که قبلاً در این کتاب نوشته‌ام، قوانین قدرت ندارند که فرزندانمان را از این شرایط برهانند، بلکه فیض قدرتمند و تبدیل‌کننده خدا این کار را می‌کند. تربیت فرزند یعنی ابزار این فیض در زندگی فرزندانمان باشیم.

### دو دروغ بزرگی که هر فرزند گمشده‌ای آن را باور می‌کند

مهم است که درک کنیم هر کودکی که تا به حال متولد شده، دو دروغ خطرناک و مخرب را باور می‌کند. اگر توجه کنید، می‌توانید ببینید که این دروغها در زندگی فرزندانمان کار می‌کند. قدرت این دروغها باید بسیار مهمتر از لحظه بد و کلافه‌کننده‌ای باشد که با یکی از فرزندانمان تجربه می‌کنید.

اولین دروغ، دروغ خودمختاری است. این دروغ می‌گوید که من انسان کاملاً مستقلی هستم و به همین دلیل، حق دارم هر طوری که می‌خواهم زندگی کنم. باور بر این است که زندگی‌ام متعلق به من است و باید بتوانم هر کاری که مرا خوشحال می‌کند، با زندگی‌ام بکنم. بخشی از این دروغ، این باور است که هیچ کس نباید به من بگوید که چه کار کنم.

والدینی که با کودک نوپای خود به خاطر چیزی که باید بخورد، می‌جنگند، واقعاً در مورد آنچه که باید بخورد، نمی‌جنگند. قضیه این نیست که دیدگاه او درباره رژیم غذایی، متفاوت از دیدگاه شماست. بی‌خیال شوید، او چیزی درباره رژیم غذایی نمی‌داند. این جنگ به خاطر خودمختاری است. این درباره مقاومت این پسر بچه در برابر قوانین است. این درباره باور اوست که دهان کوچکش به خودش تعلق دارد و هیچ کس به او نخواهد گفت که چه چیزی را در داخل آن

بگذارد. دختر من تصمیم گرفته بود که نخود سبز در داخل دهانش نگذارند. او قصد نداشت که این دایره‌های سبز را در داخل حفره دهانش بگذارد، هرچند که هرگز آن را نچشیده بود. پس فکش را به زور بسته نگه می‌داشت و آن را باز نمی‌کرد. او در برابر نخودسبز از خودش دفاع نمی‌کرد؛ بلکه از خودمختاری خود دفاع می‌کرد. او نمی‌دانست که هیچ انسانی برای زندگی مستقل طراحی نشده است.

جنگ به خاطر اینکه چه بیوشیم، جنگ دربارهٔ مُد روز نیست، بلکه دربارهٔ خودمختاری است. جنگ به خاطر اینکه آیا پسر نوجوان شما می‌تواند به آن مهمانی برود، اول از همه به خاطر تعهد عمیقش نسبت به جشنهای گروه همسالانش نیست. این جنگ دربارهٔ مقاومت دائمی او در برابر ایناست که به او می‌گویند چه کاری را می‌تواند بکند و چه کاری را نمی‌تواند بکند. همهٔ ما، از جمله فرزندانمان، در برابر حکمرانی شدن مقاومت می‌کنیم. همهٔ ما، از جمله فرزندانمان، راه خودمان را می‌خواهیم. همهٔ ما، از جمله فرزندانمان، فرمان را بر چیزهایی گذاشته‌ایم که به نظرمان ما را خوشحال خواهند کرد و از هر کسی که سر راهمان قرار گیرد، خشمگین می‌شویم.

دیدن بدن کودکی که هنوز قادر به حرف زدن نیست، ولی بدنش از عصبانیت سفت می‌شود، جذاب است، نه فقط به خاطر اینکه کارها به روش او پیش نمی‌روند، بلکه به خاطر اینکه او معتقد است که حق دارد روش خودش را داشته باشد! دیدن عصبانیت نوجوانی که مادرش به برنامه‌های آخر هفتهٔ او نه می‌گوید، شوکه‌کننده است. او از اقتدار متنفر است- نه به خاطر اینکه از والدینش نفرت دارد، بلکه چون باور دارد که او تنها اقتداری است که به آن نیاز دارد. ای والدین، شما هر روز با دروغ خودمختاری در دل فرزندانتان برخورد می‌کنید؛ مهم است که چیزی فراتر از مشکل آن لحظه را ببینید. فقط به برنده شدن در این مسأله قانع نشوید، بلکه هر بار با دلی که در پس این مسأله است، بجنگید.

دومین دروغ به همان اندازه خطرناک است. این دروغ خودکفایی است. این دروغ به فرزندان می‌گوید که در درونش همهٔ چیزهای لازم را دارد تا همان کسی شود که باید باشد و همان کاری را انجام دهد که باید انجام دهد. او به کمک، نجات، دستورات، حکمت یا اصلاح شما نیازی ندارد. خیلی طول نمی‌کشد که باید به توهم خودکفایی در دل فرزندان رسیدگی کنید. یک کودک نوپا دریافته که کفشهایش بند دارد که باید گره بخورند. پس می‌نشیند و ناشیانه بند

کفشش را دستکاری می‌کند. او نمی‌داند که چطور گره بزند. او می‌تواند تا ابد به‌طور ناشیانه بند کفشش را دستکاری کند و در نهایت هرگز موفق نشود که گره بزند، اما وقتی نزدیکش می‌شوید تا به او کمک کنید، دستتان را پس می‌زند. این پس‌زدن به مالکیت بند کفش مربوط نمی‌شود؛ این به خودکفایی مربوط است. او شدیداً می‌خواهد باور کند که بدون کمک یا راهنمایی شما می‌تواند تقریباً عملکرد خوبی داشته باشد. دختر نوجوانتان که در هنگام بیان حکمت مورد نیاز با شما بحث می‌کند، دلیلش از انجام این کار این است که به خودکفایی خود باور دارد، و به همین دلیل، فکر می‌کند که کلّ حکمت مورد نیاز را دارد.

هیچ‌کس خودمختار نیست. هیچ‌کس خودکفا نیست. همه به تربیت و مراقبت والدین نیاز دارند. باور به هرچیزی غیر از این، به معنای آن است که به‌طور خطرناکی فریب خورده و دچار دردسر شوید. ای والدین، مسأله ترسناک این است که کودکان ما فریب این دروغها را می‌خورند. شما می‌توانید آن را در اعمال، واکنشها و پاسخهایشان مشاهده کنید.

### پس فرزندان گمشده به چه چیزی نیاز دارند؟

فرزندان گمشده به موارد زیر نیاز دارند:

۱. **بیش:** مشکل فرزندان گمشده این است که خودشان را گمشده نمی‌دانند، به همین دلیل، درک نمی‌کنند که چقدر به مراقبت و تربیت شما نیاز دارند. پس نباید فقط به فرزندانمان بگوییم که چه کار کنند، بلکه آنها باید قادر به مشاهده باشند. ما باید به دنبال راههای کمک به آنها باشیم تا شرایط خطری را که منجر به رفتار مختل‌کننده‌شان می‌شود، درک کنند.
۲. **شفقت:** منطقی نیست که از دست کسی که گمشده است، عصبانی شویم. منطقی نیست که آن را خطای شخصی نسبت به خودمان تلقی کنیم. منطقی نیست که شخص گمشده را با حرفهای خود محکوم کنیم یا تنبیه کرده و ترکشان کنیم. افراد گمشده به درک و شفقت نیاز دارند. فرزندان گمشده به والدینی که از گمشدگی آنها آزرده‌اند، نیاز ندارند، بلکه به کسانی نیاز دارند که به‌خاطر آن ماتم گرفته و مشتاق پیدا شدن آنها هستند.
۳. **امید:** وقتی فرزندانمان شرایط خود را می‌پذیرند و قبول می‌کنند که برای خودشان یک خطر محسوب می‌شوند، باید از این امر اطمینان

حاصل کنند که کمک در دسترس است. آنها باید بدانند که نه تنها ما دشمنانشان نیستیم، بلکه با آنها متحد و هم پیمانیم. ما اینجا هستیم تا هر کاری که می‌توانیم، انجام دهیم تا از آنها محافظت، حمایت و راهنمایی کنیم. اما فراتر از این، آنها باید بدانند که خدا پسرش را به زمین فرستاد تا هر وقت نیازشان را اعتراف کنند و فریاد کمک برآورند، به کمکی که نیاز دارند، دست خواهند یافت.

۴. *نجات*: به خاطر تمام مطالبی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت، تربیت فرزند، مأموریت برای کنترل رفتار نیست، بلکه مأموریت برای نجات دلهاست. تنها امید برای فرزند گمشده، تبدیل اساسی قلبش است. ما به‌عنوان والدین، توانایی تغییر قلب فرزندانمان را نداریم، اما پدر آسمانی این توانایی را دارد و ما ابزار او در زندگی فرزندانمان هستیم. پس ما به اعلان قوانین، تهدید به تنبیه و اجرای پیامدها قانع نمی‌شویم. بلکه به دنبال هر فرصتی هستیم که به مسائل قلبی فرزندانمان رسیدگی کنیم، دعا کنیم که در حین انجام این کار، خدا تغییر را در آنها ایجاد کند، تغییری که فقط او قادر به انجام آن است.

۵. *حکمت*: فرزندانمان به حکمت نیاز دارند که بدانند چه زمانی نه بگویند. یک زندگی موفق، تماماً مربوط به نه گفتن است، اما نه به صاحبان اقتدار در زندگی‌تان، یا به کسانی که برای محبت به آنها فراخوانده شده‌اید، یا به دعوت خدا، بلکه به خودتان نه بگویید. فرزندانمان در گمشدگی خود به چیزهایی فکر خواهند کرد که نباید فکر کنند، مشتاق چیزهایی خواهند بود که نباید باشند، و به سوی احساسات خطرناک و وسوسه‌های اغواکننده کشیده خواهند شد. و اگر یاد نگیرند که چه زمانی و چگونه نه بگویند، نهایتاً طوری زندگی خواهند کرد که هرگز برای آنها در نظر گرفته نشده بود.

پس ای والدین، حرف آخر چیست؟ خُب، همانطور که عیسی آمد تا گمشده را بجوید و نجات دهد، او ما را فرامی‌خواند که به فرزندان گمشده خود محبت کنیم و آنها را نجات دهیم. ما تسلیم آزرده‌گی، کلافگی، بی‌صبری یا دلسردی نمی‌شویم. ما با فیض بخشش، حکمت، اصلاح و نجات به سراغ فرزندانمان می‌رویم و هر روز دعا می‌کنیم که خدا به کارمان به‌عنوان والدین قدرت بخشد و فرزندانمان را در عمیقترین سطحی که هر انسانی، از جمله خودمان نیاز به تغییر داریم، تغییر دهد.



## اقتدار

اصل: اقتدار، یکی از اساسی‌ترین مسائل مربوط به زندگی هر کودک است. تعلیم و الگوسازی زیبایی محافظت‌کننده اقتدار، یکی از پایه‌های تربیت درست فرزند می‌باشد.

در حین صحبت با من اشک در چشمانش جمع شده بود. کلافگی و بی‌میلی در تمام چهره او نقش بسته بود. او در زمان استراحت در کنفرانس تربیت فرزند در آخر هفته، با هل دادن از بین جمعیت بیرون آمد. مصمم بود که با من صحبت کند و به نظر می‌رسید که هیچ چیز نمی‌تواند او را متوقف کند. او گفت: «این آخر هفته به اینجا آمدم، چون باید با شما صحبت می‌کردم. شما با تمام داستانها و اصول خود کاری می‌کنید که تربیت فرزند آسان به نظر برسد، اما این آسان نیست. من یک پسر چهار ساله دارم که نمی‌توانم کنترلش کنم. هیچ کاری نمی‌توانم بکنم و هیچ حرفی نمی‌توانم بزنم که باعث شود از من اطاعت کند. و اگر صدایم را بلند کنم و بگویم نه، عصبانی می‌شود و دست بر نمی‌دارد، تا اینکه در نهایت آن چیزی را که می‌خواهد به او بدهم. احساس می‌کنم به جای اینکه من او را تربیت کنم، او مرا کنترل می‌کند. می‌دانم که این کار غلط است،

اما هر روز صبح که او بیدار می‌شود، می‌ترسم و بی‌صبرانه منتظرم که شب به رختخواب برود. در این بین، فقط مبارزات پیاپی داریم؛ هیچ چیزی آسان یا لذت‌بخش نیست. موضوع جدید این است که اگر حتی به نه گفتن اشاره کنم، مرا می‌زند. می‌دانم که او فقط چهار سال دارد، اما واقعاً بارها مرا آزار داده است. من به آخر خط رسیدم و نمی‌دانم چه کار کنم.»

چطور دلتان برای این زن بیچاره، خسته، دلسرد و کلافه نمی‌سوزد؟ چطور می‌توانید آن جنگهای وحشتناک را با کودکی که دوستش دارید و سعی می‌کنید کمکش کنید، درک نکنید؟ اما می‌خواهم اندکی توقف کرده و یک عبارت را در نظر بگیرید. می‌خواهم اجازه بدهید که این مطلب در شما نفوذ کند. «من یک پسر چهار ساله دارم که نمی‌توانم کنترلش کنم.» او چهار سال دارد و غیرقابل کنترل است. چهار سال دارد و می‌داند که برای رسیدن به خواسته‌اش چه کار کند. چهار سال دارد و یک زن سی و دو ساله را به آخر خط رسانده است. چهار سال دارد و خشمش باعث ایجاد ترس در دل مادر سی و دو ساله‌اش می‌شود. چهار سال دارد و برنامه اخلاقی و ارتباطی خانه‌اش را تنظیم می‌کند. چهار سال دارد و مادرش از سپری کردن یک روز دیگر با او می‌ترسد. چهار سال دارد و مادرش را دشمن خود می‌داند، نه یک یاور مهربانی که خدای مهربان در زندگی‌اش قرار داده است. چهار سال دارد و اقتدار را چیز بدی می‌داند که باید در هر مقطعی با آن بجنگد.

حالا احتمالاً درک کردید که من نمی‌توانستم به این مادر عزیز، دقیقاً آن چیزی را بدهم که او انتظار داشت، زیرا برای انجام این کار، باید سؤالات زیادی می‌پرسیدم که به من کمک می‌کرد که بفهمم چطور اوضاع اینقدر بد شده بود. اما می‌خواهم با شما اهمیت موضوعی را که دلیل اصلی عملکرد بد این مادر خسته با پسر عصبانی‌اش بود، بررسی کنم.

### مسئله اصلی

اتفاقات بین این مادر و پسرش، عمیقتر از لحظات بی‌احترامی، وقایع ستیزه‌جویی و عدم اطاعت است. تمام این مسائل غم‌انگیز در یک مشکل قلبی بسیار مهمی ریشه دارند: اقتدار. می‌توانید استدلال کنید که اگر به این مسئله قلبی بنیادی رسیدگی نکنید، تمام کارهای نیکویی که می‌خواهید به‌عنوان ابزار خدا در زندگی فرزندانتان انجام دهید، فایده‌ای نخواهد داشت. برای شروع، مهم است که همیشه در نظر داشته باشید که شما به‌عنوان



یک پدر و مادر فقط با گفتار و اعمال فرزندانان سر و کار ندارید. شما همیشه با چیزهایی که رفتار فرزندانان را شکل می‌دهد، هدایت و کنترل می‌کند نیز سر و کار دارید: قلب. در فصل بعدی بیشتر راجع به این موضوع صحبت خواهم کرد. و برای هر کودکی که تا به حال متولد شده، هیچ مسأله قلبی، مهمتر از اقتدار نبوده است. فرزندان شما باید به زودی یاد بگیرند که در دنیای اقتدار به دنیا آمده‌اند و خودشان این اقتدار نیستند. چرا این مسأله بسیار مهم است؟ چون تسلیم شدن در برابر اقتداری که خودمان نیستیم، برای هر گناهکاری غیرطبیعی است. گناه باعث می‌شود که خواهان طریقه‌های خودمان باشیم. گناه باعث می‌شود که بخواهیم قوانین خودمان را تنظیم کنیم. گناه همه ما را متقاعد می‌کند که ما بهتر می‌دانیم. گناه باعث می‌شود که من بخواهم کاری را که می‌خواهم، در زمانی که می‌خواهم و به طریقی که می‌خواهم، انجام دهم. گناه باعث می‌شود که در برابر کاری که دیگران از من می‌خواهند، مقاومت نمایم. گناه واقعاً مرا در مرکز دنیای خودم قرار می‌دهد، تنها جایی که هرگز نباید باشم، چون این جایگاه فقط و فقط متعلق به خداست.

همه اینها بدین معناست که کودکان به‌عنوان کوچولوهای حاکم بر خود و خودگمارده به این دنیا می‌آیند. مبارزات شما به‌خاطر نخود سبزی که می‌خواهید دخترتان آن را بخورد، مربوط به رژیم غذایی نیست. دختر سه ساله‌تان به شما نمی‌گوید: «من نیازهای تغذیه‌ای خودم را بررسی کرده‌ام و لازم نیست که نخودسبزی در رژیم غذایی کودک سه ساله باشد.» خیر، این مشاجره به‌خاطر چیزهایی که کوچک به نظر می‌رسند، اصلاً چیز کوچکی نیست، چون این مربوط به نخود سبزی نیست، بلکه مربوط به اقتدار است. دخترتان به شما می‌گوید: «هیچ‌کس جز من تصمیم نمی‌گیرد که چه چیزی را در دهانم بگذارم. ممنونم.» دخترتان فقط در برابر نخود سبزی مقاومت نمی‌کند؛ او در برابر اعمال اقتدار مبارزه می‌کند. او با اینکه به او بگویند چه کار کند، مبارزه می‌کند. او تسلیم فریب مخرب خودمختاری می‌شود.

جنگها به‌خاطر زمان رفتن به رختخواب، چه لباسی را بپوشند، چه برنامه‌ای را در تلویزیون تماشا کنند، یا وضعیت اتاق کودک نیز در وهله اول، مربوط به این مسائل نیست؛ بلکه مربوط به این نبرد بنیادی دل است- چه کسی در مورد نحوه زندگی من تصمیم خواهد گرفت؟ شما می‌توانید این نبرد را حتی در نوزاد بی‌زبان نیز مشاهده کنید. شما به او غذا داده‌اید. پوشکش را عوض کرده‌اید. هر

آهنگی را که بلد بودید برایش خواندید و او در نهایت به خواب رفته است. پاورچین پاورچین از اتاق خارج می‌شوید و به محض اینکه به در اتاق می‌رسید، صدای جیغ وحشتناکی را می‌شنوید و برمی‌گردید. پسر شما خودش را با دستان کوچکش بالا کشیده و بدنش را سفت کرده و با تمام وجود فریاد می‌زند. آیا می‌دانید که با این جیغ‌های نامفهوم چه می‌گوید؟ «اوه، نه، تو نمی‌ری. تو ترکم نمی‌کنی. من دوستت دارم و نقشه شگفت‌انگیزی برای زندگی‌ت دارم. من خداوندم!» او هنوز دو سال از عمرش نگذشته، حتی نمی‌تواند با کلمات واقعی صحبت کند، با این حال می‌خواهد، بله، او مصمم است که کنترل کند.»

در اینجا دوم قرن‌تین ۱۵:۵ بسیار مفید است: "و به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود... زیست کنند..." به مفهوم این بیانیه توجه کنید. یکی از اهداف اصلی عیسی از رفتن بر صلیب این بود که به همان چیزی که در مورد آن صحبت می‌کنیم، بپردازد. عیسی می‌دانست که فرزند شما در اسارت نسبت به خودش متولد می‌شود و تنها فیض او می‌تواند این اسارت را بشکند. این کشش و میل «به زیستن برای خود»، او را به شدت خودمحور و خوداندیش می‌سازد. هر چیزی یا هر کسی که بر سر راه مقدس او مانع ایجاد کند، وی را عصبانی می‌کند. این باعث می‌شود که تمرکز علایق، خواسته‌ها و انگیزه‌هایش به مرز کوچک خواسته‌ها، احساسات و نیازهایش محدود شود. و در مرکز این انگیزه برخاسته از گناه که برای خودش زندگی کند، اشتیاق و تشنگی برای خودمختاری می‌باشد. این بدین معناست که در هر کودکی که بعد از سقوط آدم و حوا در باغ عدن متولد شده، یک مقاومت طبیعی در برابر اقتدار وجود دارد. هر کودکی به نحوی می‌خواهد به طریق خودش عمل کند. هر کودکی معمولاً فکر می‌کند که این یک چیز منفی است که به آنها بگویند چه کار کنند. هر کودکی می‌خواهد قوانین اخلاقی خودش را بنویسد و از برنامه زندگی خودش پیروی کند. فریب حق خودمختاری، یکی از نتایج غم‌انگیز گناه در دل همه فرزندانمان است. اما خدا را شکر که این متن چیزی بیش از این به ما می‌گوید. این به شما می‌گوید که به‌عنوان پدر و مادر مسیحی، در مبارزه‌تان برای ایجاد اقتدار در زندگی فرزندان‌تان تنها نیستید. خدا نیروهای طبیعت را کنترل کرد و وقایع تاریخ بشر را نظم بخشید تا در زمان درست عیسی بیاید، طوری زندگی کند که ما نمی‌توانستیم زندگی کنیم، مرگی را که ما مستحقش بودیم، تجربه کند و دوباره برخیزد تا گناه و مرگ را شکست دهد. او همه این کارها را انجام داد تا با فیض نیرومند

رهاننده و تبدیل‌کننده، اسارت ما نسبت به خودمان را درهم بشکند. مفهومش این است. ای مادر و پدر، شما هیچ قدرتی ندارید- با آهنگ صدایتان، با نیروی خصوصیت اخلاقی‌تان، با جثه‌تان یا تهدیداتتان- فرزندان را از اعتیاد به خودمختاری رهایی دهید. اگر شما این قدرت را داشتید، عیسی و کارش ضروری نمی‌بود. اما عیسی از این قدرت برخوردار است. او به فریب تاریک خودمختاری که در دل همه فرزندانمان است، آنقدر اهمیت می‌دهد که واقعاً جانش را داد تا آنها نجات یابند و این اسارت درهم بشکند. این نشان می‌دهد که این مطلب چقدر مهم است: کسانی که به خودمختاری متعهد هستند، تسلیم قوانین دیگران نخواهند شد و چون تسلیم قوانین دیگران نخواهند شد، فکر نخواهند کرد که اشتباه می‌کنند یا به خطاهایشان اعتراف نخواهند کرد، و چون به خطاهایشان اعتراف نمی‌کنند، به دنبال بخشش یا کمک خدا نخواهند بود. شما می‌توانید استدلال کنید که انگیزه خودمختاری چیزی است که بدون فیض خدا، ما و فرزندانمان را از خدا دور می‌سازد. شما نمی‌توانید در مورد هر کودکی که تاکنون متولد شده، مشکل قلبی اساسی‌تری را غیر از این پیدا کنید. عدم پذیرش اقتدار، به معنای عدم پذیرش خداست، خدایی که اقتداری برتر از تمامی اقتدارهاست و عدم پذیرش خدا هرگز به سرانجام خوبی ختم نشده و نخواهد شد.

### انجیل عیسی مسیح و اقتدار

پس دوم قرن‌تین ۱۵:۵ به ما می‌گوید که وظیفه شما در برقراری اقتدر شفاف، محبت‌آمیز، بی‌تناقض و کتاب مقدسی در زندگی فرزندانمان، به معنای انجام کار انجیل است. این با مأموریت انجیل که عیسی را به زمین آورد، سازگار است. این در بطن آن چیزی است که قربانی صلیب را ضروری گردانید. کار اقتدار، کار فیض است. بیایید به مفهوم آن بپردازیم. ما در هدایت مبحث خود از افسسیان ۴:۱-۶ استفاده خواهیم کرد.

ای فرزندان، از والدین خود در خداوند اطاعت کنید، زیرا کار درست این است. «پدر و مادر خود را گرامی دار»، که این نخستین حکم با وعده است: «تا سعادت‌مند باشی و بر زمین عمر طولانی کنی». ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، بلکه آنها را با تعلیم و تربیت خداوند بزرگ کنید.

*اجرای اقتدار سفیرگونه، به معنای انجام کار انجیل است. لطفاً جمله آخر این عبارت را دوباره بخوانید. اینجا همان جایی است که مبحث اجرای اقتدار شما باید شروع شود. بسیار مهم است که شما درک کنید که به‌عنوان پدر و مادر از اقتدار مستقل و خودمختار برخوردار نیستید. به هیچ وجه. به شما این حق و قدرت داده نشده که هر طوریکه می‌خواهید، اقتدار را در زندگی فرزندانان اجرا کنید؛ بلکه برعکس این موضوع صحیح است. اقتداری که شما دارید، اقتدار سفیرگونه است. سفیر از خودش و در خودش هیچ اقتداری ندارد. اقتدار او تنها به‌خاطر این است که او نماینده پادشاهی است که اقتدار دارد. این نقشه شگفت‌انگیز خداست. او اقتدار نادیدنی خود را با فرستادن اقتدارهای قابل رؤیت به‌عنوان نمایندگان، محسوس می‌گرداند. این بدین معناست که هر بار در زندگی فرزندانان اعمال اقتدار می‌کنید، این باید تصویری زیبا از اقتدار خدا باشد. شما چهره خدا در زندگی فرزندانان هستید، شما لمس دست او و آهنگ صدای او هستید. شما هرگز نباید از این اقتدار با عصبانیت و بی‌حوصلگی استفاده کنید. هرگز نباید با سوءاستفاده، این اقتدار را اعمال کنید. هرگز نباید با خودخواهی، این اقتدار را اعمال کنید. چرا؟ چون شما به‌عنوان پدر و مادر در این منصب قرار گرفته‌اید تا به فرزندانان نشان دهید که چقدر اقتدار خدا زیبا، حکیمانه، صبورانه، هدایت‌کننده، محافظت‌کننده، نجات‌بخش و بخشنده است. این بدین معناست که شما اجازه نمی‌دهید خشماتان نسبت به ناطاعتی فرزندان، شما را کنترل کند که کارهایی را بکنید که نباید بکنید (به‌عنوان مثال، نیشگون گرفتن، ضربه زدن، به‌طور ناگهانی کشیدن، سیلی زدن، هل دادن فرزندان). این بدین معناست که شما هرگز تأدیب را با سرزنش، تحقیر، یا کلام محکوم‌کننده همراه نمی‌سازید. («تو چی هستی، احمق؟» «باورم نمی‌شه که تو دختر منی!» «بیش از اینکه متوجه بشی، فراموشت کردم!») این بدین معناست که با فرزندان به‌عنوان یک مستخدم آماده به خدمت رفتار نمی‌کنید، که باید زندگیتان را آسانتر کند. (بله، فرزندان باید در کارهای روزانه خانه مشارکت داشته باشد، اما اگر شما پدری هستید که دوست دارد روزنامه بخواند و روزنامه پنج قدم با شما فاصله دارد، پسران را از طبقه بالا صدا نکنید که پایین آمده و آن را برایتان بیاورد.) شما هرگز نباید اقتدار را طوری به کار ببرید که انگار رابطه خودتان را با فرزندان از بین می‌برید. هرگز نباید اجازه بدهید که خلق و خویتان تعیین‌کننده اعمال اقتدارتان باشد. (این همواره به فرهنگ اقتدار گنج‌کننده و متناقض ختم می‌گردد، که آنچه دیروز غلط بود، امروز خیلی غلط به نظر*

نمی‌رسد. در چنین محیط غیرقابل پیش‌بینی و ناامنی، فرزندان، گزارش‌گران احساسی خواهند شد و با دلواپسی، حال و هوای والدینشان را ارزیابی می‌کنند تا بدانند که بدون اینکه دچار دردسر شوند، چه کاری را می‌توانند انجام دهند یا نمی‌توانند انجام دهند.)

چرا این مسأله بسیار مهم است؟ این مهم است چون همانطور که قبلاً گفتم، فرزندان با مقاومت در برابر اقتدار به دنیا می‌آیند. آنها متوجه نمی‌شوند که زندگی حقیقی را می‌توان در تسلیم ارادی از اقتدار یافت. اگر شما اقتدار را با تنبلی، سوءاستفاده و خودخواهی به کار ببرید، تمرد طبیعی در برابر اقتدار را در دل فرزندان تقویت و عمیقتر خواهید کرد. آنچه خدا شما را به انجام آن فراخوانده، این است که هر روز فرزندان را با این نگرش رویارو کنید که چقدر اقتدار خدا زیبا، مفید و صبور است. شما می‌خواهید که خدا از شما استفاده کند تا بتوانید به فرزندان کمک کنید که باور کنند تسلیم شدن در برابر اقتدار، همان جایی است که حیات و آزادی یافت می‌شود. وقتی این اتفاق می‌افتد، فرزندان نیازهایشان را می‌پذیرند، به اشتباهاتشان اعتراف می‌کنند و به دنبال کمک نجات‌دهنده خواهند بود. هیچ چیزی در زندگی فرزندان مهمتر از این نیست. *فرزندان با نحوه اعمال اقتدار شما، چه نوع تصویری را از اقتدار خدا دریافت می‌کنند؟*

*کمک به فرزندان در درک علت کاری که انجام می‌دهند، انجام کار انجیل است. لطفاً جمله آخر این عبارت را دوباره بخوانید. توجه کنید که شما فقط برای «تأدیب» فراخوانده نشده‌اید، بلکه برای «راهنمایی» هم فراخوانده شده‌اید. این خلاصه کلام است. فرزندان نمی‌دانند چرا دست به چنین کارهایی می‌زنند. آنها نمی‌دانند چرا در برابر شما مقاومت می‌کنند. آنها نمی‌دانند چرا با شما بحث می‌کنند. آنها نمی‌دانند چرا شما آنها را عصبانی می‌کنید. آنها نمی‌دانند چرا فکر می‌کنند که بهتر از شما می‌دانند. آنها نمی‌دانند چرا می‌خواهند راه خودشان را بروند. آنها نمی‌دانند چرا خودشان را در معرض شرایط پرتنش و دردناک قرار می‌دهند تا برای اندکی استقلال بجنگند. فرزندان نمی‌دانند چه کسی هستند و چرا این کارها را انجام می‌دهند. فرزندان هر روز از عدم درک روحانی خودشان رنج می‌برند.*

ای والدین، این کار ماست. وقتی کودکان کار اشتباهی انجام داده، هرگز کافی نیست که فقط او را تأدیب کنید، چون شما همواره با چیزی عمیقتر از

رفتار سر و کار دارید. تأدیب شما باید هر بار با راهنمایی شفاف کتاب مقدسی همراه باشد. منظور من موعظات خشمگینانه نیست. منظورم مکالمه‌ای کوتاه است که بار دیگر فرزندان را قادر می‌گرداند که به چالش قلبی که زیربنای مقاومتش در برابر اقتدار است، نگاه کند، آن را بررسی و درک کند. خدا در کلامش، رازهای اشتیاق و انگیزه انسان را آشکار کرده تا شما بتوانید آنها را بر فرزندان آشکار کنید، فرزندان که گمشده، نادان و فریب‌خورده هستند. هر بار که تأدیب سفیرگونه را با راهنمایی سفیرگونه همراه می‌کنید، به روح خدا فرصت دیگری می‌دهید که الزام و اشتیاق به کمک را در دل فرزندان ایجاد کند. هرچه فرزندان بیشتر درک کنند که چرا این کارها را انجام می‌دهند، پذیرش خطاهایشان و طلبیدن بخشش شما و خدا برای آنها آسانتر خواهد شد. به خاطر داشته باشید، چون همه کارهایی که انجام می‌دهند، برخاسته از دلشان است، تمام کارهایی که انجام می‌دهند، دلشان را آشکار می‌سازد. کمک به فرزندان برای دیدن چیزهایی که رفتارشان درباره دلشان آشکار می‌سازد، انجام کار انجیل است. شما چند وقت یک بار تأدیب را با راهنمایی صبورانه و بینش‌بخش همراه می‌سازید؟

*۱ ایجاد اقتدار زود هنگام در چیزهای کوچک، انجام کار انجیل است. هرچه زودتر در نبردهای اقتدار بجنگید. وقتی مسائل کوچک هستند، برای آنها بجنگید. بر لحظات کوچکی سرمایه‌گذاری کنید که وقتی فرزندان هنوز کوچک است، خدا آن را به شما خواهد داد. شما نمی‌خواهید با یک شخص هفده ساله به خاطر اقتدار بجنگید. به خودتان نگویید که این لحظات کوچک مقاومت در برابر اقتدارتان (چه بخورند، چه بپوشند، چه زمانی به رختخواب بروند، چه چیزی را تماشا کنند، کارهای روزانه خانه را انجام دهند و غیره) مهم نیستند، زیرا مسأله مورد نظر اهمیت زیادی ندارد. این لحظات کوچک بسیار مهم هستند، زیرا همانطور که قبلاً بیان کردم، مقاومت درباره غذا یا خواب، برگرفته از افکارشان نیست، بلکه از دلشان است که تمایل دارد در برابر همه اقتدارها، غیر از اقتدار خودشان مقاومت کند.*

برای این لحظات کوچک شکرگزار باشید. به آنها به‌عنوان لحظات بد در تربیت فرزندان، به‌عنوان مجادله و اختلال نگاه نکنید؛ اینها لحظات خوب در تربیت فرزندان است. اینها لحظات فیض می‌باشند. این موضوع ما را به یکی دیگر از موضوعات اساسی این کتاب می‌رساند. ای والدین، اگر چشمانتان و

گوشه‌ایتان، گناه و ضعف فرزندانان را می‌بیند و می‌شنود، این هرگز تصادفی نیست، این هرگز یک مجادله نیست؛ این هرگز یک اختلال نیست؛ این همواره یک فیض است. خدا عاشق فرزندانان است و به همین دلیل، آنها را در خانواده‌ایماندار قرار داده تا شما بتوانید ابزار فیض متقاعدکننده، بخشاینده و تبدیل‌کننده او باشید. شما با مقاومت فرزندانان مواجه می‌شوید، زیرا خدا، خدای فیض شگفت‌انگیز است. فیض او قدرت دارد که لحظات بسیار بد را به لحظات بسیار خوب تبدیل کند. آیا این مفهوم صلیب عیسی مسیح نیست؟ صلیب بدترین چیزی بود که تا کنون اتفاق افتاده، و با نقشه‌ی خدا، به بهترین اتفاق ممکن تبدیل شده است. خدا با حضور و فیض خود در سختی‌های شما برای تأدیب ساکن است، تا در آن لحظات در دل فرزندانان کاری را انجام دهد که شما هرگز قادر به انجامش نیستید. در آن لحظات عصبانی نشوید؛ کلافه نشوید که باید با یک موضوع بارها و بارها برخورد کنید. از خدا به خاطر فیضش تشکر کنید و بخواهید که ابزاری در دستان قدرتمند او باشید.

اما چیز دیگری هم هست که باید در مورد این لحظات کوچک تأدیب و راهنمایی فرزندانان تا زمانیکه هنوز کوچک هستند، بیان شود. این را بدانید که فرزندانان نمی‌دانند که اطاعت واقعی چگونه است. این وظیفه‌ی شماست که آن را برای آنها شفاف کنید. اطاعت چیست؟ اطاعت تسلیم ارادی قلب من در برابر اقتدارهایی است که خدا در زندگی‌ام قرار داده است. این تسلیم ارادی دل چه کار می‌کند؟ به من انگیزه می‌دهد و باعث می‌شود که از انجام کارهای درخواست شده از جانب اقتدارهایی که خدا در زندگی‌م قرار داده، لذت ببرم. مفهوم آن این است. اگر شما از شارون کوچک بخواهید که به راهرو برود و وارد اتاقش شود و اسباب بازی‌هایی را که در همه جا پخش کرده، جمع کند، و او به هنگام رفتن سر شما فریاد بزند، خیلی مهم است که اجازه ندهید شارون فکر کند که از شما اطاعت می‌کند. چون هرچند شما می‌توانید ببینید که بدن شارون به سمت اتاقش حرکت می‌کند، اما دلش پر از خشم و طغیان نسبت به شما و اقتدارتان است. اطاعت حقیقی همواره از دل شروع می‌شود.

پس باید دوباره شارون را صدا کنید و نگویید: «حق نداری دیگه اینطوری با من حرف بزنی. فکر می‌کنی کی هستی! به جثه‌ی خودت و جثه‌ی من نگاه کن. نمی‌خواهی فکر کنی که چی به سرت می‌آید، آگه دوباره اینطوری با من حرف بزنی!» می‌بینید، این پاسخ خشمناک، دل شارون را در برابر اقتدار سخت می‌کند، در

حالی که شما می‌خواهید خدا برای نرم کردن دل او از شما استفاده کند. باید فوراً برای صبر و فیض دعا کنید و بعد با محبت شارون را صدا کنید و بگویید: «شارون، ما اینجا یک مشکلی داریم. مامان با تو نامهربون نبود. مامان از تو نخواست که کار بدی انجام بدی. مامان تو رو با اسمهای بد صدا نکرد، ولی تو سر مامان داد می‌زنی. وقتی سر مامان داد می‌زنی، سعی می‌کنی مامان من بشی و اگه مامان من بشی، پس مامانی نداری که تو رو راهنمایی کنه و از تو محافظت کنه.» آیا دخترتان فوراً روی زانوانش افتاده و می‌گوید: «فهمیدم؛ من در مقابل اقتدار، طغیانگر و خودمحور هستم. من می‌خواهم بر دنیای خودم حکمرانی کنم و از اینکه به من بگویند چه کار کنم، متنفرم. مامان، من نیاز دارم که از خطری که برای خودم محسوب می‌شوم، نجات پیدا کنم!» البته که این اتفاق نخواهد افتاد، اما شما قدم کوچکی برای کمک به دخترتان برداشته‌اید تا او قلب خود را درک کند و شما مکالمات بسیار زیادی مثل این خواهید داشت تا از لحظات کوچکی که خدا با فیضش به شما قدرت خواهد بخشید، استفاده کنید. آیا هرچه زودتر با نبردهای اقتدار خود جنگیدید، یا در حال جنگ هستید؟ اگر نه، در نگرش‌تان نسبت به لحظات کوچک تأدیب و نحوه واکنش‌تان نسبت به فرزندان‌تان چه تغییراتی باید ایجاد شود؟

*اعمال قدرت بی‌تناقض، انجام کار انجیل است.* من درباره این قبلاً صحبت کردم، اما در اینجا چند نکته دیگر نیز وجود دارد. بکارگیری محبت خدا هرگز مانع از بکارگیری اقتدارش نمی‌شود. اعمال فیض خدا هرگز اعمال اقتدارش را به خطر نمی‌اندازد. اجرای نقشه حاکمانه خدا، هرگز با اعمال اقتدار او مختل نمی‌شود. خدا هرگز از اجرای قوانینش خسته نمی‌شود. او بعضی روزها احساس بدی ندارد که خشمگین‌تر و بدخلق‌تر شود. شادی الهی، او را از این کار سخت که پدری تأدیب‌کننده و وفادار باشد، باز نمی‌دارد؛ بلکه برعکس است. خدا در سازگاری کامل وفاداری‌اش، پُرجلال است که فرامین مقدسش را حفظ می‌کند و فرزندان‌ش را تأدیب می‌کند. بنابراین ما نیز به‌عنوان سفیران او باید مانند او باشیم. فرزندان ما به امنیت اقتدار وفادار، بی‌تناقض، استوار، سازش‌ناپذیر و پرمحبت نیاز دارند- اقتداری که محرک آن فیض است و با آن تعدیل می‌گردد. آیا بکارگیری اقتدار شما در تربیت، به خاطر اینکه برخاسته از دعوت خداست، بی‌تناقض است یا به خاطر اینکه تحت تأثیر احساسات آنی شماست، متناقض می‌باشد؟



*اعتراف به اینکه در زمینه اقتدار، بیشتر شبیه فرزندانان هستید تا برخلاف آنان، انجام کار انجیل است. چرا وقتی از اقتدار استفاده می‌کنیم، عصبانی می‌شویم، چرا یک روز از کاه کوه می‌سازیم و روز دیگر بی‌خیال می‌شویم و چرا سعی می‌کنیم لحظات تأدیب را چون جنگ و دعوا ببینیم؟ ما همه این کارها را می‌کنیم، چون بیشتر شبیه فرزندانان هستیم تا برخلاف آنها. گناه همانطور که در درون آنهاست، در درون ما نیز هست و باعث می‌شود که در طلب راه خودمان باشیم و خواهان انجام کارها مطابق میل خود باشیم، درست مثل فرزندانان. می‌بینید، هر زمانیکه اقتدار سفیرگونه را با خشم، بدجنسی، بی‌صبری، محکومیت یا سوءاستفاده به کار می‌گیریم، برضد اقتدار کسی عمل می‌کنیم که خوانده شده‌ایم تا نماینده او باشیم. فقط فرزندانان با مشکل اقتدار مواجه نیستند؛ ما نیز این مشکل را داریم. فقط فرزندانان به نجات صبورانه نیاز ندارند، ما هم به آن نیازمندیم. فقط فرزندانان به راهنمایی بینش‌بخش نیاز ندارند، ما هم به آن محتاجیم. فقط فرزندانان به فیض بخشایشگر نیاز ندارند، ما هم بدان نیاز داریم. فقط فرزندانان نیستند که با جسمشان اطاعت می‌کنند، اما دلشان طغیانگر است. خشم و بی‌صبری ما به عنوان والدین، وضعیت واقعی دلمان را آشکار می‌کند. ما هم همچون فرزندانان به مراقبت پدری مهربان نیاز داریم، پدری که ما را با محکومیت نمی‌زند، بلکه با فیضش نوازش می‌کند. چه کسی می‌توانست این دعوت را درک کند و اقتدارش را قابل رؤیت کند و بگوید: «بله، من می‌توانم این کار را بکنم، مشکلی نیست»؟ درک قدوسیت عمیق دعوت خدا، ما را با عمق بی‌کفایتی‌مان روبرو می‌سازد. می‌بینید، ضروری است که به این موضوع اعتراف کنید، چون هیچ پدر و مادری شادمانه‌تر و بی‌تناقض‌تر از پدر و مادری که هر روز به نیازش به فیض اعتراف می‌کند نمی‌تواند فیض ببخشد. خدا افراد سرکش را به اقتدار خود فرامی‌خواند تا کسانی را که از اقتدارش سرکشی می‌کنند، نجات دهد. تنها فیض قدرتمند می‌تواند این موضوع را ممکن سازد. آیا شما با فروتنی به طغیان دلتان اعتراف می‌کنید، همانطور که به طغیان فرزندانان می‌پردازید، به نحوی که باعث شود با صبر و فیض، اقتدارتان را بکار گیرید؟*

*در مباحث اقتدار، صحبت درباره صلیب عیسی مسیح، انجام کار انجیل است. اگر عیسی آمد و مُرد تا اسارت دل‌های ما و فرزندانان را نسبت به اقتدار مستقلمان بشکند، و با انجام این کار، ما را از خودمان رهایی دهد، پس صحبت*

از هدیهٔ صلیب عیسی مسیح در لحظات تأدیب، کار عجیبی نیست. صحبت از بخشش و امید تغییری که صلیب فراهم می‌سازد، عجیب نیست. در واقع، صحبت نکردن در مورد اینها عجیب است. اگر گناه نبود، هیچ طغیانی نمی‌بود؛ اگر طغیانی نبود، به نجات‌دهنده نیاز نداشتیم؛ و اگر نیاز به نجات‌دهنده نبود، به صلیب نیاز نداشتیم. پس لحظات طغیان، دل کودک را آشکار می‌کند و هر لحظه که دل کودک آشکار می‌گردد، فرصتی خدادادی برای صحبت دربارهٔ نجات‌دهنده‌ای است که تنها او می‌تواند این کودک را از خودش نجات دهد. مهم است که بارها و بارها، داستان سرکشی فرزندان را در داستان بزرگتر فدیة قرار دهید. *در لحظات تأدیب، آیا اغلب توجه فرزندان را به امید و کمکی جلب می‌کنید که در حیات، مرگ و رستاخیز عیسی یافت می‌شود؟*

واقعاً راست است که موضوعی مهمتر از این در زندگی فرزندانمان نیست. چالش آنها با اقتدار، واقعاً عمق گناه دلشان و نیازشان به فیض نجات‌دهنده را آشکار می‌نماید. و از این نظر ما واقعاً مانند فرزندانمان هستیم. وقتی این را می‌پذیریم، قادر هستیم که اقتدار را با فروتنی و فیض به کار ببریم، به فرزندانمان تصویر کوچکی می‌دهیم که اقتدار خدا حقیقتاً چقدر به طرز باشکوهی زیبا و نیکوست.

## حماقت

اصل: حماقت درونی فرزندانان، خطرناکتر از وسوسه بیرونی است. فقط فیض خدا قدرت دارد که احمقها را نجات دهد.

سالی که دو سال و نیم دارد، تصمیم گرفته که هرگز در کل زندگی اش سبزیجات نخورد.

بیلی پنج ساله است و به والدینش گفته که هرگز نخواهد خوابید، مگر اینکه با آنها بخوابد.

هر وقت پدر چرد به او می‌گوید چه کار کند، چرد با او مشاجره می‌کند. سیندی شش ساله است و فکر می‌کند که احمقانه است که هنوز نمی‌تواند آرایش کند.

بو واقعاً فکر می‌کند که آینده‌اش در گرو بازیهای کامپیوتری است، نه در انجام تکالیف.

فکر مایلی شدیداً مشغول این است که در طول مدرسه به دوستانش متون احمقانه بفرستد.

جیسون فکر نمی‌کند که ماری‌جوانا کشیدن چیز مهمی است. سارا هر وقت

لازم می‌بیند، دروغ می‌گوید.

جنیفر صرفاً تمام فکرش به ظاهرش مشغول است.

پطرس فکر می‌کند که ورزش مهمترین چیز در زندگی‌اش می‌باشد.

جاستین دبیرستانش را جدی نگرفته و شانس رفتن به کالج را از دست داده است.

اینها کودکانی از سنین مختلف و شرایط متفاوت می‌باشند، اما در تمامی داستانهایشان یک موضوع مشترک دیده می‌شود. این چیزی است که والدینشان هر روز با آن روبرو هستند. این چیزی است که بیشترین خطر را برای آنها به همراه دارد. این چیزی است که زندگی‌شان را بیش از آنکه متوجه باشند، پیچیده خواهد کرد. این چیزی است که باعث ایجاد درگیری‌های مداوم در رابطه آنها با والدینشان می‌شود. این چیز در وهله نخست مربوط به کاری نیست که انجام دادند. خیر، این مربوط به هویت آنهاست. آنها با آن به دنیا آمدند و قادر نیستند که خودشان را از آن خلاص کنند، بنابراین نیاز دارند که از آن رهایی یابند. این چیز خطرناک و غم‌انگیزی است که کتاب مقدس آن را حماقت می‌نامد. من به شدت قانع شده‌ام که اگر شما درک نکنید که کتاب مقدس در مورد حماقت چه می‌گوید، به طور کامل درک نخواهید کرد که خدا به‌عنوان ابزار او در زندگی فرزندانان، شما را به انجام چه کاری فراخوانده است.

### همه آنها مربوط به دل است

این همان نقطه شروع ماست. شما به‌عنوان یک پدر یا مادر هرگز فقط به کلام و اعمال فرزندانان رسیدگی نمی‌کنید. بلکه همواره به چیزی رسیدگی می‌کنید که کلام و رفتارشان را کنترل می‌کند: دل. متأسفانه بسیاری از والدین مسیحی از این نکته غافل شده یا از آن بی‌خبرند، بنابراین فکر می‌کنند کارشان هدایت و کنترل رفتار فرزندانان می‌باشد. پس تمام انرژی و تمرکز تربیت فرزندانان را صرف اعلان و اجرای شریعت می‌کنند. اکنون، همانطور که قبلاً در این کتاب گفتم، فرزندانان به شریعت نیاز دارند و همچنین به صاحبان اقتدار نیاز دارند که آن را اعلان و اجرا کنند، اما آنها به چیز بیشتری هم نیازمندند. شریعت، توان قدرتمندی در آشکار کردن گناهیانی دارد که در درون فرزندانان ساکن است و شریعت، راهنمای کامل خدا برای زندگی فرزندانان می‌باشد، اما شریعت توانایی تغییر آنها را ندارد. شریعت آنها را مایل به انجام کار درست نخواهد کرد. شریعت

آنها را پرستندگان فروتن خدا نخواهد کرد. شریعت آنها را از تکبر و خودپرستی‌شان آزاد نخواهد کرد. شریعت آنها را پارسا نخواهد کرد. شریعت چیز بسیار خوبی است، اما کافی نمی‌باشد.

شما به‌عنوان یک پدر و مادر مسیحی، باید الهیات کاربردی دل را به نحوی که تربیت فرزندان را شکل دهد، به همراه داشته باشید. این الهیات کتاب مقدسی دل باید در برخورد با بدرفتاری فرزندان، شما را هدایت کند. شاید فکر کنید: «پل، حرفت رو درک می‌کنم، اما نمی‌دونم این رو چطوری در رفتار با فرزندانم بکار ببرم.» این دقیقاً همان مقطعی است که آیه‌ای کوچک در فصلهای آغازین امثال، نه تنها به شما بینش می‌بخشد، بلکه می‌تواند تفکران را نسبت به هویت و کاری که خدا شما را فراخوانده تا در زندگی فرزندان تحت مراقبت خود انجام دهید، تبدیل کند. کلمات امثال ۲۳:۴ را به دقت و چندین بار بخوانید. به خاطر داشته باشید، چیزی که می‌خوانید، مشورت پدری حکیم به پسرش می‌باشد: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار. زیرا سرچشمه امور حیاتی است.»

منظور پدر چیست که به پسرش می‌گوید: «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار»؟ خب، منظورش این است: «پسر، اگه می‌خوای به چیزی توجه کنی، به این موضوع توجه کن. بر این موضوع تمرکز کن. این رو اولویت خود بساز. حواست پرت نشه و اون رو فراموش نکن.» این موضوع چیست؟ این موضوع، دل است. چرا یک پدر حکیم می‌گوید: «پسر، خیلی خیلی مراقب باش که همیشه به محتوا و خصوصیت دلت توجه کنی.» چرا این موضوع بسیار مهمی است که یک پدر حکیم باید به پسرش منتقل کند؟ چرا مهم است که پسرش درباره این مطلب بشنود؟ پیش از پاسخ دادن به پرسشهایی که مطرح نموده‌ام، می‌خواهم به یک موضوع تقریباً ناراحت‌کننده اشاره کنم. هزاران هزار والدین مسیحی، هرگز فکر نمی‌کنند که این مطلب را به فرزندان‌شان بگویند. هزاران هزار والدین مسیحی، هرگز با فرزندان‌شان مکالمه متمرکز بر دل نداشته‌اند. پس چرا در مکالمات حکیمانه این پدر با پسرش، این مهمترین چیزی است که او می‌خواهد بگوید؟

پاسخ به سؤالی که در نیمه اول امثال ۲۳:۴ بیان شده، در نیمه دوم همان آیه است. «دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار.» چرا؟ چون «سرچشمه امور حیاتی است.»

این به چه معناست؟ بدین معناست که زندگی فرزندانان تحت کنترل دلشان می‌باشد. این بدین معناست که کلام و رفتار فرزندانان از چیزی که در دلشان نهفته جاری می‌شود. این تعریف کتاب مقدس از دل می‌باشد: *دل، مرکز انگیزه فردیت فرزندان می‌باشد*. دل باعث می‌شود که فرزندانان چنین گفتار و رفتاری را داشته باشند. زندگی فرزندانان نیز مانند ما، برخاسته از قلبشان است. رفتار و کلام آنها هم مانند ما، بر اساس عاملی در درونشان شکل گرفته، نه عاملی که در بیرونشان است. این بدین معناست که آنچه بر دلشان حکمفرماست، گفتار و رفتارشان را کنترل خواهد کرد.

این بدین معناست که تمامی مشکلات گفتاری فرزندانان، در وهله نخست مشکلات مربوط به دل می‌باشد. این بدین معناست که چیزهایی که به یکدیگر می‌گویند، با نفرت، خشم، تلخی، خودخواهی، حسادت، نامهربانی، بی‌صبری یا عدم محبت در دلشان آغاز می‌گردد. ناطاعتی که با آن برخورد می‌کنید، اول از همه یک مشکل رفتاری نیست؛ بلکه مشکل دل است. فرزندانان به خاطر غرور، طغیان، خودمختاری، خودکفایی و میل به خودمختاری که دلشان را کنترل می‌کند، ناطاعتی می‌کنند. نه گفتن، کافی نیست یا «چون این کار رو کردی، این چیزی هست که می‌گیری.»

اگر تربیت فرزند باید دل را در بر گرفته و بر آن تمرکز کند، پس همواره باید این دو چیز را در نظر داشته باشید. نخست اینکه، باید دوباره و دوباره به خودتان یادآوری کنید، تا تحت فشار وظایف تربیت فرزندان فراموش نکنید که تمامی مشکلات رفتاری فرزندانان، مشکلات مربوط به دل است. بله، درست است؛ مشکل مربوط به دل است (هم مشکلات شما و هم فرزندانان). دومین چیزی که باید به خاطر داشته باشید، تغییر پایدار در رفتار فرزندانان (چیزی که همه والدین مشتاقش هستند) همواره از گذرگاه دل عبور خواهد کرد. اگر دل فرزندانان تغییر نکند، رفتارشان نیز برای مدت طولانی تغییر نخواهد کرد. این بدین معناست که هر لحظه تأدیب و اصلاح باید با راهنمایی و تعلیم همراه باشد. و چه نوع راهنمایی و تعلیمی؟ وقتی فرزندانان را تأدیب می‌کنید، فرصتی از سوی خدا یافته‌اید تا درباره دل او صحبت کنید. چون این موضوع درست است که رفتار او، وضعیت حقیقی دلش را آشکار می‌کند، بد رفتاری او تصویر چیزی را که دلش را کنترل می‌کند، به شما نشان می‌دهد و این فرصت از سوی نجات‌دهنده فیض به شما داده شده تا به فرزندان کمک کنید که آنچه در دلش هست،

ببیند. هر بار که این کار را انجام می‌دهید، بخشی از آن چیزی هستید که خدا می‌خواهد در زندگی فرزندان انجام دهد، و به روح خدا فرصت می‌دهید که خودآگاهی را به فرزندان بدهد، از جمله حس تشخیص خطا، الزام شخصی و اشتیاق به تغییر. در این لحظات، سؤال کنید، داستان بگویید، مثال بزنید- هر کاری که می‌توانید انجام دهید تا فرزندان از خودش اقدام کند، از دفاع از خود دست بکشد و به خودش نگاه کرده و دلش را بیازماید.

این لحظات، لحظات بسیار «قانونی» نیستند که بر قوانین و مجازاتی تأکید کنند که به خاطر شکستن قوانین حاصل می‌شود، بلکه بر این تأکید می‌کنند که چطور خدای محبت از همه اینها استفاده می‌کند تا به فرزندان کمک کند که خودش را ببینند، مشاهداتشان را بپذیرند و در طلب کمک خدا باشند. این بدین معناست که این لحظات «شریعت»، در واقع، لحظات «فیض» هستند، و وقتی این را درک کنید، عملکردتان را در برخورد با فرزندان تبدیل می‌کند. شما آنها را تهدید نمی‌کنید: «نمی‌خواهی فکر کنی که چی کار می‌کنم، آگه امروز مجبور بشم به یک دعوای دیگه خاتمه بدم!» شما فرزندان را برای رسیدن به اهداف خود تحت تأثیر قرار نمی‌دهید: «اگر در طول هفته بعد با خواهرات رفتار خوبی داشته باشی، عروسک جنگ ستارگان رو که خواسته بودی برات می‌خرم.» سعی نمی‌کنید کاری کنید که فرزندان احساس تقصیر کنند: «یاد زمانی می‌فتم که زندگی‌مون ساده بود. اما الان به خاطر رفتار تو همه چیز پیچیده شده.» تهدید، تحت تأثیر قرار دادن و حس تقصیر، ابزارهایی هستند که والدین برای ایجاد تغییر در فرزندان بکار می‌برند، بدون اینکه مجبور باشند به دلشان رسیدگی کنند.

این همان جایی است که انجیل عیسی مسیح که می‌گوییم به آن ایمان داریم، به تربیت فرزندان کمک می‌کند. به وعده روشن و طلایی کار نجات‌دهنده که محقق خواهد شد، گوش کنید: «و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد» (حزقیال ۳۶:۲۶). عیسی آمد تا به ما و فرزندانمان چیزی را بدهد که همه ما شدیداً به آن نیازمندیم- دلی تازه. این بدین معناست که تمرکز حیات، مرگ و رستاخیز عیسی، اول از همه بر رفتار جدید نیست، بلکه بر دلی است که تازه شده، زیرا اگر دل ما تازه نشود، رفتارمان هرگز تغییر نخواهد کرد.

حالا، «دلی تازه» به چه معناست؟ به معنای دلی کامل نیست. به تفاوت بین تصویر سنگ و گوشت توجه کنید. همانطور که قبلاً نوشتیم، اگر من در دستم یک سنگ داشتم و با تمام قدرتم آن را فشار می‌دادم، فکر می‌کنید چه اتفاقی می‌افتاد؟ خب، تنها جواب منطقی این است: هیچ اتفاقی نمی‌افتاد. این سنگ، سخت است و چون سخت است، در مقابل تغییر مقاوم است. گوشت نرم است و چون نرم است، قابل شکل‌دهی یا تغییر است. عیسی آمد تا دل‌هایمان تازه باشد و تازه شود. او آمد تا دل‌هایمان تغییر کند و در حال تغییر باشد. این چیزی است که برای فرزندانمان می‌خواهد. به همین دلیل، دل فرزندانمان را بر ما آشکار خواهد ساخت تا ما بتوانیم ابزار کار تغییر او باشیم. چرا در عهدعتیق، این نبوت را درباره عیسی داریم؟ این نبوت هست تا به ما یادآوری کند که تغییر پایدار در دل، بدون فیض نجات‌بخش، بخش‌اینده، تبدیل‌کننده و رهایی‌بخش، غیرممکن است. فرزندان ما بدون این فیض لعنت شده‌اند که با دل سنگی که با آن متولد شده‌اند، زندگی کنند، و ما مجبوریم بدون امید واقعی به تغییر پایدار به تربیت فرزندان بپردازیم.

اما خدا ما را بدون یاری فیضش رها نکرده است. او پسرش را فرستاد تا عملاً بتوانیم ابزارهای واقعی و پایدار برای تغییر دل فرزندانمان باشیم. وقتی این را درک کردید، آنگاه می‌فهمید که هر لحظه تأدیب و اصلاح، همزمان فرصتی خدادادی برای رسیدگی به مسائل دل فرزندانمان است. فرزندانمان به اقتدار شما نیاز دارند، اما به فیض بینش و بصیرت نیز محتاجند، چون فیض بینش و بصیرت، دری به سوی فیض اعتراف است که آن هم دری به سوی فیض حیاتی تازه می‌باشد.

مشاهده دیگری که می‌خواهم داشته باشم، این است که درک آنچه کتاب مقدس درباره دل می‌گوید، ضعف و بی‌کفایتی ذاتی چیزی را آشکار می‌کند که من آن را تربیت رهبانی فرزندان می‌نامم. برای لحظه‌ای با من به الهیاتی فکر کنید که به ساختن دیرهای قرون وسطایی ختم شد. این تفکر وجود داشت که یک دنیای شیرین در بیرون هست و راه گریز از این شرارت این است که یک جماعتی را به وجود آوریم که در درون حصار دیوارهای بلندی زندگی کنند که آنها را از شرارت دنیای اطراف جدا کند. مشکل این است که دیرهای ساخته شده، در امور کوچک و بزرگ، با همان مسائلی در کشمکش بودند که سعی می‌کردند از آنها بگریزند. بزرگترین خطای دیرها چه بود؟ من می‌توانم به شما بگویم؛ آنها



اجازه دادند که مردم در آن وارد شوند! و مردم تمام شرارت‌های دلشان را با خود آوردند. می‌بینید، فرهنگ، مشکل‌ساز نیست، بلکه مردم مشکل‌ساز هستند. مردم باعث می‌شوند که یک فرهنگ به لحاظ اخلاقی غلط و خطرناک باشد.

با این وجود، بسیاری از والدین مسیحی فکر می‌کنند که کار اصلی آنها برای به وجود آوردن فرزندی که خدا می‌خواهد، این است که از فرزندانشان در برابر شرارت‌های فرهنگ پیرامون محافظت کنند. آیا فرزندان شما باید در معرض تمام چیزهایی باشند که فرهنگمان ارائه می‌کند؟ پاسخ آن معلوم است: «به هیچ عنوان!» آیا آنها دائماً به حفاظت حکیمانه شما نیاز دارند؟ دوباره جوابش مشخص است: «همیشه!» اما خدا ما را فرخوانده که یک دیر خانوادگی کوچک برپا کنیم. لطفاً این مطلبی را که می‌خواهم بنویسم، با دقت بخوانید. تربیت رهبانی فرزندان، فرزندانان را از خطر اخلاقی‌هایی نمی‌دهد. مطلبی که کتاب مقدس درباره‌ی دل به ما می‌گوید و ما آن را بررسی کرده‌ایم، دلیلش را به شما می‌گوید. کتاب مقدس بارها به ما می‌گوید که بزرگترین خطر برای ما و فرزندانمان، در درون ما ساکن است، نه در بیرون. گناه، شرارت و تخطی دل ما و فرزندانمان، بزرگترین خطر اخلاقی برای ماست. به همین دلیل، همه ما به فیض یک دل تازه نیاز داریم و به همین دلیل، تربیت محافظت‌کننده (رهبانی) فرزندان، ناکافی است. شما هرگز نمی‌توانید دیوارهای محافظی را بسازید که فرزندانان را از خطری نجات دهد که در دل خودشان ساکن است. بنابراین، از فرزندانان محافظت کنید؛ شما باید این کار را انجام دهید، چون در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنید. اما بدانید که انجام این کار، تنها یک بخش کوچک از کار بزرگتر در دل است که خدا شما را به انجام آن فراخوانده است.

### **اگر دل مشکل اصلی است،**

#### **پس مشکل دل چیست؟**

کتاب مقدس درباره‌ی عملکرد نادرست دل هر کودک بسیار شفاف است و درک آنچه کتاب مقدس می‌گوید، نحوه تفکران را درباره‌ی تربیت فرزندان که خدا تحت مراقبت شما قرار داده، عوض خواهد کرد. برای درک مشکلی که در درون دل فرزندانان است، دوباره به امثال نگاه می‌کنیم:

"حماقت در دل جوان لانه کرده است، اما چوب تأدیب آن را از او دور می‌کند" (امثال ۲۲: ۱۵).

حماقت همان چیزی است که هر روز به‌عنوان پدر و مادر با آن برخورد

می‌کنید، خواه از آن آگاه باشید یا نباشید. حماقت باعث می‌شود که فرزندان فکر کند که بهتر از شما می‌داند. حماقت باعث می‌شود که او در برابر اقتدار شما طغیان کند. حماقت باعث می‌شود که خواهر و برادرها دائماً با یکدیگر دعوا کنند. حماقت باعث می‌شود که یک نوجوان فکر کند که راه و روش دنیا بهتر از راه و روش خداست. حماقت باعث می‌شود که یک کودک فکر کند که گریختن از کار بهتر از این است که کارش را، وفادارانه انجام دهد. حماقت سبب می‌شود که یک کودک فکر کند که امور مادی مهمتر از امور روحانی است. این حماقت است که کار شما را به‌عنوان یک پدر و مادر، هم ضروری و هم مشکل می‌کند.

درک اینکه شما یک احمق را تربیت می‌کنید، به جای نامهربانی، در واقع، کتاب مقدسی است. درک این امر بسیار مهم است که حماقت یکی از خطرات عمده‌ای است که فرزندان با آن روبرو هستند. و حماقت خطری است که نمی‌توانند از آن بگریزند، چون در قلبشان ساکن است. افراد احمق به کمک نیاز دارند. افراد احمق به نجات و رهایی نیاز دارند. افراد احمق باید بفهمند که برای خودشان یک خطر محسوب می‌شوند. افراد احمق باید عوض شوند.

شاید الان از خودتان بپرسید: «در واقع، حماقت یعنی چه؟» احمق دنیا را وارونه و برعکس می‌بیند. احمق به چیز احمقانه می‌نگرد و آن را حکیمانه می‌پندارد. احمق به چیز نیکو می‌نگرد و آن را بد می‌داند. احمق به چیز غلط می‌نگرد و آن را صحیح می‌پندارد. احمق از حکمرانی دیگران بر او متنفر است. احمق از اینکه باید حریمها را حفظ کند، متنفر است. احمق می‌خواهد راه خودش را برود. احمق دیگران را مانعی برای خود می‌بیند. احمق فکر نمی‌کند که باید یاد بگیرد. احمق فکر می‌کند که همیشه حق با اوست. احمق برای چیز زودگذر زندگی می‌کند، نه چیزی که جاودان است. احمق خودش را در کارها دخالت می‌دهد و همه چیز را به خودش مربوط می‌سازد. احمق می‌خواهد خدمت شود و از خدمت کردن متنفر است. احمق با حکیمان بحث می‌کند و به احمقهای دیگر گوش می‌کند. احمق کاملاً در خطاست، اما قانع شده که همیشه حق با اوست. احمق در مسیر خطر و نابودی قدم برمی‌دارد، اما فکر می‌کند که زندگی خوبی دارد. کلام امثال غم‌انگیز است. اینها باید دل شما را بشکنند. فرزند شما دل یک احمق را دارد و به همین دلیل، برای خودش یک خطر محسوب می‌گردد و شدیداً به آغوش نجات‌بخش خدا نیاز دارد، آغوشی که از طریق مراقبت و تربیت شما فراهم می‌شود.

اما شما واقعاً نمی‌توانید بدون کلمات مزبور ۵۳، منبع یا خطر حماقتی را که در دل هر فرزندی است، درک کنید:

ابله در دل خود می‌گوید: «خدایی نیست!»  
اینان فاسدند و ستمگریشان کراهت‌آور است!  
نیکوکاری نیست!  
خدا از آسمان  
بر بنی آدم می‌نگرد،  
تا ببیند آیا کسی هست که عاقلانه رفتار کند  
و خدا را بجوید.  
همه گمراه گشته‌اند،  
و با هم فاسد شده‌اند!  
نیکوکاری نیست،  
حتی یکی! (مزامیر ۵۳:۱-۳)

مرکز حماقتی که در دل هر فرزندی است، عمیقاً الهیاتی می‌باشد. اکثر والدین مسیحی نمی‌توانند آن را درک کنند. کشمکش به خاطر غذا، خواب، تکلیف، درگیری با خواهر و برادر، داراییها، کمد لباسها و قرار ملاقات عاشقانه، همگی کشمکشهای الهیاتی هستند. می‌بینید، در مرکز حماقت فرزندان آن که برای تربیت آنها خوانده شده‌اید، انکار خدا وجود دارد. فکر نمی‌کنم که این متن راجع به الحاد فلسفی رسمی صحبت کند (هرچند آن را هم در برمی‌گیرد). عموماً، این متن دربارهٔ تمایل فرزندانمان به زندگی‌ای صحبت می‌کند که انگار خدا وجود ندارد. این انکار خدا یعنی زندگی بدون احساس نیاز به اقتدار، حکمت، قدرت و فیض او. این بدین معناست که خودم را در مرکز قرار دهم. این مربوط به تمایل فرزندانمان به این است که شادی و خوشحالی خود را مهمترین چیز در دنیا بدانند. این انکار حق حکمرانی خدا و حکمت قوانینش می‌باشد. و وقتی من بدین نحو خدا را انکار می‌کنم، از اقتدارهایی که او در زندگی‌ام قرار داده، قدردانی نخواهم کرد و مایل نخواهم بود که در برابر حریمهایی تسلیم شویم که خدا و آن اقتدارها برای من تعیین کرده‌اند. بنابراین جذب چیزهای غلط می‌شوم و کارهایی را می‌کنم که نباید بکنم. چون این حماقت در دل هر کودکی می‌باشد، مزبور نویس می‌گوید: «نیکوکاری نیست، حتی یکی!» (آیهٔ ۳). مهم است که به خاطر داشته باشید که شما می‌توانید بگویید که به خدا ایمان دارید، اما با نحوهٔ زندگی روزمرهٔ خود، وجود او را عملاً انکار کنید.

ای والدین، این نکته‌ای است که باید درک کنید. انکار وجود خدا برای فرزندانان طبیعی‌تر از این است که فروتنانه آن را تشخیص داده و در برابر دستورات مقدس او بر زندگیشان تسلیم شوند. برای فرزندانان طبیعی‌تر است که از برافراشتن خودشان به‌عنوان خدا خوشحال باشند، تا اینکه مشتاقانه و با شادی تسلیم خدا شوند. تعجبی ندارد که آنها در برابر اقتدار شما مقاومت می‌کنند. تعجبی ندارد که آنها با شما بحث می‌کنند، هرچند که شما مشخصاً بهتر و بیشتر از آنها می‌دانید. تعجبی ندارد که آنها دائماً با یکدیگر مشاجره می‌کنند. تعجبی ندارد که آنها حق به جانب و پرتوقع هستند و به راحتی کسل می‌شوند و اغلب ناشکر هستند. تعجبی ندارد که شما در پایان روز بسیار خسته هستید. تعجبی ندارد که در این فرایند دلسرد می‌شوید. گناه، همه فرزندانان (و همچنین ما) را به افراد احمق تبدیل کرده و به همین دلیل باعث شده که طوری زندگی کنند که انگار خدایی وجود ندارد و به همین دلیل، به سوی چیز غلط جذب خواهند شد و وقتی از آنها می‌خواهید کار درست را انجام دهند، در برابر شما مقاومت می‌کنند. این یک معادله ساده و غم‌انگیز است. اگر شما مطیع راه خدا نباشید، طالب راه خود خواهید بود. این کشمکش فرزندانان و شرح وظایف روزانه والدین را تعریف می‌کند.

### پس چطور یک احمق را تربیت می‌کنید؟

شما بی‌درنگ باید تشخیص دهید که مطلبی که الان به آن می‌پردازیم، بی‌کفایتی اساسی تبدیل تربیت مسیحی فرزندان به قوانین و ترتیباتی را افشا می‌کند که به روشنی اعلام شده و وفادارانه اجرا شده است. قوانین، محافظت خوبی برای فرزندان است، اما هیچ قانونی قدرت ندارد که فرزندان را از حماقتش رهایی دهد. این متناقض‌نمای روحانی است که هر پدر و مادر مسیحی باید درک کند: تنها امید برای یک احمق، همان خدایی است که او به طریقی انکارش می‌کند. تنها امید برای یک احمق، فیض شگفت‌انگیز، نجاتبخش، بخشاینده، تبدیل‌کننده و رهایی‌بخش خداست. این بدین معناست که ما به‌عنوان والدین خوانده شده‌ایم که نه تنها نماینده اقتدار مقدس خدا باشیم، بلکه نماینده فیض فدیهدهنده او هم باشیم.

مسئله اینجاست. همه ما معمولاً در اجرای شریعت، بهتر از اعطای فیض عمل می‌کنیم. اعطاکنندگان فیض مرئی خدا بودن در زندگی فرزندانمان چگونه است؟ من می‌خواهم با چهار کلمه زیر به این سؤال جواب دهم. شما بایستی

هر روزه در کار تربیت فرزندان این چهار کلمه را به همراه داشته باشید، چون این چهار کلمه نشاندهنده نجات و رهایی یک احمق است.

### ۱. جلال

تنها چاره اعتیاد فرزندان به جلال خودش، این است که جلالی والاتر را به او معرفی کنید. انسانها برای این خلق شده‌اند که در حیرت از وجود و جلال خدا که زندگی‌ها را شکل می‌دهد، زندگی کنند، و وقتی ما این‌گونه زندگی نمی‌کنیم، پس مطابق طرح و نقشه اولیه خود زندگی نمی‌کنیم. وظیفه ما به‌عنوان پدر و مادر این است که چشمان فرزندانمان را به روی جلال حیرت‌انگیز خدا باز کنیم. وظیفه ما این است که به فرزندانمان کمک کنیم که از جلال خدا شگفت‌زده شوند تا خوشی خود را در تسلیم شدن در برابر قانون او بیابند.

اکنون، خدا با آفرینش دنیایی که جلالش را در همه جا آشکار نموده، به ما کمک کرده است. خدا عمداً دنیایش را طوری طراحی کرد که خودش را آشکار نماید، زیرا می‌داند که ما به راحتی می‌توانیم نسبت به وجود او نابینا باشیم. از این رو، غیرطبیعی نیست که همواره درباره خدا صحبت کنیم، زیرا او در همه جا دیده می‌شود. شما چگونه می‌توانید یک تخم مرغ را آب‌پز کنید، خورشید را در هنگام طلوع ببینید، صدای بارش باران را بشنوید، به نغمه یک پرنده گوش کنید، به صدای جزلولز یک استیک گوش کنید، بارش برف زمستانی را تماشا کنید، تغییر رنگ برگها را ببینید، کنار ساحل بایستید و به اقیانوسی که به‌ظاهر بی‌انتهاست، چشم بدوزید، به مجموعه بزرگی از صداهای مختلف انسانها گوش کنید، و با فرزندانتان درباره جلال خدا صحبت نکنید؟ خدا هر روز فرصتهای الهیاتی به شما خواهد داد، لحظاتی که به فرزندانتان کمک کنید که تنها چیزی را ببینند که شدیداً نیازمند مشاهده آن هستند. سؤال این است: آیا این لحظات جلال را با مأموریت برای رهایی فرزندان از حماقتشان غنیمت می‌شمارید؟

### ۲. حکمت

نسبتاً آشکار است که یک احمق به حکمت نیاز دارد. شما به‌عنوان پدر و مادر یک احمق باید به دنبال لحظات حکمت باشید. خدا هر روز فرصتهایی را در اختیارتان خواهد گذاشت تا نشان بدهید که واقعاً حکمت خدا چقدر زیبا، محافظت‌کننده، کاربردی و نیکوست. درباره آن فکر کنید. چه کسی نمی‌خواهد در دنیایی زندگی کند که همه مهربان، بامحبت، فروتن، صبور، بخشنده و خدمتگذار هستند؟ چه

کسی نمی‌خواهد در دنیایی زندگی کند که هیچ‌کس هرگز دزدی نکرده، هیچ‌کس هرگز زن یک شخص دیگر را نگرفته، هیچ خشونت یا قتل در آن نبوده، هیچ‌کس حسود نبوده یا رشک نورزیده، جاییکه دولت‌ها فاسد نبودند و مردم همیشه صادق بودند؟ من فقط دنیایی را توصیف کردم که خدا با حکمتش برای ما می‌خواهد.

مهم است که درک کنیم که چون فرزندانان با اشتیاق برای حکمت خدا به دنیا نمی‌آیند، شما باید به‌عنوان پدر و مادر متعهد به عرضه آن باشید. باید هر روز متعهد باشید که چیزی را به فرزندانان عرضه کنید که آنها در پی آن نمی‌باشند، و با نشان دادن زیبایی آن به فرزندانان، این کار را انجام می‌دهید. پس وقتی باید فرزندانان را تأدیب کنید، عصبانی نشوید. خدای فیض به شما فرصت می‌دهد که بخشی از نجات او برای آنها باشید. صبورانه از آن لحظات استفاده کنید، نه فقط با اعمال قوانین، بلکه با صحبت درباره‌ی اینکه چقدر راه و روش حکیمانۀ خدا زیباست.

### ۳. داستان

همزمان که این کار را انجام می‌دهید، داستان شخصیت و کار عیسی را بارها و بارها برای فرزندانان تعریف کنید. به آنها بگویید که خدا می‌توانست همه‌ی ما را به خاطر حماقتمان و نتایج آن محکوم کند، اما در عوض پسرش را فرستاد تا به جای محکوم شدن، بخشیده شویم و از خودمان رهایی یابیم. هر چقدر که این داستان را برای فرزندانان تعریف کنید، باز هم کم است. درباره‌ی این صحبت کنید که چطور خدا قدرتش را برای کنترل تاریخ بکار برد تا در زمان مناسب، عیسی بیاید و محبت فداکارانه‌اش را به احمقانی که حتی وجود او را تصدیق نکردند، ارزانی کند. درباره‌ی این صحبت کنید که چطور حکمت برای نجات احمقان آمد تا آنها را حکیم گرداند. وقتی هنوز کودک نوپا هستند، این داستانها را برایشان تعریف کنید و از بیان این داستان دست نکشید تا زمانیکه جوانان بالغتان خانۀ شما را ترک کنند.

### ۴. استقبال

در آخر، در این خصوص صحبت کنید که چطور خدا در اینجا و هم‌اکنون از آنها استقبال می‌کند تا به حماقت خود اعتراف کنند، در طلب بخشش او باشند و کمک ابدی او را دریافت کنند. درباره‌ی این صحبت کنید که چطور عیسی زندگی

عادلانه‌ی کاملی داشت تا افراد ناعادل بتوانند در آغوش خدای کاملاً مقدس پذیرفته شوند. و به آنها بگویند که وقتی خدا فیض بخشاینده‌ی خود را به آنها ارزانی می‌کند، دیگر از آنها رویگردان نخواهد شد، مهم نیست که آنها چقدر احمق هستند. سر فرزندانان فریاد نزنید؛ آنها را به سوی اعتراف هدایت کنید. نماینده‌ی علنی استقبال صبورانه و بخشاینده‌ی خدا نسبت به کسانی باشید که به نزد او می‌آیند.

تربیت فرزند مربوط به تربیت دل است و تربیت دل به معنای تشخیص و برخورد با حماقت در دل همه‌ی فرزندانمان است. این امر دوباره ما را با این حقیقت روبرو می‌کند که فرزندانمان فقط به شریعت خدا نیاز ندارند؛ بلکه با نیاز عمیق و همیشگی به فیض خدا به دنیا آمده‌اند و ما فراخوانده شده‌ایم که ابزار این فیض در دل و زندگی فرزندانمان باشیم.

بایستی به یک نکته‌ی دیگر اشاره کرد. اگر شما می‌خواهید ابزار خدا برای رهایی و تغییر دل در زندگی فرزندانان باشید، باید با فروتنی مایل باشید که از دل خودتان شروع کنید. به درستی که دل شما باعث خواهد شد که در کار خدا مانع ایجاد کنید، به جای اینکه مشتاقانه در آن نقش داشته باشید. فرض کنیم که ساعت ۱۰:۳۰ شب است

و فرزندان که ساعت ۹ شب به رختخواب بردید، در رختخواب دعوا می‌کنند. درحالیکه پایتان را بر زمین می‌کوبید، به سمت اتاقشان می‌روید. احتمالاً نمی‌گویید: «خدایا ممنونم به خاطر این فرصت فوق‌العاده‌ای که برای رهایی فرزندانم از حماقتی که برایشان بسیار خطرناک است، فراهم کردی. من عاشق فیض تو هستم.» احتمالاً می‌گویید: «کارشون تمومه!» و می‌خواهید وارد اتاقشان شوید و با عصبانیت کارهایی را بکنید و چیزهایی را بگویید که نباید بکنید یا بگویید. حالا با من فکر کنید: چرا عصبانی هستید؟ نظر من این است که شما به خاطر این عصبانی نیستید که فرزندانان شریعت خدا را زیر پا گذاشته‌اند، چون در این صورت آن‌ین عصبانیت حکمت، اصلاح و فیض می‌بود. شما عصبانی هستید، چون فرزندانان شریعت شما را زیر پا گذاشته‌اند و در نظام شریعت شما، بعد از ساعت ۱۰:۰۰ نباید به تربیت فرزندان بپردازید.

حالا می‌خواهم احساسات شما را جریحه‌دار کنم. وقتی راه می‌افتیم و به فرزندانمان حمله می‌کنیم، مانند یک احمق واکنش نشان می‌دهیم. شخص احمق، فرصتهای خدمت را به لحظات عصبانیت تبدیل می‌کند. شخص احمق

چیزی را که شخصی نیست، به صورت شخصی برداشت می‌کند. واکنشهای شخص احمق در این لحظات، خصمانه است. و احمق به دنبال راه حلهای فوری است که به اصل ماجرا نمی‌پردازد. متأسفانه، من بسیاری اوقات در ارتباط با فرزندانم، این شخص احمق بودم. می‌بینید، رسیدگی به حماقتی که در دل همه فرزندانمان می‌باشد، با اعتراف به اینکه ما هم احمق هستیم، آغاز می‌شود. فقط فرزندانمان نیاز به رهایی ندارند. فقط فرزندانمان خدا را فراموش نکرده و کارهای احمقانه نمی‌کنند. فقط فرزندانمان خواهان انجام کارها به روش خودشان نیستند. فقط فرزندانمان همه چیز را مربوط به خودشان نمی‌دانند. ما نیز همه این کارها را انجام می‌دهیم و به همین دلیل، ما نیز روزانه به اندازه فرزندانمان به رهایی و بخشش خدا محتاجیم.

راز روش کار خدا این است که او احمقان را برای نجات احمقان می‌فرستد و به همین علت، برای اینکه ابزار فیض رهایی‌بخش خدا باشیم، نیازمند فیض هستیم. ای والدین، هرچه بیشتر آماده و مایل به اعتراف به حماقتی باشید که باعث می‌شود به فیض خدا نیاز داشته باشید، بیشتر آماده و مایل خواهید بود که فیض را به دل احمق فرزندان ارزانی کنید که تحت مراقبت شما هستند. اما به خاطر داشته باشید: به خاطر کاری که عیسی برای ما انجام داده، این فیض، هم‌اکنون و در اینجا آماده دریافت است.



## شخصیت

اصل: همه اشتباهاتی که فرزندانان انجام می‌دهند، سرکشی  
مستقیم از اقتدار نیست؛ بسیاری از این اشتباهات نتیجه  
فقدان شخصیت است.

اجازه بدهید صحنه‌ای را به صورت نمایش برای شما اجرا کنم. الان سه‌شنبه عصر در منزل خانواده اسمیت است. آنها در یک خانه یک طبقه زندگی می‌کنند که در آن آشپزخانه، اتاق نشیمن و اتاق خانوادگی به یکدیگر راه دارند. مادر در آشپزخانه است؛ او عصبی، مضطرب و آشفته است، زیرا در حدود یک ساعت دیگر خانواده شش نفره‌ای برای شام از راه می‌رسند و او اصلاً آماده نیست. مادر در اتاق خانوادگی، کاملاً ناظر سه فرزندش می‌باشد که ۷، ۹ و ۱۱ ساله هستند و با یکدیگر بولینگ بازی می‌کنند. حالا در حالی که این سؤال را می‌پرسم، به دقت با من فکر کنید: چه مشکلی در این صحنه هست؟

تصور می‌کنم که بسیاری از شما جواب می‌دهید: «هیچ چیز! اگر من تا جایی که می‌توانم به سرعت و سخت کار می‌کنم تا کارها انجام شود و فرزندانم به آرامی در حال بازی با یکدیگر هستند، پس حتماً عیسی به خانه آمده!» اما در بررسی دقیقتر، چیزی که در این لحظه در زندگی این فرزندان آشکار می‌شود،

فقدان بسیار مهم شخصیت است. هر یک از این فرزندان به اندازه کافی بزرگ هستند که درک کنند که مادرشان با این موضوع مخالف است. همه آنها به درک احساسات او عادت کرده‌اند. هر یک از آنها قادر به درک این موضوع هستند که او به کمک نیاز دارد. و هر یک از آنها مهارتهایی برای کمک به او دارند و با کمک به او می‌توانند مقداری از باری را که او احساس می‌کند، بردارند. اما هیچ‌کدام از آنها کمک نمی‌کنند، چون در واقع اهمیت نمی‌دهند. آنها به اینکه مادرشان مضطرب و دلسرد شده، اهمیتی نمی‌دهند. برایشان مهم نیست که او از این بابت که کمکش نمی‌کنند، رنجیده است. برایشان مهم نیست که شاید او در مقابل دوستانش شرمند شود. آنها اهمیتی نمی‌دهند.

شما چنین شخصی را برای دوستی نمی‌خواهید. شما چنین شخص بی‌توجهی را به‌عنوان همسر نمی‌خواهید. شما چنین فرد بی‌احساسی را به‌عنوان همسایه یا رئیس‌تان نمی‌خواهید. آنچه خدا با فیض خود در دل‌های این فرزندان آشکار می‌کند، بدون اشکال نیست و نباید برای ما هم بدون اشکال باشد. آنچه آشکار شده، منشا بسیاری از رنجشها، اندوه‌ها، عملکردهای بد و کشمکشها در جامعه انسانی است. پس کافی نیست که ناطاعتی مستقیم فرزندان را هدف خود قرار دهید؛ شما به‌عنوان پدر یا مادر باید به شخصیت آنها نیز توجه کنید.

می‌بینید، در شرایطی که توصیف کردم، بچه‌ها در برابر یک قانون سرکشی نکردند. آنها از دستور مادرشان سرپیچی نکردند. از انجام کاری که از آنها خواسته شده، امتناع نکردند. بلکه کارشان در نظر خدا اشتباه است و ما نیز باید آن را اشتباه بدانیم. مشکل این بچه‌ها این است که با هم تباری کرده‌اند که در برابر مادرشان طغیان کنند. مشکل آنها این است که فاقد شخصیت هستند و به همین دلیل، کار درست، نیکو و مهربانانه و بامحبت را انجام نداده‌اند. اگر متوجه نشوید که هر اشتباهی که فرزندان مرتکب می‌شود، سرکشی مستقیم از اقتدار نیست، در این صورت فرصتهایی را که خدا در اختیارشان قرار داده، یکی پس از دیگری از دست می‌دهید. اکثر خطاهایشان، نتیجه فقدان شخصیت است.

فقط تأکید بر زیبایی تسلیم در برابر اقتدار کافی نیست. شما باید بر نیاز به رشد شخصیت نیز تأکید کنید. در هر دو مورد، به فرزندان کمک می‌کنید که آسیب‌گناه بر دل آنها و ما را تشخیص داده و درک کنند. حالا، شما وارد اتاق خانوادگی نمی‌شوید تا در مقابل صفحه تلویزیون ایستاده و سر فرزندان داد بزنید: «به چه جرأتی شاهد ناراحتی من هستید و بعد از این همه زحمتی که

برائون کشیدم، به من کمک نمی‌کنید! ازتون می‌خوام دستگاه بازی رو خاموش کنید و اون رو به من بدید. خوب نگاه کنید، چون دیگه اون رو نمی‌بینید! بچه‌هایی که اینقدر خونسرد و بی‌احساس هستند، لایق دستگاه بازی نیستند! حالا، با سرعت هر چه تمام به طرف آشپزخونه می‌رید و کاری رو که من ازتون می‌خوام، انجام می‌دید، وگرنه هر چی دیدید از چشم خودتون دیدید!» منظور من این است: اگر شما با فقدان شخصیت به فقدان شخصیت رسیدگی کنید، کاری را که خدا به شما سپرده تا در دل فرزندانان انجام دهید، به انجام نخواهید رساند.

برخورد مناسب با این گونه شرایط، همواره نه با یک سخنرانی، بلکه با اعتراف آغاز می‌شود. من و شما قبل از آنکه با فرزندانمان صحبت کنیم، باید با خودمان و خداوندمان صحبت کنیم. باید اعتراف کنیم که فقط فرزندانمان فاقد شخصیت نمی‌باشند، بلکه ما نیز فاقد شخصیت هستیم. به همین دلیل، وقتی خدا ما را به اعطای فیض فرامی‌خواند، وسوسه می‌شویم که عصبانی شویم. به همین دلیل، وسوسه می‌شویم که فرزندانمان را با کلمات بزنییم، در حالی که فراخوانده شده‌ایم که آنها را با حکمت برکت دهیم. به همین دلیل، وسوسه می‌شویم که با حس تقصیر، فرزندانمان را ترغیب کنیم، به جای اینکه شجاعت انجیل را در آنها شعله‌ور کنیم. به همین دلیل، چیزی را که به هیچ وجه شخصی نیست، به صورت شخصی برداشت می‌کنیم و فکر می‌کنیم که کاملاً به ما مربوط می‌شود. به همین دلیل، در بعضی از لحظات، در راهرو به طرف اتاق یکی از فرزندانمان می‌رویم و در واقع عصبانی هستیم، چون یکی از فرزندانمان در آن لحظه جسارت کرده که نیازمند تربیت باشد!

بسیاری از کشمکشهای ما به‌عنوان والدین، در این حقیقت ریشه دارد که خدا با غیرت فیض تبدیل‌کننده خود هنوز در حال کار است تا شخصیت جدیدی را در دلمان شکل دهد. بدون این فیض، سردی دلو عملکرد نادرستی که در همه ابعاد زندگی‌مان ایجاد می‌کرد، در ما باقی می‌ماند. وقتی اعتراف می‌کنید که در زمینه کشمکشهای شخصیتی، بیشتر شبیه فرزندانان هستیید تا برخلاف آنها، آنگاه به شرایطی رسیدگی می‌کنید که مشکلات شخصیتی با صبر، مهربانی و فیض آشکار می‌شوند. این اعتراف، شما را آزاد می‌کند تا این لحظات را محرک خشم نبینید، بلکه همانطور که هستند به آنها نگاه کنید: لحظات فیض. خدا هر یک از عناصر این شرایط را طوری ترتیب داده که دل فرزندانان را برایتان آشکار

کند. او این لحظه را طوری ساخته که دوباره به شما یادآوری کند که دل فرزندتان مطابق قصد و نیت او عمل نمی‌کند. و او این کار را کرده، چون فرزندتان را دوست دارد و می‌خواهد شما ابزاری از بینش، اعتراف و تغییر در دل فرزندتان باشید.

وقتی اینطور فکر می‌کنید، به جای عصبانیت به‌خاطر اینکه همواره باید با این مسائل برخورد کنید، مجذوب عظمت و غیرت خدای فیض می‌شوید. چطور ممکن است که خدا تا این حد فرزندانتان را دوست بدارد؟ چطور ممکن است که او تا این حد به آنچه در قلب تک‌تک آنهاست، اهمیت بدهد؟ چطور ممکن است که او قدرت حاکمانه خود را به این طریق خاص به کار برد تا به طریقه‌های بسیار واضح، از آشکار شدن فقدان شخصیت در دل کودکان اطمینان یابد؟ اما او اهمیت می‌دهد و بر شرایط خانوادگی‌مان حاکم است، نه به‌خاطر اینکه این شرایط راحت باشند، بلکه به‌خاطر اینکه به چیز بهتری تبدیل شوند، چیزی احیاکننده. چون خدا، خدای فیض بی‌شمار و محبت بی‌حد و حصر است، ما فرصتهایی برای شخصیت‌سازی با فرزندانمان خواهیم داشت. خدا این فرصتها را مکرراً به ما خواهد داد. سؤال این است که آیا ما آنها را تشخیص خواهیم داد و با حکمت صبورانه و فیض احیاکننده به آنها خواهیم پرداخت؟

### ارتباط جذاب

کتاب مقدس با منشاء مسائل شخصیتی ارتباط برقرار می‌کند، چیزی که این مسائل را به‌شکل عمیقی بیش از آنکه فکر کنید، برای وظیفه تربیت فرزندان بسیار مهم می‌سازد. مشکلات شخصیتی، چیزی بیش از مشاجرات معاشرتی یا محرک‌های وابسته به شرایط است. آنها فراتر از چیزهایی هستند که منجر به عدم هماهنگی افقی در زندگی‌مان می‌شود. این مشکلات از بعد اخلاقی و الهیاتی عمیقی برخوردارند و فقط کسی که کتاب مقدس را جدی می‌گیرد، به این درک می‌رسد. چرا همه فرزندانمان (و ما) معمولاً عجول، نامهربان، پرتوقع و عیبجو هستیم؟ چرا آنها تمایل دارند که با یکدیگر بجنگند، حرف‌های نامهربان بزنند و از محبت عملی بی‌بهره باشند؟ چرا می‌خواهند در اول صف باشند، در مرکز توجه باشند و خدمت شدن را راحت‌تر از خدمت کردن بدانند؟ چرا تمایل دارند که به دنبال راههایی برای اجتناب از کار، مقصر دانستن دیگران باشند و فکر می‌کنند که خیلی چیزها را می‌دانند، درحالی‌که اینطور نیست؟ چرا تمایل دارند که فقط بحث کنند، بیش از حد لازم رقابت‌کننده باشند و فکر کنند که همیشه در حق

آنها کوتاهی می‌شود؟ چرا نسبت به افرادی که می‌گویند دوستشان دارند، با محبت رفتار نمی‌کنند، چرا دوست ندارند با دیگران چیزی را سهیم شوند و چرا بیشتر تمایل دارند که بهانه بیاورند، به جای اینکه اعتراف کنند؟ چرا؟ اگر منشاء مشکلات شخصیتی را درک نمی‌کنید، رسیدگی به آن مشکلات به نحوی که به شناخت، اعتراف و تغییر ختم شود، دشوار است. این همان نقطه‌ای است که ارتباطی که کتاب مقدس برقرار می‌کند، کاربردی و برجسته می‌شود. وقتی من به این ارتباط پی بردم، نحوه نگرش من نسبت به فرزندانم (و خودم) و نحوه برخورد من با مشکلات شخصیتی‌شان تا ابد تغییر کرد. من می‌خواهم رومیان ۱ را با شما بررسی کنم، چون این همان جایی است که ارتباط حیرت‌انگیز شخصیت به ما نشان داده شده است. آیات زیر به گفتگوی خدا می‌پردازد که گناه با عملکرد دل هر فردی که متولد شده، چه کار می‌کند. این بدین معناست که دل فرزندانان را برایتان توصیف می‌کند.

...آنان حقیقتِ خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالقی که تا ابد او را سپاس باد. آمین...  
و همان‌گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه و اغداشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند. ایشان از هر گونه نادرستی، شرارت، طمع و خبائت آکنده‌اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی‌اند. شایعه‌ساز، تهمت‌زن، متغیر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شریرانه، راههایی نو ابداع می‌کنند. نافرمان به والدین، بی‌فهم، بی‌وفا، بی‌عاطفه و بی‌رحمند. هر چند از حکم عادلانه خدا آگاهند که مکافات مرتکبان چنین اعمالی مرگ است، نه تنها خود آنها را انجام می‌دهند، بلکه کسانی را نیز که مرتکب آنها می‌شوند، تأیید می‌کنند. (رومیان ۱: ۲۵، ۲۸-۳۲)

نمی‌دانم که آیا به هنگام خواندن عبارت بالا، منظور من را درک کردید یا نه، اما کتاب مقدس مسائل شخصیتی را به مهم‌ترین عملکرد هر انسانی مرتبط می‌سازد- یعنی پرستش. چیزی که این عبارت به شما به‌عنوان یک پدر و مادر می‌گوید، این است که دل فرزندان همواره تحت سلطه چیزی یا کسی است. و چیزی که بر دل فرزندان حکمفرماست، شکل‌دهنده و تعیین‌کننده رفتار او نسبت به شرایط و روابط روزمره‌اش خواهد بود. بعلاوه، این عبارت این حقیقت را به شما هشدار می‌دهد که این یعنی هر روزه در قلمرو دل فرزندانان جنگی

برپاست. این جنگ برای کنترل کردن است. آیا دل فرزندان تحت کنترل محبت به خالق (پرستش) خواهد بود یا در طلب چیزی در خلقت (بت پرستی)؟ علاوه بر این، باعث می‌شود که شما بدانید که تنها زمانیکه دلتان تحت حاکمیت خدا باشد، به شرایط و افراد زندگیتان مطابق چیزی که خدا برای شما در نظر گرفته، پاسخ خواهید داد. به این فکر کنید که چطور این موضوع به ما کمک می‌کند که شرایطی را که در ابتدای این فصل شرح دادم، درک کنیم، گره‌گشایی کنیم و در آنها مداخله نماییم.

پس با این سؤال آغاز خواهیم کرد: در داستان ما، در آن روز سه‌شنبه چه چیزی بر دل این فرزندان حکمفرماست؟ پاسخ آن آسان است: لذت. آیا لذت چیز بدی است؟ نه، بد نیست. خدا ما را در دنیای لذت‌بخش قرار داده و ما را با این توانایی آفریده که از لذت‌های آن برخوردار شویم، اما لذت نباید بر دلتان حکمفرما شود. اگر میل به لذت، دلتان را کنترل کند، به شرایط و افراد در زندگیتان واکنش مناسبی نشان نخواهید داد. بنابراین، چون این کودکان چیزی را که می‌خواستند، دریافت می‌کردند، برای آنها اهمیتی نداشت که مادرشان در چه وضعیتی است. اگر لذت، دلتان را کنترل کند، طبق دعوت خدا به افرادی که در زندگیتان هستند، محبت و خدمت نخواهید کرد.

اشتباه نیست که بخواهید کمی زندگی‌تان را کنترل کنید، اما اگر دل فرزندان تحت حاکمیت کنترل باشد، او هر بار با اقتدار شما خواهد جنگید. اشتباه نیست که فرزندان بخواهد که حق با او باشد، اما اگر میل به حق داشتن بر دل او حکمفرما شود، او دائماً بحث و جدل خواهد کرد. اشتباه نیست که دخترتان بخواهد مورد پذیرش قرار گیرد، اما اگر پذیرش انسانی بر دل او حکمفرما شود، او به انجام کارهایی وسوسه خواهد شد که نباید آنها را انجام دهد. اشتباه نیست که پسران از دارایی‌های مادی لذت ببرند، اما اگر میل به این چیزها بر دلش حکمفرما شود، او دائماً ناراضی و پرتوقع خواهد بود. اشتباه نیست که فرزندان کمی استقلال بخواهند، اما اگر استقلال بر دلشان حکمفرما شود، هر بار که سعی کنید به‌عنوان پدر و مادر برای تربیتشان، کمی آنها را کنترل کنید، با شما خواهند جنگید. مشکلات شخصیتی در زندگی فرزندان فقط به‌خاطر این نیست که آنها چیزهای بدی می‌خواهند، بلکه به‌خاطر این است که برده چیزهای خوب می‌شوند. می‌بینید، حتی میل به چیزهای نیکو، وقتی این چیزها بر ما حکمفرما شود، می‌تواند واقعاً به چیز بدی

تبدیل شود.

پیوند کتاب مقدسی بین مسائل شخصیتی و پرستش، برای تفکر دربارهٔ نحوهٔ درک مسائل زندگی فرزندان و واکنش به این مسائل، به طرز باورنکردنی مفید است. و شما باید شرح وظایف تربیتی خود را در این لحظات درک نمایید. فرزندان شما ارتباطی را که کتاب مقدس بین شخصیت و پرستش برقرار می‌کند، درک نمی‌کنند. اگر به اتاق نشیمن بروید و بپرسید: «چرا به مامان کمک نکردید؟ دیدید که او به کمک نیاز داره،» فرزندان شما اینطور پاسخ نمی‌دادند: «چون در دل ما بت پرستی هست. به جای اینکه دلمان تحت حاکمیت خدا باشه، تحت حاکمیت لذت بود، پس ما واقعاً به اینکه در چه شرایطی هستی اهمیتی ندادیم. بی‌خیال مامان، می‌دونی که پرستش اشتباه همیشه ما رو به طرف نقص شخصیتی هدایت می‌کنه.» فرزندان شما هرگز این را نخواهند گفت، چون درک نمی‌کنند که چرا این کارها را انجام می‌دهند. ای والدین، این وظیفهٔ شماست. این وظیفه‌ای است که خدا به شما محول کرده تا رازهای عمیق جهان را برای فرزندان آشکار کنید. ارتباطاتی را برایشان ایجاد کنید که نه تنها بینش‌بخش، بلکه تبدیل‌کنندهٔ زندگی هم باشند. آنها به چیزی بیش از اعلان شکست، القای تقصیر، ربط دادن یک پیامد و ترک کردن نیاز دارند. اگر نمی‌توانید مکالمه‌ای داشته باشید که این پیوند مهم دل/پرستش را ایجاد کند، بعداً برای آن برنامه‌ریزی کنید. اما از این فرصتها استفاده کنید. این لحظات لحظات فیض می‌باشند. خدا چیزی را برایتان آشکار می‌کند که فرزندان قادر به دیدن و درک آن نیستند، پس شما می‌توانید این چیزها را به آنها نشان دهید تا روح خدا بتواند توجه، الزام و اعتراف را در دلشان ایجاد کند.

هر آشکارسازی دل، یک فیض به شمار می‌رود. هر مکالمه‌ای یک برکت است. چقدر محبت خدا شگفت‌انگیز است که به یک لحظه در یک خانواده در یک خانه، در یک جایی در زمین اهمیت می‌دهد و کاری می‌کند که دلها آشکار شود، حقیقت بیان شود و رهایی مهیا گردد. اگر او فقط یک بار این کار را می‌کرد، این معجزهٔ باورنکردنی فیض می‌بود، اما او بارها و بارها و هر روزه در میلیونها خانه این کار را انجام می‌دهد. اهمیت دادن او به ما و فرزندانمان آنقدر باشکوه است که مغز کوچک و انسانی ما قادر به درک کامل آن نیست. وقتی باید با شرایطی برخورد کنید که برایتان دشوار است، چون فرزندان فاقد شخصیت است، شما مورد لعنت قرار نگرفته‌اید، بلکه فیض یافته‌اید. خدا این لحظات

شکست را به لحظات فدیة تبدیل می‌کند و از شما می‌خواهد در نقشه‌ی رهایی فیض‌بخش او شرکت کنید.

وقتی سالی، دختر نوجوانتان بعد از مدرسه به خانه می‌آید و می‌گوید: «همه‌ی بچه‌های کلاس‌م برای آخر هفته به آن اردوگاه قدیمی و متروکه می‌روند و شب در آنجا می‌خوابند»، شما می‌گویید: «آیا اجازه دارند به اونجا برند؟» او با بی‌قراری می‌گوید: «مامان، این یک اردوگاه متروکه هست؛ کسی اونجا نیست که اجازه بده.» سپس می‌گویید: «آیا یک سرپرست بزرگسال خواهید داشت؟» سالی می‌گوید: «بی‌خیال مامان، ما یک دسته جوان بالغ هستیم. خودمون می‌تونیم یک شب در اردوگاه قدیمی بمونیم. فکر می‌کنی چه اتفاقی میفته؟» پس تا حد ممکن با آرامش جواب می‌دهید: «سالی، من راحت نیستم که تو آخر هفته بدون مجوز و سرپرست بزرگسال به جایی بری.» سالی می‌گوید: «اما مامان، همه می‌روند. من تنها کسی می‌شم که نمی‌تونم برم. این چقدر خجالت‌آور؟ کاش تو خیلی نگران نبودی. کاش یکبار به من اعتماد می‌کردی. باورم همیشه که باید فردا به مدرسه برم و به دوستانم بگم مامانم به من اجازه نمیده که برم!» شما می‌گویید: «سالی، کاش می‌تونستم موافقت کنم، اما فکر نمی‌کنم این برنامه خوبی باشه.» سالی در حال رفتن از آنجا می‌گوید: «می‌دونستم که نه میگی؛ تو همیشه نه میگی.»

در این شرایط، مشکل سالی این نیست که قانونی را شکسته است. شما هرگز قانون «رفتن به اردوگاه متروکه در آخر هفته‌ها ممنوع است» را به او نداده بودید. مشکل سالی این است که او فاقد شخصیت می‌باشد و این فقدان شخصیت باعث شده که در این شرایط ناجور قرار بگیرید. حالا، به ارتباطی فکر کنید که این فصل بر آن تمرکز کرده است. در این لحظه، چه چیزی بر دل سالی حکم فرماست؟ سالی آن را درک نمی‌کند، اما بزرگترین عامل تحریک‌کننده در دلش، همان چیزی است که کتاب مقدس «ترس از انسان» می‌نامد. سالی شدیداً مایل است «در جمع» باشد. او شدیداً مایل است که مورد پذیرش همسالانش قرار گیرد. او از طرد شدن می‌ترسد. همه‌ی اینها قابل درک و طبیعی می‌باشند، اما خطرناک نیز هستند. کتاب مقدس می‌گوید ترس از انسان دام است (امثال ۲۹:۲۵). می‌بینید، طبیعی است که بخواهیم مورد پذیرش قرار گیریم، چون خدا ما را موجوداتی اجتماعی خلق کرده، اما اگر سالی به دنبال این است که هویت و حس سلامت درونی خود را از پذیرش انسانی بگیرد، آنگاه وسوسه خواهد شد که



برای بدست آوردن آن، کارهایی را بکند یا چیزهایی را بگوید که نباید بکند. چون ترس از انسان در دل سالی حکمفرماست، از نگرانی مادرش عصبانی است، به جای اینکه قدردان محبت او باشد. اما سالی درک نمی‌کند که چرا چنین احساسی را دارد و چرا چنین کاری را می‌کند، چون او ارتباط بین شخصیت و پرستش را درک نمی‌کند. سالی به چیزی بیش از یک پدر و مادر که یک جواب نه قطعی می‌دهد، نیاز دارد؛ او به پدر و مادری نیاز دارد که به او کمک کند تا بفهمد در دلش چیست و چگونه این نحوه واکنش او نسبت به مادرش را شکل می‌دهد. اینها لحظات دشوار تربیت فرزند نیست؛ اینها لحظات شگفت‌انگیزی هستند که فرصتی فراهم می‌کنند تا مکالمات آموزنده و تغییردهنده دل اتفاق افتند.

### فهرست مشروح

برگردید و دوباره به رومیان ۱: ۲۸-۳۲ نگاهی بیندازید. به ارتباط بین پرستش («و همانگونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت») و شخصیت (فهرست شخصیت‌های ضعیفی که به دنبال آن می‌آید) توجه کنید. اگر این فهرست را بررسی کنید، نسبتاً به وضوح، چیزهایی را که هر روزه در فرزندانمان با آنها برخورد می‌کنیم، شرح می‌دهد.

حسد: چند وقت یکبار باید با درگیری‌هایی برخورد کنید که نتیجه سادات یکی از فرزندان با خواهر و برادرانش است؟

جدال: آیا روزی هست که مجبور نباشید با مشکلات بین فرزندانتان برخورد کنید؟

فریب: چند وقت یکبار فرزندانماندر مورد آنچه گفته و انجام داده‌اند، صداقت کمی داشته‌اند؟

غیبت: آیا فرزندانان دائماً با این وسوسه اغوا نمی‌شوند که در مقابل یک نفر از یک شخص دیگر بدگویی کنند؟

گستاخی: گستاخ بودن یعنی بی‌ادب بودن و رفتار بد داشتن. کدام پدر یا مادری مجبور نیست که دائماً با این مسأله برخورد کند؟ متکبر: این غرور در دل فرزندانمان است که بارها و بارها تربیت فرزندان را دشوار می‌کند.

خودستایی: خودستایی همان غرور با دهان باز است. فرزندان ما در بیان اینکه بهتر، باهوش‌تر، خوشگل‌تر، سریع‌تر، قوی‌تر و دوست داشتنی‌تر و غیره هستند، بیش از حد احساس راحتی می‌کنند.

بی‌فهم: هیچ روزی نیست که به‌نحوی با حماقت یکی از فرزندانمان  
روبرو نشده باشید.

بی‌عاطفه: دیدن اینکه چقدر فرزندانمان در واکنش به یکدیگر می‌توانند  
بی‌عاطفه باشند، ناراحت‌کننده است.

این فهرست نه‌تنها چیزهایی را نشان می‌دهد که باید روزانه به هنگام تربیت  
فرزندانمان با آنها دست به‌گریبان شوید، بلکه به شما می‌گوید چرا باید با آنها  
برخورد کنید. فرزندان شما آنقدر که به تغییر مسیر پرستش نیاز دارند، به مدیریت  
شخصیت نیاز ندارند. مشکل اولیه آنها مربوط به شخصیت نیست؛ آنها مشکل  
پرستشی دارند که به مشکل شخصیت منجر می‌گردد. به همین دلیل به چیزی  
بیش از نقد شخصیتی نیاز دارند؛ آنها باید در مورد عملکرد پرستش دلشان و نحوه  
شکل‌دهی واکنششان در روابط و شرایط زندگی روزمره‌شان، بینش و بصیرت  
دریافت کنند. آنها واقعاً به حقیقتی نیاز دارند که قدرت آزاد کردن آنها را دارد.

بله، درست است که فرزندانمان برده چیزهایی هستند که آنها را نمی‌بینند،  
و به همین دلیل، طوری واکنش نشان می‌دهند که آن را درک نمی‌کنند. آنها به  
فیض بینش، فیض حکمت، فیض راهنمایی صبورانه و فیض بخشش روزانه  
نیازمندند. و توانایی ما در ارائه این فیض به فرزندانمان، با این آگاهی و  
تشخیص آغاز می‌گردد که فهرستی که در نظر گرفتیم، نه‌تنها آنها را توصیف  
می‌کند، بلکه ما را هم توصیف می‌کند. پرستش قلبی ما نیز با چیزی در خلقت  
ربوده می‌شود و وقتی این اتفاق می‌افتد، ما آنگونه که باید به افراد و شرایط  
زندگی خود واکنش نشان نمی‌دهیم. ما مثل فرزندانمان به پدري صبور نیاز  
داریم که به ما کمک کند که قلبمان را ببینیم تا بتوانیم به چیزهایی که در آن  
است، اعتراف کنیم و خواهان تغییری باشیم که توان آن را فقط او به ما  
می‌دهد. والدینی که با فروتنی مایلند که نیازشان به تربیت و مراقبت را اعتراف  
کنند، از لحظاتی که پدرشان از آنها می‌خواهد که همین مراقبت را در حق  
فرزندانمان به عمل آورند، آزرده نمی‌شوند.

به این فکر کنید که چطور خدا در زندگی‌تان کار می‌کند. او فقط به بخشش  
گناهتان راضی نیست؛ بلکه پس از بخشیدن شما، غیورانه متعهد شده که شما  
را تبدیل کند. او صرفاً آن لحظاتی را که عمداً طغیان ورزیده‌اید، مورد هدف قرار  
نمی‌دهد. او بر شخصیت دلتان نیز کار می‌کند تا به‌تدریج همان کسی شوید که  
او برای شما در نظر گرفته است. چون او متعهد است که شخصیت را تغییر

دهد، خداوندتان به دنبال بت‌های دلتان است و تا زمانی که هر فکر، اشتیاق، انتخاب، کلام و عمل، عمیقاً در پرستش او ریشه نکند، آرام نمی‌گیرد. من و شما هر روزه همچنان از برکت مراقبت پدرانۀ او برخورداریم، زیرا جنگ پرستش هنوز در دلمان برپاست.

حالا خدا شما را فرامی‌خواند که کاری را با فرزندانتان انجام دهید که او هر روزه با فیضش در شما انجام می‌دهد. به فرزندانتان کمک کنید که درک کنند و بپذیرند که چه چیزی بر دلشان حکمفرماست. به آنها کمک کنید که ببینند چطور آنچه دلشان را کنترل می‌کند، نحوه واکنششان نسبت به افراد و موقعیتها را شکل می‌دهد. دوباره و دوباره ارتباط بین شخصیت و پرستش را برای آنها ایجاد کنید. و درحین انجام این کار، به خاطر داشته باشید که به‌عنوان ابزار در دست کسی عمل می‌کنید که قدرت و اشتیاق دارد که دل فرزندانتان را از آنچه که آنها را اسیر کرده، آزاد کند و با آزاد کردن آنها، شخصیت جدیدی را در دلشان قرار دهد.

### داستان بابی

بابی آدم عجیب و غریبی بود. بدن او گرد و گوش‌تالو بود، اندام‌هایش با هم هماهنگ نبودند و از لحاظ اجتماعی دست و پاچلفتی بود. به همین دلیل بابی از مدرسه متنفر بود. حتی یک روز هم نبود که مورد تمسخر قرار نگیرد. بابی به مادرش التماس می‌کرد که در خانه بماند و در پایان روز با گریه درباره رفتارهایی که با او شده بود، با مادرش صحبت می‌کرد. اما وقتی بابی حدوداً ده یا یازده ساله بود، فهمید که حس شوخ‌طبعی خوبی دارد و وقتی جوک می‌گفت، مردم دوستش داشتند. پس کلاس درس به مکانی تبدیل شد که بابی برای پذیرفته شدن، ایفای نقش می‌کرد. او در این کار مهارت داشت. گاهی اوقات چیزهایی که می‌گفت آنقدر خنده‌دار بود که معلم باید روی خود را از کلاس برمی‌گرداند، چون او هم می‌خندید. بابی به دلچک عادی و مختل‌کننده کلاس تبدیل شده بود.

سپس، نامه‌هایی درباره اختلالاتی که بابی در کلاس ایجاد می‌کرد، به خانه‌شان سرازیر شد و مادر با بابی صحبت می‌کرد. بابی به مادرش قول می‌داد که رفتار بهتری داشته باشد، اما رفتار بهتری نداشت. طولی نکشید که مدیر مدرسه، بابی را تهدید به اخراج کرد و پدرش یک سخنرانی طولانی به او ارائه کرد که اگر تحصیلاتی نداشته باشد، زندگی‌اش چطور خواهد شد، اما چیزی عوض نشد. من بابی را زمانی ملاقات کردم که سی و پنج سال داشت. او می‌خواست با

من صحبت کند. اولین باری که ملاقات کردیم، از بابی پرسیدم که چرا به اینجا آمده و جوابش را هرگز فراموش نخواهم کرد: «من فقط از دلک‌بازی خسته شدم.» بابی هرگز تحصیلاتش را تمام نکرد؛ او مجموعه‌ای از شغل‌های کوتاه‌مدت و روابط فروپاشیده داشت. مردی تنها و دلشکسته بود. پس درباره دلش با او صحبت کردم. این اشتباه نیست که بابی می‌خواست مورد پذیرش باشد. این اشتباه نیست که بابی از طرد شدنی که هر روز با آن روبرو می‌شد، نفرت داشت. اما اگر این چیزها بر دلتان حکمرانی کنند، به زندگی‌تان آسیب خواهند زد- و این دقیقاً همان چیزی بود که برای بابی اتفاق افتاد.

به یاد دارم که بابی به من گفت: «پل، من سی و پنج سال دارم و تو اولین کسی هستی که درباره چیزهایی که بر دلم حکمرانی می‌کند، صحبت می‌کنی.» بابی برای توجیه کردن خودش این را نمی‌گفت؛ بلکه فقط حیرتش را با صدای بلند بیان می‌کرد. بابی در یک خانواده مسیحی بزرگ شده بود. او به کلیسای نسبتاً خوبی می‌رفت و در مدرسه مسیحی درس می‌خواند، اما کسی هرگز درباره چیزی که در این فصل مورد توجه قرار دادیم، با او حرف نزده بود. هیچ‌کس این رازهای رهایی‌بخش را که کتاب مقدس برای ما آشکار می‌کند، توضیح نداده بود. هیچ‌کس به او نگفته بود که هیچ انسانی هرگز نمی‌تواند به او هویت و آرامش‌خاطری را بدهد که او به دنبالش بود. هیچ‌کس به او کمک نکرد تا درک کند که ریشه شکست زندگی‌اش، در دل بستن به چیزی بود که هرگز رهایی نمی‌داد.

در حال حاضر بابی کسب و کار خودش را دارد. او ازدواج کرده و پدر شده است. بابی یکی از مشایخ کلیسایش است. من این فصل را نوشتم، چون نگران بابی‌هایی هستم که در سراسر دنیا در خانواده‌های مسیحی بزرگ می‌شوند. آیا بابی‌های ما به‌زودی متوجه می‌شوند که چه چیزی دلشان را کنترل می‌کند و چگونه چیزهایی که دلشان را کنترل می‌کنند، شخصیت زندگی‌شان را شکل می‌دهند؟ یا آیا بابی‌های ما همچنان به‌گونه‌ای که درک نمی‌کنند و با دلی که به‌تدریج اسیر چیزهایی شده که هرگز نمی‌توانند خواسته‌شان را برآورده کنند، نسبت به مردم و شرایط واکنش نشان می‌دهند؟ آیا والدینشان قادر نخواهند بود که لحظات فقدان شخصیت را به‌عنوان لحظات فیض بدانند؟ آیا والدینشان نمی‌توانند ارتباطاتی را برقرار کنند که قدرت دارد دلشان را تغییر دهد؟ آیا ما انجیل فیض رهایی‌بخش و تبدیل‌کننده را به لحظات کوچک زندگی روزمره بابی‌هایمان وارد می‌کنیم؟ برای بابی‌های ما چه اتفاقی خواهد افتاد؟

## خدایان دروغین

اصل: شما یک پرستنده را تربیت می‌کنید، پس مهم است به خاطر داشته باشید که آنچه بر دل فرزندان تسلط دارد، رفتارشان را کنترل خواهد کرد.

من می‌خواهم مکالمه در مورد پرستش را عمیقتر و گسترده‌تر کنم، چون شاید این مسأله مهمترین چیزی باشد که هر پدری و مادری باید درباره فرزندان که خدا تربیتشان را به آنها سپرده، درک کند. من می‌خواهم با بررسی این حقیقت آغاز کنم که شما با مجموعه‌ای از سؤالات و دو مثال، پرستندگان را تربیت می‌کنید. هر پدر و مادری باید سه سؤال را بپرسد:

۱. چرا فرزندان من این کارها را انجام می‌دهند؟ هر پدر و مادری، لحظاتی را تجربه می‌کند که به خاطر انتخابها، کلمات و اعمال فرزندان، گیج، غافلگیر یا نگران می‌شود. چرا پسر کوچکتان در برابر دستورات یا راهنمایی‌های شما مقاومت می‌کند؟ چرا فرزندانان در سازش با یکدیگر اینقدر مشکل دارند؟ چرا دخترتان اینقدر نسبت به ظاهرش وسواس دارد؟ چرا ماشین سوار شدن علت دعوای خواهر و برادرهاست؟

۲. چگونه دلها و زندگی فرزندانان تغییر پیدا می‌کند؟ اگر می‌بینید کودکان کارهای خودخواهانه، غلط، تمرآمیز، احمقانه یا مخرب انجام می‌دهد، مشتاق به تغییر آنها خواهید بود. متأسفانه، به دلیل اینکه اکثر والدین مسیحی نمی‌توانند به سؤال اول پاسخ بدهند، جوابی برای این سؤال هم ندارند. بنابراین، تربیت فرزندانشان را به کنترل رفتار کودکانشان تبدیل می‌کنند، به جای اینکه هر روز تلاش کنند که ابزار تغییر در دستان خدا باشند.

۳. من چگونه می‌توانم ابزار تغییر در دل و زندگی فرزندانم باشم؟ بسیار مهم است که درک کنید که خدا شما را به چیزی عمیقتر از مدیریت، هدایت و کنترل رفتار فرزندان فرا خوانده است. خدا شما را فراخوانده که نماینده فیض رهایی‌بخش، بخشاینده، تبدیل‌کننده و نجات‌بخش او باشید. شما نمی‌توانید به خودتان اجازه بدهید که به چیزی کمتر از این قانع شوید.

چرا من با این سه سؤال شروع کردم؟ چون پاسخ این سؤالات در یک کلمه یافت می‌شود: پرستش. هر چیزی که فرزندان تا به حال گفته یا انجام داده، ریشه در پرستش دارد. هیچ مشاهده‌ای درباره انسان، اساسی‌تر از آنچه الان بررسی می‌کنیم، نیست. چیزی تحت عنوان پسریچه یا دخترریچه‌ای که پرستش نمی‌کند، وجود ندارد. چیزی به‌عنوان فرزندی در دوره متوسطه یا نوجوانی که پرستش نمی‌کند، وجود ندارد. پرستش نه‌تنها نیرویی است که رفتار فرزندانمان را شکل می‌دهد، بلکه انتخابها و اقدامات آنها را نیز شرح می‌دهد. بدون درک مفاهیم گسترده این حقیقت درباره فرزندانان، مثل کسی خواهید بود که بدون جی‌پی‌اس در وسط جنگل است.

فرزندان به‌خاطر چیزی که پرستش می‌کنند، این کارها را انجام می‌دهند. به همین دلیل، تغییر، بیشتر در رابطه با مدیریت رفتار نیست، بلکه در رابطه با ایجاد تغییر در پرستش است. ابزار تغییر بودن به این معناست که با فرزندان به مسائل پرستشی بپردازید. ممکن است الان به خودتان بگویید: «پل، من نمی‌فهمم درباره چی صحبت می‌کنی. من فقط می‌خوام بچه‌ها را چیزی رو که از اونها می‌خوام بخورند، در زمان مقرر به رختخواب برن، تکالیفشون رو انجام بدن و دیگه با هم دعوا نکنند. چیزی که تو درباره‌اش نوشتی، بیشتر الهیاتی هست تا کاربردی.» من این واکنش را درک می‌کنم. این جملات را از والدین بسیاری شنیده‌ام، والدینی که سعی کرده‌ام اهمیت این حقیقت را به آنها بفهمانم. پس اجازه بدهید دو مثال از تربیت فرزند ارائه کنم.

شما تصمیم می‌گیرید که پسران را به مغازه‌ی اسباب‌بازی فروشی ببرید (به آنجا نروید، شیطان در آن مکان است!) قبلاً به آنجا رفته‌اید و از تمام وسوسه‌هایی که از پسران استقبال خواهد کرد، آگاهید. پس او را روی چرخ خرید قرار می‌دهید و در وسط راهرو قدم می‌زنید تا دستان کوچک او نتواند همه چیزهایی را که دوست دارد، بردارد و به خانه ببرد. سرانجام به راهروی خروجی و پرداخت می‌رسید که توطئه‌ای بر ضد تربیت فرزندان محسوب می‌شود. در این راهروی باریک، مجموعه‌ای از اسباب‌بازیهای کادوپیچ شده را با قیمت ۶۰۹۵ دلار/ ۷۰۹۵ دلار قرار داده‌اند. آنها عمداً در جایی گذاشته شده‌اند که پسران بتواند آنها را ببیند و دست بزند. پس پسران می‌گویند: «مامان، من یکی از اونها رومی‌خوام.» شما می‌گویید: «جانی، مامان چیز دیگه‌ای برای تو نمی‌خره.» جانی بلافاصله می‌گوید: «اما مامان، این عروسک کاپیتان ایکس بونگو هست و من از اینها ندارم.» شما با سختگیری بیشتر می‌گویید: «جانی، مامان گفت که دیگه چیزی برای تو نمی‌خره.» جانی با ناله می‌گوید: «اما مامان، بیلی همه اینها روداره. او حتی پلی استیشن هم داره. من تنها پسری هستم که باید به خانه کسی دیگه برم تا بتونم عروسک بونگو رو دستم بگیرم.

مامان، اگه این رو برام بگیری، قول می‌دم دیگه چیزی نخوام.» حالا، شما با کمی کلافگی در صدایتان می‌گویید: «جانی، مامان چیز دیگه‌ای برای تو نمی‌خره. مامان برات یک پازل خرید و برای امروز همین کافیه.» در آن لحظه، جانی جیغ می‌زند، انگار او را کتک زده‌اید. این خیلی خجالت آور است؛ می‌توانید احساس کنید که همه اطرافیان با شما خیره شده‌اند. این یکی از آن لحظاتی است که آرزو می‌کردید که یک دکمه داشتید و می‌توانستید آن را فشار دهید و دریچه‌ای زیر پایتان باز شود و از یک تونل زیرزمینی به خانه‌تان بروید. فقط می‌خواهید هر چه سریعتر از آنجا خارج شوید.

حالا، اگر تفسیر شما از کشمکش خجالت‌آور با پسران در ملأعام این است که این هم یک برخورد زنده‌دیگر بین شما و اوست، پس فرزندان را نمی‌شناسید و از رفتارشان سردر نمی‌آورید. بله، این تنش در آن لحظه افقی است (از پدر و مادر به فرزند)، اما علت آن، عمودی است (فرزندان و خدا). درک این موضوع برای درک کاری که خدا شما را به آن فراخوانده، ضروری است. می‌بینید، جانی چیزی بیش از یک مادری را می‌خواهد که برای او مهیا خواهد کرد. در واقع، هرچند جانی از این موضوع آگاه نیست، اما چیزی بیش از یک خدای

فراهم‌کننده را می‌خواهد. چیزی را که می‌خواهم بگویم، به دقت بخوانید. جانی کوچولو می‌خواهد که خدا باشد. او می‌خواهد در مرکز دنیایش باشد و بر آن حکمرانی کند. او می‌خواهد افکارش به وقوع بپیوندند. او می‌خواهد حرفش انجام شود. می‌خواهد هر زمانی که اراده کرده، چیزی را که می‌خواهد داشته باشد. هرگز نمی‌خواهد به او نه بگویند. نمی‌خواهد کسی سر راهش قرار بگیرد. چرا؟ چون جانی به‌طور غریزی خودش را در جایگاه خدا می‌گذارد. او به‌طور غریزی خودش را در زندگی از همه چیز مهمتر می‌داند.

اگر جانی فقط با تسلیم در برابر اقتدار انسانی مشکل داشت، این موضوع به قدر کافی بد و دشوار می‌بود، اما مشکل او عمیقاً مهمتر از این است. جانی با اقتدار مادرش مشکل دارد، چون با اقتدار خدا مشکل دارد. او با جایگاهش به‌عنوان پسر مشکل دارد، چون جایگاه خدا را می‌خواهد. آن لحظه زنده در اسباب‌بازی فروشی، به‌خاطر چیزی بسیار مهمتر از اشتیاق یک پسر بچه به یک اسباب‌بازی دیگر است. این مربوط به تمایل عمیقتر دل اوست، و اگر این را درک نکنید، به او کمک نخواهید کرد.

دختر شانزده ساله شما هر روز صبح، وقت زیادی را که به نظر شما خیلی مضحک است، در حمام می‌گذراند. به نظر می‌رسد که هرگز لباس کافی ندارد. مجلات و وب‌سایت‌های مد را می‌بلعد. شما فکر می‌کنید که او باید ملکه سلفی گرفتن نسل خودش باشد. او نه تنها همیشه در حال سلفی گرفتن است، بلکه حتی در آینده هم سلفی می‌گیرد، پس از سلفی گرفتن خودش هم سلفی می‌گیرد! شما از اینکه او بسیار آرایش می‌کند و لباس‌های بسیار تحریک‌کننده می‌پوشد، نگران هستید.

ناراحتی شما به‌خاطر این است که ظاهر بیرونی او بسیار بیشتر از آنچه در درونش می‌گذرد، جلب توجه می‌کند. وقتی به صحبت‌های او گوش می‌دهید، متوجه می‌شوید که چقدر واکنش‌های دوستانش (به‌خصوص پسرها) نسبت به او و ظاهرش، برایش مهم است. او دائماً به شما می‌گوید که فکر می‌کند زشت یا چاق است. به شما می‌گوید که از بینی‌اش متنفر است و فکر می‌کند ساق پاهایش خیلی بزرگ هستند و آرزو داشت که سینه‌اش اینقدر بدون برآمدگی نبود. با وجود این همه توجه به ظاهرش، هر بار به هنگام بیرون رفتن، نگران بود و شادی او دوام زیادی نداشت.

سخت نیست که برگردیم و اتفاقات را بررسی کنیم و این اتفاقات را درک



کنیم. مشکل این نوجوان خیلی عمیقتر از این حقیقت می‌باشد که او به ظاهرش می‌نازد (و همینطور است). خیلی عمیقتر از این واقعیت است که او مادی‌گراست؛ خیلی عمیقتر از این است که او زمان و پول زیادی را صرف ظاهرش می‌کند. این بسیار مهمتر از این حقیقت است که او بیش از حد به نظر دیگران اهمیت می‌دهد. خیلی عمیقتر از این حقیقت می‌باشد که او دیدگاه فرهنگ پیرامونش را راجع به زیبایی پذیرفته است. این بزرگتر از این واقعیت است که او نسبت به وقار و نجابت متعهد نمی‌باشد. همه این موارد در این دختر وجود دارد، زیرا چیزی در سطحی عمیقتر درهم شکسته است و تغییر فقط زمانی در زندگی رخ خواهد داد که شما به آن مسأله عمیقتر بپردازید.

تمام اینها به خاطر موضوع پرستش در زندگی این دختر می‌باشد. شکستگی او از همین جا نشأت می‌گیرد. شما با محدود کردن زمانی که در حمام می‌گذراند، اختصاص دادن بودجه محدود برای خرید لباس، درخواست دست کشیدن از عیجوبی، گرفتن مجله‌های مد از او، یا تأیید لباس‌هایش قبل از ترک خانه، مشکل را حل نخواهید کرد. اگر فقط همین کارها را انجام می‌دهید، به محض اینکه از کنترل شما خارج شود، به همان سبک زندگی قدیمی و وسواس‌گونه نسبت به ظاهرش بازخواهد گشت.

چیزی که در زندگی این دختر نوجوان در جریان است، عمیقاً مربوط به مسائل روحانی است. این درباره عمیقترین تعهدات و امیال قلبی است. این مربوط به جایی است که به دنبال حیات، رضایت و خرسندی، هویت و تعلق، معنا و هدف، و امنیت و آرامش درونی می‌باشد. این مربوط به جایی است که به دنبال امید و قدرت می‌باشد. این مربوط به چیزی است که او را از خواب بیدار می‌کند و برای رویارویی با یک روز دیگر کمک می‌کند. این مربوط به این است که چه چیزی خدای عملی اوست. موضوع ناراحت‌کننده این است که او هویت و امنیت دلش را به چیزی پیوند داده که نمی‌تواند رهایی بخشد. او به خاطر فقدان آرامش خاطر، بیش از پیش معتاد و وسواس می‌شود. او بیشتر بر زیبایی و جذابیت برای دوستانش و شیفته کردن پسرهای اطرافش تمرکز کرده و بیشتر تلاش می‌کند. او به شدت به والدینی نیاز دارد که کاری بیش از کنترل انتخابها و رفتارشان انجام دهند. او به والدینی نیاز دارد که دل او را درک کنند و به‌عنوان ابزاری برای تغییر دل عمل کنند. عاملی که زندگی‌اش را آشفته کرده، جنگ پرستش است و متأسفانه این احتمال وجود دارد که والدین مسیحی‌اش از این

امر آگاه نباشند.

### پرستش چیست؟

پرستش برای اکثر ما کلمه‌ای مکرآمیز است، زیرا وقتی به پرستش فکر می‌کنیم، معمولاً به مذهب رسمی فکر می‌کنیم. وقتی اکثر مردم به پرستش فکر می‌کنند، به یکشنبه صبح، گردهمایی ایمانداران دیگر برای سرود خواندن، هدیه دادن و موعظه فکر می‌کنند. اما پرستش فقط یک عملکرد مذهبی نیست؛ بلکه عملکرد انسانی است. پرستش چیزی است که همه انسانها هر روز انجام می‌دهند. شما مجبور نیستید که بدانید درحال پرستش هستید تا بتوانید پرستش کنید. چون همه چیز در زندگی‌مان به وسیله پرستش شکل می‌گیرد، هر کاری که می‌کنیم، به نحوی عمل پرستش محسوب می‌شود. شما نمی‌توانید زندگی را به لحظاتی تقسیم کنید که زمان پرستش و غیرپرستش باشد.

پرستش، آن اشتیاق درونی به شگفتی و حیرت و هیبتی است که هر انسانی دارد. این میل شدیدی است که باید برآورده شود. این جستجوی پیوسته به دنبال حیات است. این طلب معنا و هدف شخصی است. انگیزه‌ای است که در کسی یا چیزی به دنبال هویت خود باشید. اشتیاق جهانی برای آرامش درونی است. جستجوی مادام‌العمر برای خداست. این حقیقت است که ما همواره در خدمت به چیزی زندگی می‌کنیم یا همیشه در کنترل چیزی هستیم. این واقعیت است که هیچ‌کس بی‌خدا نیست. همه ما دلمان را به خدای حقیقی یا خدای ساختگی می‌دهیم که جایگزین شده است. چیزهای قدرتمندی را که کتاب مقدس درباره پرستش / بت‌پرستی دل ما و فرزندانمان می‌گوید، مطالعه کنید.

"تو را خدایان غیر جز من مباد." (خروج ۳:۲۰)

"یهوه خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت خود محبت کن." (تثنیه ۵:۶)

"برحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و گمراه شده، خدایان غیر را عبادت و سجده کنید." (تثنیه ۱۱:۱۶)

"یهوه خدایان دل شما و دل فرزندان شما را ختنه خواهد کرد تا او را با تمامی دل و جان خود دوست داشته، زنده بمانید." (تثنیه ۶:۳۰)

"و از پی اباطیلی که نفعی ندارند و رهایی نمی‌بخشند، منحرف مشوید، چراکه باطلند." (اول سموئیل ۲۱:۱۲)

"تا چند، ای آدمیزادگان، عزّت من ذلّت خواهد بود؟ تا چند بطالت را دوست داشته در پی دروغ خواهید رفت؟" (مزمور ۲:۴)

"زیرا همه خدایان قومها، بت‌های بی‌ارزشند، اما بیهوه آسمانها را بساخت." (مزمور ۵:۹۶)

"اما بت‌های ایشان از نقره و طلاست،

صنعت دست‌های انسان!

دهان دارند، اما سخن نمی‌گویند!

چشم دارند، اما نمی‌بینند!

گوش دارند، اما نمی‌شنوند!

بینی، اما نمی‌بویند!

دستها دارند، اما حس نمی‌کنند!

پاها، اما راه نمی‌روند!

و صدایی از گلوی خود بر نمی‌آورند!

سازندگان آنها مانند خودشان خواهند شد،

و هر که بر آنها توکل کند." (مزمور ۸-۴:۱۱۵)

"من بیهوه هستم! نام من این است!

من جلال خود را به کسی دیگر نخواهم داد،

و نه ستایش خویش را به بت‌های تراشیده." (اشعیا ۸:۴۲)

"خداوند چنین می‌فرماید، خداوند لشکرها،

که پادشاه اسرائیل و ولیّ ایشان است:

من اولم و من آخر،

و جز من خدایی نیست." (اشعیا ۶:۴۴)

"بنابراین، ایشان را خطاب کرده بگو، خداوندگار بیهوه چنین می‌فرماید:

هر کس از خاندان اسرائیل که بت‌های بی‌ارزش خود را در دلش جای

دهد و سنگِ لغزش گناه خود را در برابر خود بنهد و آنگاه نزد نبی آید،

من که خداوندم به او که آمده است، فراخور انبوه بت‌هایش پاسخ

خواهم داد!" (حزقیال ۴:۱۴)

"پس ای عزیزان، از بت‌پرستی بگریزید." (اول قرن‌تین ۱۴:۱۰)

"دنیا و آنچه را در آن است، دوست مدارید. اگر کسی دنیا را دوست بدارد، محبت پدر در او نیست." (اول یوحنا ۲:۱۵)

"دنیا و هوسهای آن گذراست، اما آن که اراده خدا را به جا می‌آورد، تا ابد باقی می‌ماند." (اول یوحنا ۲:۱۷)

من تنها آیات کمی را از بین صدها آیه کتاب مقدس انتخاب کردم. چرا این موضوع قدرتمندی در کتاب مقدس است؟ زیرا خدایی که ما را خلق کرده، می‌داند که همه چیز در زندگی ما و فرزندانمان برگرفته از پرستش است. او می‌داند که خواه ما آگاه باشیم یا نباشیم، هر روز از زندگیمان، جنگ پرستش است.

این امیال درونی منحصر به فرد انسان- برای حیات، آرامش، هویت، امید و معنا- که در مرکز پرستش است، برای این هدف است که ما را به سوی خالقمان هدایت کنند، تا در جستجوی کمکی باشیم که فقط او می‌تواند ارائه کند و زندگی خود را صرف خدمت به او کنیم. اما گناه باعث می‌شود که همه ما پرستش و خدمت به خالق را با پرستش و خدمت به خلقت معاوضه کنیم. جایگاهی که خدا باید در زندگی ما داشته باشد، عملاً توسط چیزی در خلقت اشغال می‌شود. مجموعه چیزهایی که می‌پرستیم به گستردگی مجموعه چیزهایی است که خدا خلق کرده است. بنابراین، کودکان از اولین لحظات زندگی‌اش چیزی را پرستش خواهد کرد. فرزندان شما دلشان را به چیزی تقدیم خواهند کرد، البته منظورم این نیست که این کار را آگاهانه یا عمداً انجام می‌دهند. گفتار و اعمال آنها به وسیله حاکمیت یک چیزی شکل خواهد گرفت. اگر فرزندان هویتش را در داراییهای مادی می‌جوید، در رویکردش به زندگی، تمرکزش به شدت بر امور جسمانی و مادی خواهد بود. اگر حیات خود را در انسانها بجوید، برده نظرات دیگران خواهد شد و سخت تلاش خواهد کرد که آنها را راضی و خشنود کند. اگر سلامت درون خود را از کنترل امور کسب کند، در برابر اقتدار شما به عنوان پدر و مادر مقابله خواهد کرد و می‌خواهد قوانین خودش را بنویسد. اگر خودش را در جایگاه خدا قرار دهد، پرتوقع، حق به جانب، عیبجو، بی‌دلیل اهل رقابت و مغرور خواهد شد.

ریشه همه عملکردهای نادرست، ناطاعتی‌ها، بی‌احترامی‌ها و مقاومتها در زندگی فرزندانان که شما را پریشان می‌کند و تربیت فرزند را دشوار می‌کند، در پرستش است. ریشه تمام اشتیاقها، اطاعتها، احترامها، مسئولیت‌پذیریها،

خُرمتها، صلح‌جوییها و انتخابات خوب هم که باعث می‌شود آنها را گرامی بدارید، در پرستش است. آگاهی از این موضوع، در انجام آنچه خدا شما را فراخوانده که در تربیت فرزندان انجام دهید، یک امر بنیادی محسوب می‌گردد.

*قابلیت دل فرزندانمان برای پرستش، به این منظور بوده که آنها را به سوی خدا جذب کند. شما نمی‌توانید به خودتان اجازه بدهید که تربیت فرزندان را از این حقیقت جدا کنید. تربیت فرزندان باید با اساسی‌ترین چیزی که هرکس می‌تواند درباره فرزندان بگوید، شکل بگیرد. کودکان شما برای خدا خلق شدند. آنها فقط برای تحصیلات خوب، شغل خوب، خانه خوب، ازدواج خوب و شهروندی خوب خلق نشده‌اند. این چیزها ارزشمندند، اما دلیل حیات و نفسی نیستند که به فرزندان عطا شده، و نباید اهداف نهایی ما به‌عنوان والدین باشد. فرزندان ما طوری خلق شدند که حیات، امید، هویت و معنا را در خدا بیابند. آنها طوری خلق شدند که اراده و استعدادهاى طبیعى خود را به خدا تسلیم کنند. آنها طوری آفریده شدند که با میل خود حریمهای خدا را حفظ کنند. بسیاری از والدین در تربیت فرزندانشان به‌طور ناخواسته، مسیحیت را از زندگی روزمره جدا می‌کنند و با انجام این کار، نمی‌توانند پرستش را به اندازه کافی مهم قلمداد کنند. بله، آنها می‌خواهند فرزندانشان به خدا ایمان داشته باشند، به کلیسا بروند و کار درست را انجام دهند، اما اثری اصلی آنها در تربیت فرزندان، بر ارائه فرزندان است که با ادب هستند، در مدرسه عملکرد خوبی دارند، و در ورزش و موسیقی موفقیت کسب می‌کنند. بنابراین، سعی می‌کنند همه رفتارهایی را که مانع از رسیدن به این اهداف می‌شوند، کنترل کنند. به همین دلیل، بر دل و آنچه بر دل حاکم است، تمرکز نمی‌کنند. و چون به دل فکر نمی‌کنند، آن لحظات فوق‌العاده فیض را از دست می‌دهند، لحظاتی که خدا دل کودک را آشکار می‌کند تا والدینش بتوانند ابزارهای خدا برای رهایی و هدایت باشند و فرزندانشان را به بینش، اعتراف و توبه رهنمون سازند. آنها سعی می‌کنند فرزندانشان را به انجام کار درست راهنمایی کنند، بدون اینکه به دل آنها رسیدگی کنند، درک نمی‌کنند که اگر می‌توانستند این کار را بکنند، عیسی مجبور نبود که با مأموریت رهایی وارد زمین شود.*

*قابلیت فرزندان برای پرستش، مهمترین بینش کتاب مقدسی برای والدین است. چه چیزی توجهتان را به فرزندان جلب می‌کند؟ اینکه آنها بسیار دعوا*

می‌کنند، سخت تلاش می‌کنند که به جای انجام کار، از انجام کار فرار کنند، نحوه عملکردشان در مدرسه، محفل دوستانی که تمایل دارند مورد پذیرش آنها قرار گیرند، جنون و وسوسه جنسی که ظاهراً هر روزه از فرزندانان استقبال می‌کند، ظاهر آشفته اتاقهایشان، اینکه معمولاً بر دوست دختر یا دوست پسر بودن تمرکز می‌کنند، در مورد چیزهایی بحث می‌کنند که ظاهراً بسیار بی‌اهمیت است، مادی‌گرایی آنها، مدت زمانی که صرف موبایلشان می‌کنند، دیدگاه آنها نسبت به زندگی در فیسبوک / سلفی، رژیم غذایی وحشتناکشان، مدت زمانی که فعالیت‌های فوق‌برنامه حواسشان را پرت می‌کند یا عدم علاقه به امور روحانی؟ البته تمام چیزهایی که ذکر کردم، مهم هستند، زیرا این فهرست نشان می‌دهد که فرزندانان هر روز در کجا زندگی می‌کنند و چه چیزی توجه آنها را جلب می‌کند و زمانشان را کنترل می‌کند. اما مهم است که درک کنیم این امور باعث نمی‌شوند که فرزندانان چنین هویتی داشته و چنین کارهایی را انجام دهند. خیر، اینها جاهایی هستند که آنچه برایشان بسیار مهم است، یعنی چیزهایی که بر دلشان حکم فرماست، آشکار می‌گردد.

شما به‌عنوان پدر یا مادر باید از منظر این حقیقت نگاه کنید که فرزندانان پرستندگان هستند، تا بتوانید تمام اموری را که در زندگی فرزندانان در جریان است، درک کرده و با آنها برخورد کنید. خدا از مسئولیتها، فرصتها، روابط و وسوسه‌های روزمره استفاده می‌کند تا برایتان آشکار کند که در دل پرستندگانی که به شما سپرده شده، چه می‌گذرد. او این کار را بارها و بارها انجام خواهد داد، زیرا او خدایی است که به طرز باشکوهی غیور است و فیضی صبورانه دارد. او به دنبال دل فرزندانان است، حتی زمانی که متوجه آن نیستید یا آن را احساس نمی‌کنید. و او وفادار خواهد بود تا به شما فرصتهایی را بدهد تا چیزهایی که جایگزین خدا شده‌اند و کنترل افکار، امیال، احساسات، انتخابها، امیدها، رویاها، تمایلات، ارزشها و اهداف فرزندانان را به دست گرفته‌اند، ببینید و به آنها هم کمک کنید تا متوجه آنها شوند. او مأمور رهایی است و شما را منصوب کرده که نماینده او در زندگی فرزندانان باشید. برای یک پدر و مادر هیچ مشاهده کتاب مقدسی، شرح وظایف تربیت فرزند و هدف روزانه‌ای مهمتر از این مطلب نیست که در حال حاضر درباره آن صحبت می‌کنیم. باب دیلان که یکی از الهیدانان محبوب من است، سرودی با این مضمون سراییده: «باید کسی را خدمت کنید.» چون فرزندانان پرستنده هستند، شما باید متعهد شوید که ابزاری برای مشاهده باشید. چون گناه معمولاً فرزندانان را نسبت به دل

خودشان کور می‌کند، چون گناه فریبنده است، شما باید هر روز به دنبال فرصتهایی باشید که ابزاری برای مشاهده در زندگی آنها باشید. اعلان قوانین و تنبیه کردن کافی نیست. اینکه بخواهید بالای منبر بروید و سخنرانی دیگری ایراد کنید، کافی نیست. یافتن تدبیری برای حفاظت از فرزندان در برابر خودش کافی نیست. همه آنها جایگاهی دارند، اما کافی نمی‌باشند. می‌بینید، اگر اشتباهی را در دل فرزندان می‌بینید، اما آنها این اشتباه را تصدیق نمی‌کنند، در برابر کمک شما مقاومت خواهند کرد و خودشان را به تغییر متعهد نخواهند کرد. این‌گونه عمل می‌کند. فرزندان شما نمی‌توانند برای چیزی که نمی‌بینند ماتم بگیرند، آنها نمی‌توانند به چیزی که برایش ماتم نمی‌گیرند، صادقانه اعتراف کنند و نمی‌توانند از چیزی که به آن اعتراف نکرده‌اند، توبه کنند. آنچه را که درباره عیسی نبوت شده بوده، بخوانید: "نابینایان را به راهی که نمی‌دانند رهبری خواهم کرد و در طریقهای ناآشنا هدایت خواهم نمود. تاریکی را در برابر ایشان به نور بدل خواهم کرد، ناهمواری‌ها را به زمین هموار. آری، این همه را به جا خواهم آورد، و ایشان را و نخواهم نهاد." (اشعیا ۴۲:۱۶)

وقتی تلاش می‌کنید که به فرزندان کمک کنید تا چیزی را ببینند و بپذیرند که به آنها انگیزه می‌دهد که چیزی را بخواهند یا کاری را انجام دهند، در این صورت کار مسیح، عیسی را انجام می‌دهید که شما را فرستاد. تربیت فرزند فقط این نیست که فرزندان را به انجام کاری هدایت کنید، بلکه باید به آنها کمک کنید که ببینند تا اشتیاق انجام آن کار را پیدا کنند. شما هر روز تلاش می‌کنید که به آنها نور بدهید، نوری که دل را روشن می‌کند و به آنها اجازه می‌دهد که به چیزی که در آن است، اعتراف کنند. درک این موضوع مهم است که فرزندان با کمک شما مقابله می‌کنند، زیرا به خاطر نابینایی‌شان، فکر نمی‌کنند که به آن نیاز دارند. بینش بخشیدن گامی است در جهت ایجاد تغییر پایدار در زندگی فرزندان، گامی که نمی‌توان با چیزی دیگر جایگزین کرد. شما باید همواره برسید: «در حال حاضر، خدا می‌خواهد که فرزندم چه چیزی را ببیند که اکنون آن را نمی‌بیند و من چگونه می‌توانم به او کمک کنم که آن را ببیند؟» شاید سؤالی مهمتر از این وجود نداشته باشد.

*چون فرزندان پرستنده هستند، مهارت بسیار مهم برای شما این است که یاد بگیرید چطور آنها را به اعتراف رهنمون سازید. بسیار وسوسه‌انگیز است که برای فرزندان اعتراف کنید: «این کاری است که تو کردی! این دلیل انجام این کار*

توست! و این عواقب آن است!» تهدید کردن بسیار وسوسه‌کننده است: «دیگه هرگز نمی‌خواهی که من این کارت رو ببینم!» القای تقصیر بسیار وسوسه‌کننده است: «نمی‌تونم باور کنم که این کار رو با من کردی!» لقب دادن به آنها وسوسه‌کننده است: «گاهی وقتها خیلی بچه‌لوسی هستی!» محکوم کردن بسیار وسوسه‌کننده است: «گاهی وقتها نمی‌دونم که آیا در آینده برای خودت کسی خواهی شد!» مقایسه کردن فرزندان با یکدیگر بسیار وسوسه‌کننده است: «نمی‌تونم بفهمم که چرا نمی‌تونی مثل خواهرت کار درست رو انجام بدی؛ هر دوی شما در یک خانه بزرگ شدید!»

بلند کردن صدایان، استفاده از کلمات نیش‌دارتر، تکان دادن انگشتان، در روی فرزندان ایستادن و متأسفانه سیلی زدن، پس زدن، هل دادن، کشیدن یا نیشگون گرفتن، بسیار وسوسه‌کننده است. هیچ‌یک از این چیزها دل فرزندان را نمی‌کشایند. هیچ‌یک از اینها چشمان بینایی به آنها نمی‌دهند. هیچ‌یک از اینها به آنها صدایی برای اعتراف نمی‌دهند. همه این چیزها دل فرزندان را می‌بندند. این چیزها فرزندان را عصبانی و تدافعی می‌کنند. باعث می‌شوند که آنها از شما گریزان شوند، به جای اینکه به شما گوش دهند. تمرکز را از دل خودشان دور گردانیده و متوجه شما می‌گردانند. اینها مانع از انجام کار مسیح در دل و زندگی فرزندان می‌شوند، به جای اینکه شما را به ابزاری برای تحقق آن تبدیل گردانند.

هدایت فرزندان به اعتراف بدین معناست که مکالمه‌هایی ملایم، صبورانه، با درایت و بینش‌بخش با فرزندان داشته باشید، با این هدف که آنها بررسی کنند که چه چیزی را اعتراف نکرده‌اند و مسئولیت افکار، خواسته‌ها و انتخابهایی را که باعث انجام این کارها می‌شود، بپذیرند. هدایت فرزندان به اعتراف بدین معنا نیست که یک شاکی باشید و آنها را به سوی داوری و صدور حکم هدایت کنید. به این معنا نیست که یک شکایت قانونی برای کیفرخواست تنظیم کنید. مفهومش این است که بخواهید فرزندان قدرت نجات‌بخش و تبدیل‌کننده فیض را تجربه نمایند. این تربیت فرزند به این شکل نیست که بگویید «این کار را انجام بده و در ازای آن این را دریافت کن.» بلکه، تربیت فرزند به این شکل است که می‌گویید: «تو به کمک نیاز داری و من اینجا هستم تا به تو کمک کنم.» پس هر روز خودتان را به پرسیدن این سؤال متعهد کنید: «خدا فرزندانم را در کدام قسمت به پذیرش مسئولیت افکار، امیال، انتخابها و اعمالشان، بدون بهانه‌جویی و مقصر دانستن دیگران فرامی‌خواند و من چطور



می‌توانم در این کار به آنها کمک کنم؟"

وقتی می‌گوییم فرزندانمان پرستنده هستند، منظور این است که شما برای نجات آنها از بزرگترین مشکلشان هیچ قدرتی ندارید. ما می‌توانیم به فرزندانمان تعلیم دهیم، به آنها هشدار دهیم، برای حفاظت از آنها تلاش کنیم، آنها را هدایت کنیم، الگوهای برای آنان باشیم، تأدیبشان کنیم، اصلاحشان کنیم، اما برای رهایی آنها از بت‌پرستی طبیعی دلشان هیچ قدرتی نداریم. پذیرش ناتوانی‌مان به این معنا نیست که به‌عنوان یک پدر و مادر تسلیم شویم. بلکه برعکس، این پذیرش فروتنانه همچون خاکی است که در آن تربیت مؤثر، مسیح‌محور، فیض‌محور، امیدبخش و تبدیل‌کننده دلها رشد می‌کند. اگر به ناتوانی خود اعتراف کنید، آنگاه به خودتان اجازه این فکر را نمی‌دهید که صدای بلندتر، کلمات مشروح‌تر، یا تهدید بزرگتر، مضمون پرستش دل فرزندان را تغییر خواهد داد. چیزی که فرزندانمان به آن نیاز دارند، رهایی توسط بینش الهی، الزام الهی و تعهد الهی به تغییر است. بدون این، آنها به خودشان خواهند گفت که مشکلی ندارند و به کمک تربیت شما یا پدر آسمانی نیاز ندارند.

چون فرزندان شما پرستنده هستند، تنها امید شما برای آنها فیض خداوند عیسی مسیح است. این نکته مستقیماً به دنبال نکته قبلی می‌آید. اگر کمک تربیت انسانی نباشد، کمکی که برای رهایی فرزندانمان از دل خودشان به اندازه کافی قدرتمند است، آنگاه کمک فقط در یک جا یافت می‌شود. این در شخص و کار خداوند عیسی مسیح است. اکنون، مشخصاً به این معنا نیست که ما هیچ کاری انجام نمی‌دهیم. بلکه به این معناست که هر کاری که می‌کنیم، با این اشتیاق است که ابزارهای تیزی در دستان قدرتمند او باشیم. ما وفادارانه معیار والای خدا را در برابر فرزندانمان قرار می‌دهیم، با محبت با انتخابها و کارهای غلطشان رویارو می‌شویم، برای کمک تلاش می‌کنیم که به دلشان بصیرت ببخشیم، ما فروتنانه نسبت به کشمکشهای دل خود صادق هستیم، بارها و بارها درباره فیضی که در عیسی مسیح یافت می‌شود، با آنها صحبت می‌کنیم و الگویی از صبر و بخشش او برای آنها می‌شویم. همه اینها را بارها و بارها انجام می‌دهیم، چون ایمان داریم که نجات‌دهنده در ماست، با ماست و برای ماست و ایمان داریم که او برای فرزندانمان است، چون با فیض خود آنها را در خانواده ایماندار قرار داده است.

ما بیشتر شبیه فرزندانمان هستیم تا برخلاف آنها. این آخرین نکته، مهم و ضروری است. اگر می‌خواهید ابزار خدا در زندگی فرزندانان باشید، باید به خاطر داشته باشید که کشمکشهای پرستشی آنها کشمکشهای شما نیز می‌باشد. شما نیز مانند آنها، محبت به خدا را با میل به چیزی در خلقت معاوضه می‌کنید. شما هم مثل آنها اجازه می‌دهید که چیزهای نیکو در دلتان به چیزهای بد تبدیل گردند، چون به چیزهای حکمرانی‌کننده تبدیل می‌گردند. و شما هم مانند آنها معمولاً نسبت به آنچه در دلتان است، نابینا هستید. بنابراین، شما نیز به همان نجاتی که فرزندانان به آن نیاز دارند، نیازمندید.

وقتی این را می‌پذیرید، از قضاوت‌کننده عادل‌نما بودن دست کشیده و رحیم می‌شوید. شما دیگر چیزهایی مثل این نمی‌گویید: «وقتی همسن تو بودم، هرگز انجام چنین کاری به فکر هم خطور نمی‌کرد.» یا «نمی‌تونم باور کنم که فکر انجام این کار به سرت زده.» یا «نمی‌دونم این چیزها از کجا میاد.» می‌بینید، این واقعاً درست است و ارزش تکرار کردن را دارد، که هیچ‌کس بهتر و مشتاقتر از کسی که قبول کرده که خودش به شدت به فیض نیاز دارد، فیض نمی‌بخشد. چطور است که در تمام کارهایی که با فرزندانان انجام می‌دهید، این دل فروتن و شکرگزار به خاطر فیض را وارد کنید؟

تربیت فرزند یعنی مایل باشید که زمان، استعدادها، انرژی و منابع خود را در نبرد روزانه پرستش به‌عنوان ابزار خدا در زندگی فرزندانان به کار ببرید. این هرگز مربوط به غذا، دوستان، فیسبوک، خانه-کار، زمان خواب، لباسها، قوانین اهل خانه یا جر و بحثهای خواهر و برادرها نیست. این چیزها چالش محسوب می‌شوند، چون جنگی عمیقتر در درون دل فرزندانان در جریان است. هر چالشی در این محدوده‌ها به‌منزله فرصتی است که خدای فیض شگفت‌انگیز به شما عطا کرده تا به‌خاطر فدیة، نجات و تبدیل فرزندانان به مسائل عمیقتر بپردازید. و خدا برای شرکت در این جنگ عمیقتر، چیزهای مورد نیازتان را به شما خواهد بخشید.

## کنترل

اصل: هدف تربیت فرزندان، کنترل رفتار نیست؛ بلکه تغییر قلب و زندگی است.

سپتامبر هر سال یک اتفاق ناراحت‌کننده رخ می‌دهد. هزاران دانش‌جویی ظاهراً مسیحی، دانشگاه‌های شبانه‌روزی را ترک کرده و فرایند ترک ایمانشان را آغاز می‌کنند.

شارون یک برنامه تشویقی برای رفتار خوب طراحی کرده است. هر وقت فرزندان روز خوبی را پشت سر می‌گذارند، ۲۵ سنت در یک شیشه شفاف در آشپزخانه می‌اندازد. وقتی شیشه پر شد، آنها برای صرف شام موردعلاقه‌شان به مک‌دونالد می‌روند.

پسران جیم در بزرگترین اتاق خواب خانه‌شان در حومه شهر بودند، اما ظاهراً با یکدیگر سازگاری نداشتند. جیم با گرفتن یک وام صد هزار دلاری و اضافه کردن بخشی دیگر به خانه‌اش، این مشکل را حل کرد تا پسران نوجوانش بتوانند اتاق خودشان را داشته باشند.

یکی اصطلاح «شام آرام شنبه‌ها» را تنظیم کرده تا حداقل یک روز در هفته بتواند با شوهر و چهار پسرش لذت ببرد، بدون اینکه درگیر هرچ و مرج پر سر و

صدا شود. حالا پسرهای او از شام شنبه‌ها می‌ترسند، چون باید در سکوت مطلق غذا بخورند.

فران و جو برای کارهای روزانه خانه که از فرزندانشان می‌خواهند آنها را انجام دهند، ارزشی پولی در نظر گرفته‌اند. فران در آیینش جدولی درست کرده که کارهایی را که هر کودک انجام داده و مقدار پولی را که جمع کرده، محاسبه کند.

بیل مکان آرامی را در خانه فراهم کرده که از فرزندانش می‌خواهد که هر وقت بی‌احترامی یا نافرمانی کردند، به آنجا رفته و تنها بنشینند. او می‌گوید نه تنها از آنها می‌خواهد که بنشینند و به کارشان فکر کنند، بلکه می‌خواهد از رفتن به آن اتاق بترسند.

سم پسرش را بدون پول تو جیبی به کالج فرستاد. اگر او نیازی دارد یا چیزی می‌خواهد، باید با خانه تماس بگیرد و سم آن پول را به حساب بانکی‌اش واریز می‌کند. سم نه تنها می‌خواهد صرفه‌جو بودن را به پسرش یاد بدهد، بلکه می‌خواهد به دقت مخارجش را کنترل کند.

همه فرزندانش اسمیت گوشی موبایل دارند، اما برنامه آنها، پرداخت به اندازه مصرف است، تا والدینشان بتوانند به راحتی زمانی را که صرف تلفن‌هایشان می‌شود، کنترل کنند.

وقتی فرزندانش مری هنوز به مدرسه ابتدایی می‌رفتند، او ایده «هدیه برای نمره خوب» را ارائه کرد. هر نمره خوب، یک ارزش پولی داشت و هنگامی که فرزندش بیست دلار کسب می‌کرد، می‌توانست به مغازه محبوب یا مغازه آنلاین رفته و خرید کند.

جنی از اینکه فرزندانش همیشه به خاطر کنترل تلویزیون دعوا می‌کردند، خسته شده بود و جدولی برای «استفاده از کنترل تلویزیون» درست کرد که تعیین می‌کرد کنترل چه زمانی در دست چه کسی باشد و نهایتاً آرامش را در اتاق خانوادگی برقرار کند.

جِرد بی‌صبرانه منتظر است که به اندازه کافی بزرگ شود تا از کنترل والدینش و قوانین بی‌پایان آنها خارج شود و تصمیمات خودش را بگیرد.

لیز از لباسهایی که مادرش برایش انتخاب می‌کند، متنفر است و اغلب بعد از ترک خانه، لباسهایش را عوض می‌کند. سیندی در پایان یک روز دیگر از تلاش برای کنترل دستۀ کوچکی که متشکل از سه پسر و یک دختر می‌باشد، خسته است.

یک موضوع مشترک در تمام این تصاویر دیده می‌شود. آیا متوجه شدید؟ این والدین از مناطق مختلف هستند و فرزندانشان سنین متفاوتی دارند، با این وجود هر پدر و مادری در برابر یک عامل تسلیم شده است. همه تلاشهای آنها اشتباه نیست، بلکه کافی نیستند. هر بخش کوچکی از زندگی برای تربیت فرزندان که در بالا شرح دادم، تلاش پدر و مادر برای کنترل رفتار یک کودک یا نتایج آن تلاشها را به تصویر می‌کشد. آیا فرزندانمان باید کنترل شوند؟ قطعاً! آیا کنترل رفتار فرزندان یک هدف کافی برای یک پدر و مادر است؟ قطعاً خیر! در این فصل می‌خواهم موضوع این کتاب را گسترش دهم: شما به‌عنوان پدر و مادر به چیزی بنیادی‌تر از کنترل رفتار فرزندان که خدا به شما سپرده، فراخوانده شده‌اید. در بسیاری از فصلهایی که تا الان خوانده‌اید، به این موضوع اشاره کرده‌ام، اما می‌خواهم در اینجا، به طور کاملتر توجه‌مان را به این موضوع جلب کنیم.

### فرزندانمان چه نیازی دارند

این موضوع را در نظر بگیرید: نیازهای حقیقی فرزندانمان، شرح وظایف شما را به‌عنوان پدر و مادر شکل می‌دهد. کاری که به‌عنوان پدر و مادر انجام می‌دهید، نباید توسط ارزشهای فرهنگ پیرامونتان شکل بگیرد. کاری که به‌عنوان پدر و مادر انجام می‌دهید، نباید توسط واکنشهای شما نسبت به نحوه تربیت خودتان شکل بگیرد. کاری که به‌عنوان پدر یا مادر انجام می‌دهید، نباید توسط رویاهای شما درباره فرزندانمان شکل بگیرد. کاری که به‌عنوان پدر و مادر انجام می‌دهید، نباید توسط پستی و بلندیهای عاطفی شما شکل بگیرد. تربیت فرزندانمان باید توسط آنچه خدا در مورد نیازهای هر انسانی می‌گوید، شکل بگیرد. موارد زیر، فهرست نیازهای اساسی بشر است، اما این چیزی است که می‌خواهم در این فهرست به آن توجه کنید: نه تنها اینها چیزهایی هستند که باید تربیت فرزندانمان را شکل دهند، بلکه چیزهایی هستند که خداوند وعده می‌دهد و برای هر یک از فرزندانمان انجام می‌دهد. نیازهایی را که خدا به‌عنوان

پدر آسمانی‌تان از آنها آگاه است، شما را فراخوانده که آنها را در زندگی فرزندان‌تان به‌عنوان نماینده‌ او فراهم کنید.

اینها چیزهایی هستند که هر پدر و مادری باید هر روزه متعهد شود که با محبت، صبورانه و وفادارانه به فرزندان‌ش بدهد. اینها اساساً مهمتر از بسیاری از چیزهایی هستند که خواهان توجه ما هستند، برنامه ما را اشغال می‌کنند و انرژی‌مان را به‌عنوان پدر یا مادر می‌گیرند. اگر خدا این وعده‌ها را به شما می‌دهد، او می‌داند که به آنها نیاز دارید و نمی‌توانید به طور مستقل آنها را فراهم کنید. و اگر این در مورد شما صحت دارد، برای فرزندان‌تان نیز صادق است، بنابراین، خدا ما را فراخوانده تا نماینده او برای رساندن این چیزهای نیکو به زندگی فرزندان‌مان باشیم.

خدا شما را فرامی‌خواند تا هر روز فرزندان‌تان را کنترل کنید که به طور منظم این چیزها را برای آنها فراهم کنید. شما باید شریعت خدا و قوانین خانه را به آنها بدهید، قوانینی که این شریعت را در زندگی روزمره به کار می‌برد. باید دائماً به آنها چیزهای درست و نحوه درست زندگی کردن را بیاموزید. باید بارها و بارها مداخله کنید و از فرزندان‌تان در برابر خودشان محافظت کنید. باید آنها را برای یک زندگی خوب در این دنیای درهم شکسته آماده کنید. باید روزهایشان را سازماندهی کنید و به آنها بیاموزید که چطور برای آینده خود سرمایه‌گذاری کنند. باید به آنها حکمت ببخشید و به آنها تعلیم دهید که زندگی حکیمانه چگونه است. هرگاه اشتباه می‌کنند، بایستی با آنان رویارو شوید. باید در مواجهه با ترمردشان، آنها را تأدیب کنید. برای انجام این کارها باید کنترل امور را به دست گرفته و وفادارانه بر فرزندان‌تان تسلط داشته باشید. اما حتی اگر وفادارانه تمام این کارها را انجام دادید، هنوز کافی نیست.

گیج شده‌اید؟ خب، فهرست نیازها را که به همراه عبارات زیر ارائه شده، به دقت بخوانید.

#### هدایت

- "بی‌نقشه، لشکر شکست می‌خورد، اما از کثرت مشاوران، پیروزی حاصل می‌شود." (امثال ۱۱:۱۴)
- "براستی که صخره و دژ من تویی، پس به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری کن." (مزمور ۳۱:۳)

### حفاظت

- "همچون پرندگان در پرواز، خداوند لشکرها از اورشلیم حفاظت خواهد کرد. او از آن محافظت کرده، رهایی‌اش خواهد بخشید؛ و از آن درگذشته، رستگارش خواهد ساخت." (اشعیا ۳۱:۵)
- "آن که در مخفیگاه آن متعال قرار گزیند، زیر سایهٔ قادر مطلق به سر خواهد برد." (مزمور ۹۱:۱)

### راهنمایی

- "خداوند نیکو و راست است؛ از این رو، راه را بر گمراهان می‌نماید." (مزمور ۲۵:۸)
- "خداوند لشکرها، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: ... آیا عبرت نمی‌گیرید و به کلام من گوش فرا نمی‌دهید؟" (ارمیا ۳۵:۱۳)

### حکمت

- "اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد." (یعقوب ۱:۵)
- "از اوست که شما در مسیح عیسی هستید، که از جانب خدا برای ما حکمت شده است..." (اول قرنتیان ۱:۳۰)

### اقتدار

- "هر کس باید تسلیم قدرتهای حاکم باشد، زیرا هیچ قدرتی جز از سوی خدا نیست. قدرتهایی که وجود دارند، از جانب خدا مقرر شده‌اند." (رومیان ۱۳:۱)
- "آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است.»" (متی ۲۸:۱۸)

### قوانین

- "شریعت خداوند کامل است، و جان را احیا می‌کند. شهادت خداوند امین است، و ساده‌لوحان را حکیم می‌گرداند." (مزمور ۱۹:۷)
- "ولی تو نزدیک هستی، ای خداوند؛ و جملهٔ فرامین تو راست است." (مزمور ۱۱۹:۱۵۱)

*ساختار*

- "زیرا فکریایی را که برای شما دارم می‌دانم، که فکریهای سعادت‌مندی است و نه تیره‌بختی، تا به شما امید بخشم و آینده‌ای عطا کنم؛ این است فرمودهٔ خداوند." (ارمیا ۱۱:۲۹)
- "اما نقشه‌های خداوند جاودانه پابرجاست، و تدبیرهای دلش در همهٔ نسلها." (مزمور ۱۱:۳۳)

*آمادگی*

- "دل آدمی به راههایش می‌اندیشد، اما خداوند است که قدمهایش را استوار می‌سازد." (امثال ۹:۱۶)
- "قدرت الهی او هرآنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است." (دوم پطرس ۱:۳)

*درک و فهم*

- "از همهٔ آموزگارانم خردمندتر گشته‌ام، زیرا که در شهادت تو تأمل می‌کنم." (مزمور ۹۹:۱۱۹)
- "باز شدن کلام تو نور می‌بخشد، و ساده‌لوحان را فهیم می‌گرداند." (مزمور ۱۱۹:۱۳۰)

*رویارویی*

- "آیا آن که قومها را تأدیب می‌کند، توبیخ نمی‌نماید؟ و آن که آدمی را تعلیم می‌دهد...". (مزمور ۱۰:۹۴)
- "بلکه هر روز، تا آن زمان که هنوز 'امروز' خوانده می‌شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما در اثر فریب گناه، سختدل نشود." (عبرانیان ۱۳:۳)

*تأدیب*

- "پس در دل خود بدانید همان‌گونه که مردی فرزندش را تأدیب می‌کند، بیهوه خدایان نیز شما را تأدیب می‌نماید." (تثنیه ۵:۸)
- "زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، و هر فرزند خود را که می‌پذیرد، تنبیه می‌نماید." (عبرانیان ۶:۱۲)

*هشدار*

- "بدیشان گفت: «همهٔ سخنانی را که من امروز بدانها به شما هشدار



- می‌دهم، در دل جای دهید، تا بتوانید به فرزندانان نیز فرمان دهید که کلمات این شریعت را به دقت به جای آورند.» (تثنیه ۴۶:۳۲)
- "خدمتگزارت نیز از آنها هشدار می‌یابد، و در حفظشان پاداشی عظیم است." (مزمور ۱۱:۱۹)

#### محبت

- "یهوه، یهوه، خدای رحیم و فیاض، دیر خشم، و آکنده از محبت و وفا." (خروج ۶:۳۴)
- "زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد... (یوحنا ۱۶:۳)

#### بخشش

- "اما آمرزش نزد توست، تا ترس تو در دلها باشد." (مزمور ۴:۱۳۰)
- "چنانکه خداوند شما را بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشایید." (کولسیان ۳:۱۳)

#### امنیت

- "ایشان را امنیت می‌بخشد، و بر آن تکیه می‌کنند، اما چشمان او بر راهپیشان است." (ایوب ۲۳:۲۴)
- "خداوند، تو ایشان را نگاه خواهی داشت؛ تو ما را از چنین مردمان، جاودانه حفظ خواهی کرد." (مزمور ۷:۱۲)

این فهرست را مجدداً بخوانید و از خودتان بپرسید که چه چیزی کم است. درست است، این فهرست شگفت‌انگیز چیزهایی است که همه به آن نیاز دارند و اگر مطمئن شوید که فرزندانان این چیزها را دارند، این بسیار خوب است. اما این فهرست کامل نیست. خدا همه این چیزها را به شما وعده می‌دهد، اما اگر همه آنها را داشته باشید، به‌عنوان پدر آسمانی‌تان راضی نمی‌شود. کنترل فرزندانان برای اینکه بتوانید این چیزها را به آنها بدهید، و بدین ترتیب، رفتارشان را شکل دهید، کافی نیست. خدایی که شما را برای این تکلیف فراخوانده، وعده‌های بیشتری به شما می‌دهد و شما را به چیزهای بیشتری فراخوانده است. در واقع، نیاز کودکانان به این چیزها، در نیازی عمیقتر و بنیادی‌تر ریشه دارد. خدا شما را به چیزی بیش از جنگیدن برای کنترل فرا می‌خواند. او شما را برای شرکت در جنگی فرا می‌خواند که از همه جنگها مهمتر است. این جنگ، نمایش اصلی

داستان فدیة است که موضوع اصلی کلام خداست. او از شما می‌خواهد که بر این خط مقدم تمرکز کنید. او از شما می‌خواهد که درک کنید همهٔ موارد خوب و ضروری دیگر که تلاش می‌کنید برای فرزندان تان تدارک ببینید، هدف تربیت فرزندان تان نیست، بلکه ابزاری برای هدفی بزرگتر است. او شما را فرا می‌خواند که به اندازهٔ او با غیرت به این نیاز عمیقتر متعهد باشید تا حواستان پرت نشود و از مسیر منحرف نشوید، و به کار ناتمام راضی نشوید.

او شما را به کاری مهمتر از هر کار دیگر فراخوانده، و با شما خواهد بود و برای هر نیازتان تدارک خواهد دید. او شما را فرا می‌خواند که وفادارانه کنترل را به دست گیرید، اما هرگز به این کنترل راضی نشوید. فرزندان عزیز شما به شدت به کنترل شما در تربیت نیاز دارند، اما اگر این تنها چیزی باشد که به آنها می‌دهید، آنها به افراد مورد نظر خدا تبدیل نخواهند شد.

### نیاز عمیق‌تر هر فرزند

اگر به دقت مراقب فرزندان تان باشید و به چیزهایی فکر نکنید که باید به‌عنوان والدینشان با آنها برخورد کنید، به این نتیجه خواهید رسید که آنها به چیزی بیش از کنترل دقیق در تربیت فرزندان نیاز دارند، زیرا مشکلی در درونشان ایجاد شده است. مشکل فقط این نیست که آنها انتخابهای احمقانه می‌کنند، یا دائماً با شما جر و بحث می‌کنند، یا با یکدیگر بدرفتاری می‌کنند، یا پرتوقع و حق به جانب هستند، یا طوری رفتار می‌کنند که انگار حکمت دارند، در حالی که آن را ندارند، یا اقتدار شما را مورد سؤال قرار می‌دهند، یا «نه» گفتن را طبیعی‌تر از «بله» گفتن می‌دانند، یا به‌طور هراس‌آوری به سوی دنیا جذب شده‌اند، یا ظاهراً به امور خداوند علاقه‌ای ندارند، یا وقتی چیزی مطابق میل آنها پیش نرود، اخم می‌کنند، یا تا وقتی به خواستهٔ خود نرسند، خوشحال نمی‌شوند. مشکل این است که همهٔ این چیزها علایم لحظه به لحظهٔ نیازی عمیق، پایدار و گریزناپذیر است که با آن به دنیا آمده‌اند. و مهم نیست که چقدر در کنترل انتخابها و رفتارشان موفق هستید، کنترل شما نمی‌تواند آنها را از این نیاز عمیقتر رهایی دهد و قادر به انجام این کار نخواهد بود.

برای درک درست این نیاز و تأثیر سازنده‌ای که باید بر تربیت فرزندان تان داشته باشد، به جایی بهتر از مزمور ۵۱ نمی‌توان رجوع کرد.

خدایا، بر حسب محبت خود  
مرا فیض عطا فرما!

بر حسب رحمت بیکران خویش  
نافرمانیهایم را محو ساز.  
مرا از تقصیرم به تمامی شستشو ده،  
و از گناهم مرا طاهر کن!

زیرا من از نافرمانیهای خویش آگاهم،  
و گناهم همیشه در نظر من است.  
به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام،  
و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده‌ام.  
از این رو چون سخن می‌گویی، بر حقی،  
و چون داوری می‌کنی، بی‌عیبی!  
براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام،  
و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد!  
اینک به راستی در قلب مشتاقی،  
و در باطنم، مرا حکمت می‌آموزی.

با زوفا پاکم کن که طاهر خواهم شد،  
شستشویم کن که از برف سفیدتر خواهم شد.  
شادی و سرور را به من بشنوان،  
بگذار استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید.

روی خود را از گناهانم بپوشان،  
و تقصیرهایم را به تمامی محو ساز.  
خدایا، دلی طاهر در من بیافرین،  
و روحی استوار در من تازه بساز.  
مرا از حضور خود به دور مَبِیْفکن،  
و روح قدوس خود را از من مگیر.  
شادی نجات خود را به من بازده،  
و به روحی راغب حمایتم فرما.

آنگاه راههای تو را به عاصیان خواهم آموخت،  
و گناهکاران نزد تو باز خواهند گشت.  
خدایا، لکهٔ خون را از وجود من پاک کن  
ای خدایی که خدای نجات من هستی،

و زبانم عدالت نجاتبخش تو را شادمانه خواهد سراييد.  
 خداوندگارا، لبانم بگشا،  
 تا دهانم ستایش تو را بیان کند.  
 تو به قربانی رغبت نداری، وگرنه می‌آوردم؛  
 تو از قربانی تمام‌سوز خرسند نمی‌شوی.  
 قربانیهای پسندیدهٔ خدا روح شکسته است؛  
 خدایا، دل شکسته و توبه‌کار را خوار نخواهی شمرد.  
 خدایا، به خشنودی خود بر صهیون احسان فرما؛  
 دیوارهای اورشلیم را بنا کن.  
 آنگاه از قربانیهای شایسته خشنود خواهی شد؛  
 از قربانیهای تمام‌سوز و قربانیهای کامل.  
 آنگاه بر مذبح تو گوساله‌ها تقدیم خواهند کرد.

این مزمور برای درک عمیقترین نیاز فرزندانان مطالب بسیار مفیدی دارد که به نظرم می‌توانید فقط بر اساس این، یک کتاب کامل دربارهٔ تربیت فرزندان بنویسید. کاربردهای اعترافات داوود و استدعاهای او، برنامه‌ای کاملاً جدید را برای آنچه خدا ما را در زندگی فرزندانمان به انجام آن فراخوانده، تنظیم می‌کند. وقتی مفاهیم این مزمور را برای درک تکلیف تربیت فرزندان بررسی می‌کنم، می‌خواهم به اعتراف داوود توجه کنید. او نمی‌گوید: «من خرابکاری کردم و متأسفم». به هیچ عنوان. داوود عمیقاً آگاه است که مشککش فراتر از مشکل رفتاری است. وقتی مزمور ۵۱ را می‌خوانید، با حقیقتی برخورد می‌کنید که در اعتراف مشخص و واقعی داوود به گناهانش می‌باشد و این فریاد کمک در نزد خدا برای مسألهٔ اخلاقی عمیقتر می‌باشد. اجازه بدهید از این مزمور، شش تنظیم برنامه را برای کارتان به‌عنوان پدر و مادر ارائه دهم.

۱. فرزندانان باید گناهشان را ببینند،

تا برای دریافت رحمت خدا فریاد برآورند

مزمور ۵۱ با فریادی آغاز می‌شود که باید از همهٔ انسانها شنیده شود، اما متأسفانه از میلیاردها نفر شنیده نمی‌شود. شما فقط زمانی اینطور فریاد برمی‌آورید که به جایی رسیده باشید که تصدیق کنید بزرگترین خطر زندگی‌تان در درونتان است، نه در بیرون، و به همین دلیل به کمک خدا و مددکارانی که او در زندگی‌تان گذاشته،

شدیداً نیاز دارید. برای یک پدر و مادر، عملکردی مهمتر از این وجود ندارد: با محبت و صبورانه فرزندانمان را به جایی برسانیم که آنها نیز در طلب رحمت خدا فریاد برآورند. فریاد برآوردن برای رحمت خدا فقط زمانی اتفاق می‌افتد که به گناهی که در شماسست، اعتراف کرده باشید، گناهی که نمی‌توانید خود را از آن خلاص کنید. فرزندی که با فروتنی و با میل خود به گناهشان اعتراف می‌کنند، نه تنها از خدا یاری می‌جویند، بلکه در برابر کمک، هدایت، اصلاح و راهنمایی والدینشان نیز مقاومت نمی‌کنند. چقدر باعث تأسف خواهد بود که با موفقیت رفتار پسر یا دخترتان را کنترل یا مدیریت کنید، اما آنها در حالی خانه شما را ترک کنند که هرگز به گناه دلشان و نیاز شدیدشان به رحمت خدا اعتراف نکنند؟

چه می‌شود اگر فرزندانمان از تحصیلات خوبی برخوردار شوند و شغل خوبی به دست آورده باشند، سالم، موفق و محبوب باشند، اما نسبت به گناهانشان آگاه نبوده و تشنه رحمت نباشند؟ شاید فریاد داوود برای رحمت، ما را به‌عنوان والدین مسیحی با این مسأله مواجه کند که مشکلمان این نیست که معیاربالایی برای تربیت فرزندان داریم و انتظارات بیش از حدی از فرزندانمان داریم. من فکر می‌کنم ما معیار پایینی داریم و به موفقیت افقی بسنده می‌کنیم، در حالی که خدا ما را فراخوانده که نمایندگان تغییر اساسی در دل و زندگی باشیم.

۲. فرزندانمان باید ماهیت گناه را درک کنند،

تا خطر آن را کوچک نشمارند (آیات ۱-۳)

این موضوع را باید در نظر داشته باشید. صحبت با فرزندانمان درباره گناهشان، یک چیز منفی و محکوم‌کننده نیست. اینطور به آن فکر کنید: همه والدین با محبت باید درباره خطراتی که در پیرامون فرزندانمان است به آنها هشدار دهند، خطراتی که باید از آنها آگاه بوده و دوری کنند. شما این کار را می‌کنید، چون عاشق کودکانتان هستید و می‌خواهید از آنها در برابر چیزهایی که می‌توانند به آنها صدمه بزنند، محافظت کنید. در زندگی یک کودک چیزی خطرناکتر از گناه خودش نیست. آگاهی از این موضوع و قدرت ویرانگر آن، چیز خوب و محبت‌آمیزی است.

مهم است که درک کنید، فرزندانمان با دیدن گناهشان یا اعتراف به کشش و جاذبه آن به دنیا نمی‌آیند. این وظیفه شما به‌عنوان یک پدر و مادر است. در اینجا دوباره مزمور ۵۱ به طرز باورنکردنی مفید است، زیرا سه کلمه‌ای که داوود برای گناه به کار می‌برد، به‌طور زنده، خطر مخرب آن برای زندگی را به تصویر می‌کشد. اساسی‌ترین کلمه‌ای که داوود برای این شکستگی عمیق دل بکار

می‌برد، گناه است. گناه بدین معناست که فرزندان با تمام استعدادها، توانایی‌ها و تلاش‌های طبیعی‌شان، دائماً مطابق معیار خدا عمل نخواهند کرد. این همچون تیر و کمان نیست که فرزندان نشانه بگیرند و به هدف خدا نزنند. بلکه آنها هدف می‌گیرند، کمان را می‌کشند و شلیک می‌کنند و هیچ کدام از تیرها به هدف نمی‌خورند. حتی یک تیر هم به حلقه بیرونی هدف نمی‌خورد. همه تیرها یکی یکی روی زمین می‌افتند و به هدف مورد نظر خدا برخورد نمی‌کنند. گناه به این معناست که فرزندان ما به تنهایی قادر نیستند مطابق فرمان و حکم خدا زندگی کنند. هیچ کنترلی در تربیت فرزندان، هیچ نظام آموزشی و موفقیت شخصی، این قابلیت را به آنها نخواهد داد. آنها به مداخله الهی نیاز دارند.

کلمه دومی که داوود استفاده می‌کند، *تقصیرکار* است. *تقصیرکار* یعنی ناپاکی اخلاقی. در نظر گرفتن این موضوع که فرزندان ما با ناپاکی درونی به این دنیا می‌آیند، باعث دلشکستگی می‌شود، اما این یک حقیقت کتاب مقدسی است. این به چه معناست؟ ناپاکی اخلاقی یعنی آنها به طور طبیعی جذب چیزهایی می‌شوند که خدا نادرست می‌داند و به همین دلیل، مستعد وسوسه‌های بی‌شماری هستند که هر روزه از آنها استقبال می‌کنند. مشکل فرزندانمان عمیقتر از این است که آنها والدینی ناکامل، یا خواهر و برادرانی خودخواه یا دوستانی بدجنس دارند، یا در دنیای درهم شکسته زندگی می‌کنند. مشکلشان این است که با آسیب‌پذیری در برابر وسوسه و جذب شدن به سوی چیز نادرست، وارد این شرایط می‌شوند. اگر به دقت نگاه کنید، خواهید دید که این جذب شدن و آسیب‌پذیری تقریباً هر روز در فرزندان عمل می‌کند.

آخرین کلمه‌ای که داوود برای توصیف گناه استفاده می‌کند، *نافرمانی* است. گناه، فقط فرزندانمان را ناتوان نمی‌کند، و فقط آنها را آسیب‌پذیر نمی‌سازد. بلکه گناه باعث می‌شود که فرزندانمان طغیان ورزند. نافرمانی یعنی آگاهانه و به طور ارادی، حریم‌های خدا را زیر پا بگذاریم. مثل این است که علامت «پارک ممنوع» را ببینیم ولی به هر حال در آنجا پارک کنیم. یعنی علامت «عبور ممنوع» را ببینیم و از حصار بالا رفته و در هر صورت وارد شویم. همانطور که قبلاً نوشتیم، شاید پذیرش این سخت باشد، اما فرزندانمان طغیانگران طبیعی بر ضد اقتدار (خدا و ما) هستند و با تمایل طبیعی می‌خواهند حریم‌هایی را که برایشان تعیین شده، زیر پا بگذارند. آنها معمولاً کم کم به مرز نزدیکتر خواهند شد و در نهایت

از آن عبور می‌کنند تا احساس موقت خودمختاری را تجربه کنند. کشمکش ما با فرزندانمان فقط این نیست که آنها نادان هستند و به راهنمایی نیاز دارند. اگر تنها چیزی که فرزندانمان نیاز داشتند، راهنمایی خوب برای زندگی مطابق طرح و نقشه خدا بود، پس باز هم تکرار می‌کنم، زندگی، مرگ و رستاخیز عیسی ضروری نمی‌بود. آنها به این مداخله الهی نیاز دارند، چون به طور طبیعی برضد هرگونه اقتداری، غیر از اقتدار خودشان طغیان می‌ورزند. این را در دخترچه‌ای می‌بینید که نه گفتن به مادرش را راحت‌تر از بله گفتن می‌داند، یا نوجوانی که هرگاه از او می‌خواهند کاری را انجام دهد، هر کاری که باشد، بلااستثناء جر و بحث می‌کند. اگر فرزندانمان باید به جایی برسند که از گناه درونشان بترسند و طالب کمک خدا و شما باشند، باید از کشش و جاذبه گناه آگاه شوند. این سه کلمه خطر گناه را نشان می‌دهند و اینکه چقدر مهم است فرزندانمان بپذیرند که گناه در دلشان ساکن است.

۳. فرزندانمان باید درک کنند که آنها با والدینشان مشکل ندارند، بلکه با خدا مشکل دارند (آیه ۴).

مردی که مرتکب زنا و قتل شده، تقریباً عجیب به نظر می‌رسد که بگوید این گناه برضد خدا و فقط خدا بوده است. اما این حقیقت که داوود چنین چیزی را می‌گوید، بدین معناست که او نه تنها کشش و جاذبه کارش را درک می‌کند، بلکه وخامت وضعیت دلش را هم که سبب انجام آن شده، درک می‌کند. فرزندان ما هم باید این را درک کنند. همه گناهان عمودی هستند. هر گناهی، مشتی بر صورت خداست. هر گناهی، اشتیاق برای برداشتن خدا از تخت سلطنتش و نشستن در جایگاه اوست. هر بار فرزندانمان گناه می‌کنند، به خودشان می‌گویند که از خدا باهوشتر هستند، بهتر می‌دانند و می‌توانند قوانین خودشان را بنویسند. هر گناهی به معنای اظهار استقلال از خداست. هر گناهی فرزندانمان را در مرکز دنیا قرار می‌دهد و همه مسائل زندگی را مربوط به آنها می‌داند. می‌بینید، فرزندان ما خلق شده‌اند که برای خدا زیست کنند، زندگی‌شان را به او تقدیم کنند، با اشتیاق، حریمهای او را رعایت کنند و برای جلال او کار کنند. گناه یعنی نمی‌خواهید برای جلال دیگری زندگی کنید. این یعنی پسران و دخترانمان، زندگی‌شان را به خواسته‌ها، احساسات و شادی خودشان محدود می‌کنند. هیچ گناهی کاملاً افقی نیست. وقتی فرزندانمان به شما بی‌احترامی می‌کنند، به خدا بی‌حرمتی می‌کنند، زیرا خدا به آنها فرمان داده که به والدینشان

احترام بگذارند. وقتی فرزندان با یکدیگر دعوا می‌کنند، آنها با خدا می‌جنگند، زیرا خدا آنها را به زندگی در صلح با دیگران دعوت کرده است. وقتی یک پسر نوجوان، دختری را حامله می‌کند، تخطی اخلاقی او بر ضد خداست، خدایی که به او فرمان داده از بدن دیگران برای لذت خودخواهانه‌اش استفاده نکند. شما به‌عنوان پدر و مادر همواره باید عمودی بودن اشتباهی را که فرزندان مرتکب می‌شوند، در نظر داشته باشید و آن را به‌صورت شخصی برداشت نکنید. بلکه باید به آنها کمک کنید که درک کنند برای خدا خلق شده‌اند، تا اراده او را انجام دهند و به‌همین دلیل، هر اشتباهی که می‌کنند، برضد خداست.

۴. فرزندان شما باید درک کنند که گناه مشکلی در ماهیت انسان است

که سبب مشکلات رفتاری می‌گردد (آیه ۵)

وقتی داوود می‌گوید: «براستی که تقصیرکار زاده شده‌ام، و گناهکار، از زمانی که مادرم به من آبستن شد»، اومی‌گوید بزرگترین مشکل من مربوط به شرایط، جغرافیایی و روابط نیست. نه، بزرگترین مشکل ماهیت من است. من گناهکار به دنیا آمدم. من این‌گونه پا به جهان گذاشتم. درک این نکته برای شما و فرزندان بسیار مهم و ارزشمند است. اینکه فقط بگوییم فرزندان گناه می‌کنند، کافی نیست. شما و آنها باید تشخیص بدهید که آنها گناهکار هستند. گناه در وهله نخست، رفتار بد نیست؛ بلکه وضعیتی است که به رفتار بد می‌انجامد. گناهکار نمی‌تواند به‌سادگی به خودش بگوید: «فردا دیگر گناه نمی‌کنم» و واقعاً آن را عملی کند.

محبت به فرزندان این است که به آنها کمک کنید تا درک کنند که اعتراف به اینکه گاهی اوقات خطا می‌کنند، کافی نیست. آنها باید به جایی برسند که اعتراف کنند خطا در درونشان ساکن است و به همین دلیل، شدیداً به رحمت نجات‌بخش، بخشاینده، تبدیل‌کننده و رهایی‌بخش خدایان نیاز دارند.

۵. فرزندان شما باید درک کنند که چون گناه مشکل مربوط به دل است،

تنها راه حل یک دل تازه است (آیه ۱۰)

شما می‌دانید که وقتی یک نفر برای دریافت دلی تازه فریاد برمی‌آورد، به این درک رسیده که گناه، بزرگترین نیازشان، چیست. تنها راه حل برای بیماری عفونی کننده گناه در دل فرزندانمان، یک پیوند قلب الهی است. به همین دلیل، عیسی مایل بود به این جهان بیاید و تحت سلطه این دنیای سقوط کرده قرار گیرد؛ به همین



دلیل مایل بود بی‌رحمی صلیب را تحمل کند، و به همین دلیل باید از قبرش بیرون می‌آمد، تا بتواند چیزی را که همه ما نیاز داریم به ما و فرزندانمان بدهد: دلی تازه. فرزندان ما بیش از آنکه به مدیریت نیاز داشته باشند، به رهایی نیاز دارند. بیش از اینکه به تعلیم نیاز داشته باشند، به جراحی الهی نیاز دارند. و تشخیص این نیاز برای شما کافی نیست؛ آنها هم باید آن را درک کنند، در غیر این صورت در برابر کمک شما مقاومت خواهند کرد و نیازشان به یاری خدا را نخواهند پذیرفت.

۶. فرزندان شما باید یاد بگیرند که به سوی تنها مکان امید بشتابند:

*فیض بخشاینده خدا (آیه ۱۴)*

من این را در جای دیگری نوشته‌ام، اما باید در اینجا هم مطرح شود: درگاه امید، ناامیدی است. تا زمانی که فرزندان از خودشان، حکمتشان، قوتشان و پارسایی‌شان دست نکشند، برای دریافت رحمت خدا فریاد برنخواهند آورد. تا زمانی که امیدی را حفظ می‌کنند که می‌توانند بدون کمک شما یا خدا داشته باشند، گناه درونشان را انکار خواهند کرد و زندگی را در دستان خود خواهند گرفت. فردی که طالب بخشش است، اعتراف می‌کند که او کنترل نمی‌کند، زندگی او به خودش تعلق ندارد، به حریم خدا تجاوز کرده و قادر نیست به مسیر دستیابی به لطف خدا بازگردد. سپس، در ناامیدی خود، به تنها مکان امید می‌شتابد: دستان بخشاینده و احیاکننده فدیهدهنده.

تربیت فرزند یعنی توسط خدا مورد استفاده قرار گیرید تا فرزندان را به آن جایگاه سالم و تبدیل‌کننده دل در ناامیدی شخصی برسانید. این فرایند محکومیت نیست، بلکه فرایند رهایی صبورانه و محبت‌آمیز است. آیا شما این نجات را برای فرزندان نمی‌خواهید؟

شما فراخوانده شده‌اید که از هر فرصتی که خدا به شما خواهد داد، استفاده کنید تا فرزندان را از خطر مرگبار گناهی که در درونشان است، آگاه کنید. شما این کار را با آزدگی یا بی‌صبری انجام نمی‌دهید، بلکه با فیض و تصدیق اینکه شما هم مانند آنها هستید، یعنی کسی که به رحمت خدا نیاز دارد. اشاره به گناه دیگران با عدالت شخصی، هرگز کمکی نمی‌کند؛ این توهین‌آمیز و خودپسندانه است و دل فرزندان را می‌بندد. از خدا بخواهید که به شما فیض عطا کند تا به نزد آنها رفته و درباره گناهشان صحبت کنید، به‌عنوان شخصی که بیشتر به‌خاطر گناه در درون خودتان اندوهگین هستید تا گناهی که در درون آنهاست. وقتی

اینطور عمل می‌کنید، لطافت و فروتنی شما، به کارگاهی برای خدا تبدیل می‌گردد تا کاری را در زندگی فرزندتان انجام دهد که شما نمی‌توانید انجام دهید.

## آرامی یافتن

اصل: تنها با آرامی یافتن در حضور و فیض خدا، پدر یا مادری شاد و صبور خواهید بود.

اگر با صبوری کشمکش دارید، شاد بودن برایتان دشوار است، و گاهی اوقات از مواجهه با یک روز دیگر در تربیت فرزندان می‌ترسید، آیا این می‌تواند بدین خاطر باشد که کشمکش شما برای ملایم و مهربان بودن نسبت به فرزندان، در این حقیقت ریشه دارد که بارتان بسیار سنگین و طاقت فرساست؟ آیا ممکن است در تلاش برای اینکه ابزار فیض در زندگی فرزندان باشند، از منابع شگفت‌انگیز فیض که هدیه پدر به همه فرزندان می‌باشد، غافل شده‌اید؟ شاید در تلاشتان برای اینکه توسط خدا مورد استفاده قرار گیرید تا فرزندان را پرورش دهید که مفهوم آرامی یافتن در حکمت و فیض او را بدانند، فراموش کرده‌اید که خودتان چگونه آرامی یابید.

وقتی به سراسر دنیا پرواز می‌کنم تا کنفرانسهای تربیت فرزندان را رهبری کنم، همواره با والدین خسته و دلسرد ملاقات می‌کنم. در واقع، بسیاری از آنها نزد من اعتراف کرده‌اند که از شرکت در یک کنفرانس دیگر در زمینه تربیت فرزندان می‌ترسیدند، چون فکر می‌کردند دوباره تمام چیزهایی را به آنها خواهند گفت که آنها انجام نمی‌دهند و باعث خواهند شد که در این آخر هفته احساس

شکست و تقصیر بکنند. مادران بسیاری را داشتم که نزد من اعتراف کردند که به پایان خط رسیده‌اند. پدرانی را داشتم که از من پرسیده‌اند با خشمشان چه کار کنند. والدین بسیاری را داشتم که می‌گویند آنها می‌دانند که حرفهایی را می‌زنند یا کارهایی را می‌کنند که نباید بکنند، اما نمی‌دانند چطور آن را متوقف سازند.

لیدیا گفت: «در آغاز روز به خودم می‌گویم امروز عملکرد بهتری خواهم داشت، اما در پایان روز، دوباره سر آنها فریاد می‌زنم.» جیسون گفت: «فقط می‌شنوم که پسر نوجوانم دوباره بهانه‌گیری را آغاز می‌کند و عصبانی می‌شوم.»

مارج گفت: «من تمام کتابهای خوب در زمینه تربیت فرزندان را خوانده‌ام، اما هیچ کدام از آنها به من کمکی نکرده است.» سو گفت: «چطور ممکن است یک پسر سه ساله چنین قدرتی را برای دیوانه کردن من داشته باشد؟»

جینی گفت: «من با خستگی به رختخواب می‌روم، با خستگی بیدار می‌شوم. شادی زیادی ندارم.»

فرانک گفت: «ما آخر هفته گذشته بیرون رفتیم، چون هر دوی ما به خاطر چهار پسرمان به آخر خط رسیده بودیم.»

سم گفت: «ما به خاطر بچه‌دار شدن خیلی هیجان‌زده بودیم، اما این هیجان خیلی وقت پیش از بین رفت.»

شارون گفت: «همیشه احساس می‌کنم برای انجام تمام وظایف مربوط به تربیت فرزندان همه چیزهای لازم را ندارم.»

جودی گفت: «همیشه احساس می‌کنم فقط به استراحت نیاز دارم، اما برای یک پدر و مادر هیچ استراحتی نیست.»

خستگی، دلسردی، بار زیاد و از پا درآمدن. من فکر می‌کنم این وضعیت را والدین مسیحی بسیاری تجربه می‌کنند، بیش از آن که فکرش را بکنیم. و ما با خستگی و دلسردی، بسیار مستعد این هستیم که گفتار و اعمالی را داشته باشیم که نه تنها برای فرزندانمان مفید نیستند، بلکه بار بی‌کفایتی را که در خودمان داریم، افزایش می‌دهد. ما گاه گاهی به کاری که انجام می‌دهیم، فکر می‌کنیم و ناراحت می‌شویم که به آن کسی تبدیل شده‌ایم که مصمم بودیم چنین کسی نشویم و کاری را انجام داده‌ایم که با خودمان می‌گفتیم که هرگز آن

را انجام خواهیم داد.

در اینجا نزدیک به پایان این کتاب می‌خواهم خبر خوشی را به شما بدهم. دعای من این است که این خبر نه تنها بار شما را بردارد، بلکه مأموریتی را که خدا به‌عنوان پدر یا مادر به شما داده، روشن و ساده کند. خدا هرگز از شما نخواهد خواست که واقعیت کشمکش روزانه و لحظه به لحظه خود در تربیت فرزندان را انکار کنید. او هرگز از شما نخواهد خواست که دشواری پرورش فرزندان خداترس، دوستدار و خادم خدا را در این دنیایی که شدیداً درهم شکسته، کوچک بشمارید. او هرگز از شما نخواهد خواست که طوری رفتار کنید که انگار عملکرد خوبی دارید، در حالی که چنین نیست. او هرگز از شما نخواهد خواست که طغیان فرزندان و کشمکش خود در برخورد درست با آن را توجیه کنید. ایمان کتاب مقدسی هرگز از شما نمی‌خواهد که واقعیت را انکار کنید؛ بلکه از شما می‌خواهد به تمام واقعیت‌های آزاردهنده زندگی‌تان از منظر جلال و فیض مهیب فدیة‌دهنده‌تان نگاه کنید. و به‌عنوان پدر و مادر، بسیار مهم است که درک کنید فقط زمانی مشکلات و کشمکش‌های روزمره خود را به‌درستی درک خواهید کرد که با به یاد داشتن عظمت کسی که شما را به این نقش گماشته، به آنها بنگرید.

می‌بینید، اگر با فروتنی با واقعیت نیاز فرزندان و نحوه تقلایان به‌عنوان پدر و مادر مواجه شوید، اما جلال بی‌حد و حصر خدایی را که شما را فرستاده، به خاطر نداشته باشید، به‌زودی از پا درآمده و احساس تقصیر و شکست خواهید کرد. شما به‌عنوان پدر و مادر مسیحی نباید واقعیت را انکار کنید، بلکه اگر زمان روانی و روحی خود را صرف تعمق بر مشکلات کنید، نه تعمق بر خداوندتان، احتمالاً از پا درخواهید آمد. وقتی از خدا غافل می‌شویم، معمولاً بارهایی را بر شانه‌های خود انباشته می‌کنیم که قادر به تحملشان نیستیم. معمولاً تسلیم نگرانی و ترس می‌شویم و با احساس تقصیر تضعیف می‌شویم. شاید بهترین کاری که می‌توانید برای فرزندانان بکنید، کاری نیست که با آنها می‌کنید، بلکه کاری است که برای خودتان می‌کنید. بفرمایید: مهمترین کاری که برای فرزندانان می‌کنید، این است که فرستنده خود را به یاد داشته باشید و با یادآوری کسی که شما را فرستاده، به دل خود پیام‌رسان کنید که آرامی بیابد. وقتی ناآرامی را وارد تربیت فرزندانان می‌کنید، هرگز به جای خوبی منتهی نخواهد شد. یادآوری عمودی و استراحت، همچون خاکی است که در آن تربیت سالم،

نیکو و تحول‌آفرین فرزندان رشد می‌کند.

شما به راحتی می‌توانید در هر روزی که صرف تربیت چند فرزند می‌کنید، خونسردی خود را از دست بدهید. منظورم این نیست که واقعاً دیوانه شوید. بلکه در میان تمام مشغله‌ها و سردرگمی‌ها، ناخودآگاه فراموش می‌کنید که چه کسی هستید، فراموش می‌کنید که خدا کیست و فراموش می‌کنید که چه چیزی به شما سپرده شده است. و چون فراموش کرده‌اید، بارهایی را به دوش می‌گیرید که هرگز نباید آنها را با خود حمل می‌کردید و مغلوب بی‌کفایتی خود می‌شوید. به یاد دارم که یک شب دیروقت، پس از مکالمه‌ای وحشتناک با پسرم که عصبانی شده بودم و چیزهایی را گفته بودم که نباید می‌گفتم، در اتاق خواب تاریک بر روی تختم نشسته بودم. در آن تاریکی احساس شکست و تنهایی می‌کردم و از پا درآمده بودم. به یاد دارم که با خودم و خداوند زمزمه می‌کردم: «دیگر نمی‌توانم این کار را بکنم. این خیلی سخت است.» در آن لحظه، این موضوع به ذهنم خطور کرد که خدا مرا فرخوانده که کاری را انجام دهم که به تنهایی قادر به انجامش نیستم. بله، او مرا به‌عنوان یک پدر و مادر فراخوانده بود تا کارهایی را انجام دهم که فراتر از توانایی‌ها، شخصیت، حکمت، قدرت و استعدادهای طبیعی من بودند، اما هرگز مرا نفرستاده بود که به تنهایی آنها را انجام دهم. تنهایی یک دروغ ظالمانه است که هر بار ما را شکست خواهد داد. پس می‌خواهم به شما کمک کنم که به یاد داشته باشید و با این یادآوری، آرامی بیابید. یک دل آسوده، شما را قادر خواهد ساخت تا کارهای نیکویی را انجام دهید که خدا هر پدر و مادری را به انجام آن فراخوانده است.

### بهترین عبارت دربارهٔ تربیت فرزندان در سراسر کتاب مقدس

اگر می‌خواستیم از شما بپرسیم که بهترین، کاربردی‌ترین و مفیدترین عبارت دربارهٔ تربیت فرزندان در کل کتاب مقدس چیست، چه پاسخی می‌دادید؟ اکثر والدین مسیحی که سواد کتاب مقدسی دارند، پاسخ می‌دادند: "افسسیان ۴:۱-۶". این یک عبارت مفید و شگفت‌انگیز است، اما می‌خواهم شما را به سراغ عبارتی ببرم که حتی از این هم بنیادی‌تر است. به نظرم انتخاب من، شما را غافلگیر خواهد کرد. و به نظرم می‌دانم که دلیلش چیست.

احتمالاً لازم نیست این را به شما بگویم، اما خواهم گفت: کتاب مقدس شما بر اساس موضوع تنظیم نشده است. من می‌دانم که این برخی از شما را کلافه می‌کند. شما به‌نوعی آرزو داشتید که بر اساس موضوع تنظیم شده بود و

مراجع کوچکی در انتهای صفحه داشت که شما را به موضوع مورد نیاز یا مورد علاقه‌تان هدایت می‌کرد. خب، کتاب مقدس اینطور تنظیم نشده است. علت این تنظیم به خاطر خطای ویرایشی بزرگ خدا نیست. بلکه به خاطر مقصود الهی و حکیمانه به این شکل تنظیم شده است. کتاب مقدس شما اساساً داستان فدیهدهنده بزرگ است. شاید بهتر باشد که بگویید کتاب مقدس، داستانی است که به لحاظ الهیاتی به دقت حاشیه نویسی شده است. این داستان فدیهدهنده است، به همراه یادداشتهای توضیح اساسی خدا.

این بدین معناست که شما نمی‌توانید بر اساس موضوع به سراغ کتاب مقدس بروید و به بهترین شکل از آن بهره‌مند شوید، زیرا کتاب مقدس برای چنین عملکردی طراحی نشده است. به‌عنوان مثال، اگر برای درک تربیت فرزند فقط به عباراتی رجوع کنید که حاوی این کلمه هستند یا به نظر می‌رسد به این موضوع اشاره می‌کنند، در این صورت بخش عمده‌ای از مطالب کتاب مقدس را که برای شما به‌عنوان یک پدر و مادر می‌باشد، نادیده خواهید گرفت. در عوض، کتاب مقدس شما اینگونه عمل می‌کند: به هر میزانی که هر عبارت درباره خدا، خودتان، مصیبت گناه، زندگی در این دنیای سقوط کرده، آنچه خدا شما را به انجام آن فراخوانده و عملکرد فیض صحبت می‌کند؛ به همان میزان هر عبارت درباره تمام حیطه‌های زندگیتان با شما صحبت می‌کند. این نحوه عملکرد کتاب مقدس شماست.

پس می‌خواهم شما را به سراغ عبارتی ببرم که تقریباً هرگز در پیش‌زمینه تربیت فرزندان ذکر نشده است، اما همه چیزهایی را در خود دارد که باید بدانید و درک کنید تا بتوانید آرامی و شجاعت را در دل تجربه کنید، چیزی که تقویت‌کننده تربیت خوب، الهی و پایدار فرزندان است.

من می‌خواهم شما را به سراغ یکی از آخرین و قطعاً معروفترین فرامین عیسی به شاگردانش ببرم. این متن به مأموریت بزرگ معروف است و به همین دلیل، اغلب برای مأموریت بشارتی و رسمی کلیسا به کار رفته است. اما من عمیقاً قانع شده‌ام که دعوت آن، وسیعتر از این است و به همین دلیل، به هر پدر و مادر مسیحی، امید و کمک واقعی را ارائه می‌کند. این به وضوح دعوت خدا از شما و وعده‌اش را به شما در انجام این وظیفه بسیار مهم و مادام‌العمر نشان می‌دهد. با نزدیک شدن به پایان این کتاب، فکر کردم که در نظر گرفتن مفاهیم و تشویق‌های آن مفید می‌باشد.

آنگاه عیسی نزدیک آمد و به ایشان فرمود: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده شده است. پس بروید و همه قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید دهید و به آنان تعلیم دهید که هرآنچه به شما فرمان داده‌ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.» (متی ۲۸:۱۸-۲۰)

نمی‌توانم هیچ رهنمودی از زبان عیسی برای والدین مسیحی را مناسبتر از این رهنمود بدانم. اگر کسی از شما می‌پرسید که کار نهایی یک پدر و مادر چیست، چه پاسخی می‌دادید؟ خُب، پاسخ اینجاست. کار شما این است که به‌عنوان ابزار در دستان فدیهدنده‌ای که شما را بکار گرفته هرچه در توان دارید، انجام دهید تا فرزندانان را جلب، تشویق و دعوت کنید و تعلیم دهید که مشتاقانه و با شادی به‌عنوان شاگردان خداوند عیسی مسیح زندگی کنند. این مهمتر از عملکرد آنها در مدرسه، یا سهم مثبتشان در حفظ آبروی خانوادگی شما، یا نحوه آماده کردن خود برای شغلی در آینده، یا عملکرد خوبشان در ورزش و هنر، یا محبوبیتشان در نزد بزرگسالان و همسالان است.

این چیزها بی‌اهمیت نیستند، اما نباید اجازه بدهیم به اندازه این مورد اهمیت قرار گیرند. فرزندان شما باید به‌زودی یاد بگیرند که زندگی‌شان به آنها تعلق ندارد. باید به‌زودی درک کنند که به آنها حیات و نفس داده شده تا در جهت جلال دیگری به کار گیرند. باید یاد بگیرند که حق ندارند از قوانین خود پیروی کنند یا شریعت خود را بنویسند. باید تسلیم این واقعیت شوند که زندگی‌شان نباید توسط آنچه آنها می‌خواهند شکل بگیرد، بلکه توسط آن چیزی که خدا انتخاب کرده است. باید به‌زودی بدانند که پرستندگانی هستند که توانایی پرستش آنها باید متعلق به کسی باشد که آنها را با این توانایی آفریده است.

این مأموریت اصلی والدین است: پرورش فرزندان که به‌عنوان شاگردان عیسی به سراغ همه مسائل زندگیشان بروند. حالا اجازه بدهید در اینجا با شما صادق باشم؛ این روش زندگی برای هیچ‌کس طبیعی نیست. برای فرزندانمان (و ما) طبیعی است که طوری زندگی کنند که گویی مالک زندگی خودشان هستند. پس فقط لازم نیست که یاد بگیرند این درست نیست، بلکه باید نیازشان به فیض نجات، بخشش و توانمندسازی الهی را بپذیرند. اگر می‌خواهید شاگردانی مشتاق برای عیسی پرورش دهید، باید صبورانه داستان فیض عجیب او را بارها و بارها برای فرزندانان بازگو کنید. می‌بینید، شریعت خدا هیچ قدرتی ندارد که فرزندانان را به شاگردان تبدیل کند، اما فیض او این کار را می‌کند. آیا شما



*تلاش می‌کنید مورد استفاده خدا قرار گیرید تا از فرزندانان شاگرد بسازید؟*

این موضوع ما را به بخش دوم دعوت عیسی هدایت می‌کند. شما به عنوان پدر و مادر خوانده شده‌اید که فرزندانان را طوری تعلیم دهید که تمام فرامین عیسی را نگاه دارند. تفکر درباره اینکه اراده خدا تمام حوزه‌های زندگی فرزندانان را فرامی‌گیرد، مایه شگفتی است. او برای افکار، خواسته‌ها، انتخابها، گفتار، تصمیمات، روابط، کاری که با جسمشان می‌کنند، کاری که با پولشان می‌کنند، کاری که با پرستششان می‌کنند، نحوه سرمایه‌گذاری بر وقتشان، نحوه رفتارشان در روابط، نحوه ارتباطشان با اقتدار، رابطه‌شان با کلیسا، نحوه نظارت بر دارایی‌های مادی‌شان و چیزی که اجازه می‌دهند ذهنشان را مشغول کند و دلشان را تسخیر کند، نقشه‌ای دارد.

فرزندانمان باید یاد بگیرند که از منظر اراده و نقشه خالقشان به زندگی بنگرند. منظور ما کمک به آنهاست که یک جهان‌بینی جامع و کتاب مقدسی را شکل دهند که این نحوه نگاه کردن به زندگی است که به‌طور متمایز بر محور خدا و برگرفته از کتاب مقدس می‌باشد. نه تنها این طبیعی نیست، بلکه مهم است به خاطر داشته باشید که فرزندانان با صدای اغواکننده و جذاب بسیاری از جهان‌بینی‌های رقابت‌کننده دیگر بمباران خواهند شد. آنها بارها و بارها با سایر روشهای تفکر در زمینه هویتشان و هدف زندگی برخورد خواهند کرد. از سوی کسانی که به خدا ایمان ندارند و ایمان کسانی را که به خدا ایمان دارند، به تمسخر می‌گیرند، به چالش کشیده خواهند شد.

این کافی نیست که به فرزندانان بگویید چه کار کنند و چه کار نکنند. این عبارت، هر پدر و مادری را به هدفی عمیقتر فرامی‌خواند. شما باید به فرزندانان تعلیم دهید که چطور درباره همه چیز طوری فکر کنند که به‌طور هدفمند بر محور خدا باشد. اکنون، اگر فرزندانمان بخواهند درباره خودشان و زندگی اینطور فکر کنند، باید مایل باشند که تسلیم حکمت یک شخص برتر باشند. بیایید دوباره بپذیریم که این نه تنها برای فرزندانمان طبیعی نیست، بلکه برای ما هم طبیعی نمی‌باشد. برای فرزندانمان طبیعی است که فکر کنند حق با آنهاست و می‌دانند بهترین چیز چیست. برای فرزندانمان طبیعی است که در برابر تشخیص و تسلیم شدن به حکمت برتر مقاومت کنند.

پس یک بار دیگر با این حقیقت رویارو می‌شویم که به‌عنوان والدین، قدرت نداریم که فرزندانمان را برای تفکر و زندگی شاگردان عیسی مسیح تبدیل کنیم.

آنها تنها در صورتیکه با فیض او نجات یابند، به شاگردان او تبدیل خواهند شد. ما به عنوان والدین دعوت شده‌ایم تا هر روزه با وفاداری در چیزی شرکت کنیم که فراهم کردن آن برای ما غیرممکن است. و اگر متأسفانه فکر کنیم که قدرت فراهم کردن آن را داریم، دائماً به انجام کارهای نادرست خواهیم پرداخت. این دقیقاً همان جایی است که وعده‌های این عبارت بسیار دلگرم‌کننده می‌شود. شاید فکر می‌کنید: «چطور می‌توانم هر روز صبح بیدار شوم و کاری را انجام دهم که غیرممکن است و در نهایت خسته و دلسرد نشوم؟» بقیه این عبارت به این سؤال پاسخ می‌دهد.

این عبارت ما این حقیقت را بسیار واضح می‌گرداند که عیسی هرگز بدون برکت دادن شما با وعده‌های حیرت‌انگیزش، شما را به این وظیفه‌ی خطیر تربیت فرزندان فرامی‌خواند. اگر وعده‌های او را پذیرفته و درک کنید، آنگاه می‌توانید خود را وقف شرکت در کاری کنید که انجامش برایتان غیرممکن است و در دلتان اضطراب دلسرد کننده و مفلوج‌کننده نداشته باشید. در واقع، والدین نیکو، بامحبت، وفادار، فیاض فقط در خاک دلی که در آرامش است، رشد می‌کنند. وعده‌های عیسی، بیشتر مانند وعده نیستند، بلکه یادآور هویت تزلزل‌ناپذیر هر یک از فرزندان شما می‌باشند. دو وعده‌ای که در اینجا ذکر شده، برای این است که به شما یادآوری کند که او به واسطه‌ی فیض، چه پدر آسمانی عظیمی برای شما شده است. این وعده‌ها نه تنها هویت خدا را برای شما تعریف می‌کنند، بلکه هویت شما را به عنوان فرزندش نیز تعریف می‌کنند.

می‌بینید، آرامی شما به عنوان پدر و مادر، هرگز در موفقیت در انجام کارتان یا موفقیت در کار فرزندانان یافت نخواهد شد، چون در آنجا همواره درجاتی از کشمکش، ضعف و شکست وجود خواهد داشت. نه، آرامی در کسی یافت می‌شود که شما را فرستاده و همواره اراده‌ی او برای هر یک از آنانی که می‌فرستد، این است که او را نمایان سازند. اگر به طور افقی به دنبال یافتن آرامی باشید، همیشه با ناامیدی مواجه خواهید شد. روزهایی خواهد بود که شما قادر به دیدن ثمره‌ی زحماتتان در زندگی فرزندانان خواهید بود، و روزهایی خواهد بود که به نظر می‌رسد هیچ دستاوردی نداشته‌اید. به همین دلیل کلامی که می‌خواهیم بررسی کنیم بسیار مهم است.

عیسی مأموریتش را با فراخواندن ما به چیزی شروع نکرد، بلکه با تسلی دادن ما با این کلمات آغاز کرد: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من سپرده

شده است.» شگفت انگیز است! اجازه بدهید دلتان در این حقیقت بماند. این کلمات به شما می‌گویند که غیرممکن است در هر زمان، در موقعیتها، شرایط، وضعیتها و روابطی باشید که تحت حاکمیت مسیح پادشاه نباشد. حالا اجازه بدهید این بر تفکرتان پیرامون تربیت فرزندان تأثیر بگذارد. هرگز در هیچ مکانی، لحظه‌ای وجود ندارد که با یکی از فرزندان در شرایطی باشید که تحت کنترل حکیمانه، قدرتمند و دقیق خدایی نباشد که شما را برای آن فرستاده است. بله، لحظاتی خواهد بود که کنترلتان را از دست خواهید داد، لحظاتی که غیرقابل کنترل به نظر می‌رسند، اما هرگز لحظه‌ای از تربیت فرزندان، خارج از کنترل پادشاهی کسی نیست که شما را فرستاده است.

وقتی درک نمی‌کنید که اوضاع از چه قرار است، می‌توانید آرامی داشته باشید، چون کسی که شما را فرستاده، هرگز سردرگم نیست و غافلگیر نمی‌شود. شما می‌توانید در میان رموز تربیت فرزندان آرامی داشته باشید، چون می‌دانید کسی که نماینده‌اش هستید، هیچ رمز و رازی نمی‌شناسد. وقتی اقتدارتان ضعیف به نظر می‌رسد، می‌توانید آرامی داشته باشید، چون می‌دانید کسی که خدمتش می‌کنید، اقتداری دارد که هرگز نمی‌تواند ضعیف یا مغلوب شود. او به این دلیل اینها را به شما می‌گوید: او می‌خواهد شما بدانید که اقتدارش را برای نفع و موفقیت مأموریتی که شما را به آن فراخوانده، به کار می‌گیرد. موفقیت شما به‌عنوان پدر و مادر بر عهده شما نیست، بلکه بر عهده خداست. ثمربخشی کارتان به‌عنوان پدر و مادر به اقتدار شما تکیه نمی‌کند، بلکه به اقتدار او تکیه می‌کند. خداوندتان فقط شما را به این وظیفه خطیر تربیت فرزندان فرا نمی‌خواند، بلکه با قدرت، جلال و قابلیت تحول‌آفرین حاکمیت تزلزل‌ناپذیرش، برکتتان می‌دهد. وقتی حاکمیت شما ضعیف به نظر می‌رسد، می‌توانید در این واقعیت آرامی بیابید که حاکمیت او از طرف شما، هرگز ضعیف نیست.

اما این کل مطلب نیست. عیسی دعوتش را با این کلمات به پایان می‌رساند: «اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم!» اکنون از خواندن دست بکشید و از این کلمات شگفت‌زده شوید. پدری که شما را می‌فرستد تا آغوش فیض پدران‌اش را به فرزندان‌تان ارزانی کند، همراه شما خواهد بود. او هرگز فکرش را هم نمی‌کند که ما را به تنهایی بفرستد. او هرگز با سردی و از دور به رفتن، کار کردن و کشمکش‌مان نگاه نمی‌کند. وقتی زیر بار سخت‌ترین، جامع‌ترین، طولانی‌ترین، خسته‌کننده‌ترین و بزرگترین تکلیف شکل‌دهنده

زندگی هستیم که هر انسانی می‌تواند برعهده بگیرد، او هرگز بیکار نمی‌نشیند. نه، وقتی پدرتان شما را می‌فرستد، خودش هم با شما می‌رود.

این به این معناست که در هر لحظه‌ای که به تربیت فرزندان مشغول هستید، خودتان هم تربیت می‌شوید. در هر لحظه‌ای که فراخوانده شده‌اید که فیض ببخشید، به شما فیض عطا می‌شود. در هر لحظه‌ای که فرزندان را نجات داده و محافظت می‌کنید، خودتان نجات یافته و محافظت می‌شوید. در هر لحظه‌ای که احساس تنهایی می‌کنید، در واقع تنها نیستید، چون او در همه جا با شماست. غیرممکن است که تربیت فرزندان از نور حضور او خارج شود. او هرگز شما را فراموش نمی‌کند، هرگز به شما پشت نمی‌کند، هرگز یک لحظه هم از شما جدا نمی‌شود، هرگز کسی را به شما ترجیح نمی‌دهد، هرگز عصبانی نمی‌شود و از بودن با شما امتناع نمی‌ورزد، هرگز بدگمان نمی‌شود، هرگز تسلیم نخواهد شد و هرگز دست نخواهد کشید. او با ملاطفت، صبوری، وفاداری و تا ابد با شماست. شما می‌توانید به مراقبت او تکیه کنید. می‌توانید در حضورش آرامی یابید.

پس امید شما به‌عنوان یک پدر و مادر، در قدرت، حکمت، شخصیت، تجربه و موفقیتتان یافت نمی‌شود، بلکه فقط در این یک چیز یافت می‌شود: حضور خداوند. خالق، نجات‌دهنده، قادر مطلق و پادشاه حاکم با شماست. اجازه بدهید دل‌تان آرامی یابد. شما در این ماجرای تربیت فرزندان تنها نیستید. قابلیت شما بس فراتر از اندازهٔ ضعف‌تان است، زیرا کسی که بدون ضعف است، با شماست و از طریق آنانی که ضعفشان را می‌پذیرند، اما در ضعف همچنان به دعوت او گوش فرا می‌دهند، بهترین کارش را انجام می‌دهد.

مأموریت بزرگ، دعوت شما را به‌عنوان والدین خلاصه می‌کند و وعده‌های آن به شما یادآوری می‌کنند که در کجا می‌توانید به دنبال کمک و امید باشید. اجازه بدهید بگویم که امیدواری، در دو واقعیت فدیهدهنده (وعده‌های) مأموریت بزرگ، به طور کاربردی برای شما در کار روزمره با فرزندان چه مفهومی دارد.

*شما به خاطر شکستتان مجازات نخواهید شد. به‌عنوان یک پدر یا مادر شکست خواهید خورد. همواره واکنش درست را نخواهید داشت، همواره حرف درست را نخواهید گفت و همواره بهترین‌ها را نخواهید خواست. مهم است به خاطر داشته باشید که کسی که شما را فرستاند، نه‌تنها فرستندهٔ شماست، بلکه نجات‌دهندهٔ شما نیز می‌باشد و صلیب او به این معناست که نباید در شرم*

پنهان شوید و نباید به خاطر تقصیر مفلوج شوید، زیرا عیسی جزای تک تک لحظاتی را که به عنوان پدر یا مادر شکست می‌خورید، پرداخت کرد. چون شما نباید از خشم خدا در لحظات شکست بترسید، می‌توانید برای کمک به نزد او بشتابید و بخشش و کمک او را دریافت کنید. پس آرامی یافتن در تسلی بخشش خدا، شما را قادر می‌سازد که ضعفتان را بپذیرید و آنها را نه تنها در نزد خدا، بلکه در نزد فرزندانان نیز اعتراف کنید.

*شما با فیض مورد استقبال قرار می‌گیرید که شروع‌های تازه داشته باشید.*  
 چون نجات‌دهنده‌تان همیشه با شماست، فیضش نیز همراهتان است. این یعنی شما از زندگی در پشیمانی نسبت به کارهای اشتباهتان آزاد هستید. او از شما استقبال می‌کند که به شکست‌هایتان اعتراف کنید و با آزادی و شادی بخشش او به راهتان ادامه دهید. در بخشش او، وعده شروع کارهای تازه نهفته است. می‌بینید، او بار جزای گناهانتان را برداشته تا بتوانید به سویش بدوید، نه تنها برای دریافت بخشش، بلکه برای دریافت کمک او. در کمک او، این وعده نهفته است که شما واقعاً می‌توانید یاد بگیرید، تغییر و رشد کنید. فیض او به شما اجازه می‌دهد که گذشته را کنار بگذارید و امروز به چیزهای جدید و بهتر متعهد شوید. همان کسی که برای بخشش شما اقدام کرد، اکنون به تعلیم دادن و بالغ ساختن شما مشغول است. با فیض تحول‌آفرین او، روزهای بهتر در تربیت فرزندان امکانپذیر شده است.

*شما با منابع محدود خود واگذاشته نشده‌اید.* من این را می‌دانم، چون در این وضعیت بوده‌ام: روزهایی در تربیت فرزندان وجود دارد که احساس می‌کنید هیچ حکمتی ندارید و بخش زیادی از قدرتان را از دست داده‌اید. زمانهایی هست که نمی‌دانید چه کار کنید. زمانهایی هست که می‌دانید چه کار کنید، اما احساس نمی‌کنید که از اراده درونی و قوت بیرونی برای انجام این کار برخوردارید. گاهی اوقات قبل از آغاز روز احساس خستگی می‌کنید و گاهی اوقات با دلسردی به رختخواب می‌روید و واقعاً مشتاق فرارسیدن روز بعد نیستید. گاهی اوقات احساس می‌کنید که کودکانتان تمام توانایی‌تان را گرفته‌اند یا به عنوان پدر و مادر درگیر کاری شده‌اید که واقعاً به آن افتخار نمی‌کنید. در این لحظات، وقتی ضعفتان بسیار واضح است، بسیار مهم است که بدانید خدا شما را در محدودیتهای پارسایی، حکمت و قوت خودتان رها نکرده است. او دقیقاً می‌داند که این

خواندگی از شما چه چیزی را می‌طلبد، پس انتخاب کرد که با شما باشد. چون خدا با شماست، قدرتش می‌تواند به شما توانایی ببخشد، حکمتش می‌تواند هدایتتان کند و شخصیتش می‌تواند شما را متوقف کند و دوباره هدایت کند. خدا می‌داند که کسانی که آنها را می‌فرستد، از چه چیزی ساخته شده‌اند، بنابراین همیشه کاری را در آنها و از طریق آنها انجام می‌دهد که فقط او می‌تواند انجام دهد. قابلیت شما به‌عنوان پدر و مادر، خیلی بیشتر از منابع شخصی و مستقل شماست.

*خدا شما را با حکمت کلامش در این مکان و این زمان برکت می‌دهد.* خدا شما را با شگفت‌انگیزترین کتاب مختصر و پرمحتوای حکمت، امید روزانه و هدایت کاربردی برای زندگی روزانه برکت داده، چیزی که به‌عنوان پدر و مادر ممکن بود خواهان آن باشید. این در کجا یافت می‌شود؟ در کتاب مقدستان، در کلام او. حال، برای پیمودن ژرفای کلام او، باید نکته‌ای را مورد توجه قرار دهید. کتاب مقدس، داستان تشریحی بزرگی را برایتان بازگو می‌کند، یعنی داستان فدیة این داستانی است که باید بدانید و درک کنید تا بتوانید به مفهوم داستان خودتان به‌عنوان پدر یا مادر و داستان فرزندان پی ببرید. خدا به‌واسطهٔ فیض، داستان شخصی شما و فرزندان را در داستان بزرگتر فدیة قرار داده است. و شما می‌خواهید فرزندان را بزرگ کنید که با این تفکر بزرگ شوند که به نحوهٔ تفکرشان فکر کنند، اینکه باید چه آرزوهایی داشته باشند و چه کاری انجام دهند، چون آنها همواره از دیدگاه داستان فدیة خدا به هویت و هدفشان می‌نگرند. تربیت مسیحی فرزندان یعنی پرورش فرزندان که با ذهنیت «داستان خدا» زندگی می‌کنند. وظیفهٔ خدادادی شما این نیست که فقط فرزندان را پرورش دهید که می‌دانند خدا چه چیزهایی را درست و چه چیزهایی را غلط می‌داند، بلکه کسانی را پرورش دهید که آماده‌اند طبق کتاب مقدس فکر و زندگی کنند. آموزش تفکر متمایز کتاب مقدسی به فرزندان، دقیقاً در مرکز همان کاری است که خدا شما را به انجامش فراخوانده است. بنابراین، او شما را با هدیهٔ فوق‌العادهٔ کلامش برکت داده است. کتاب مقدس شما جامع نیست، با جزئیات به همه چیز اشاره نمی‌کند، در اینصورت برای حمل آن به جلسهٔ پرستشی روزهای یکشنبه به یک تریلی هجده چرخ نیاز داشتید. اما کتاب مقدستان، جامع است؛ این به شما حکمت می‌دهد تا با هر آنچه در زندگی مواجه می‌شوید، رسیدگی کنید. بهترین راه برای قدردانی از هدیهٔ کلام خدا به‌عنوان پدر و مادر و استخراج اعماق حکمت آن، این است که هر

روزه زمانی را به غوطه‌ور شدن در آن اختصاص دهید.

شما نباید هر روز صبح، بار رفاه فرزندان را بر دوش خود حمل کنید. هر روز این حقیقت را به خودتان یادآوری کنید. رفاه فرزندان بر عهده شما نیست، بلکه بر عهده کسی است که شما را فرستاده است. او قدرت انجام کاری را دارد که شما هرگز قادر به انجامش نیستید. او برخلاف ما هرگز ضعیف یا خسته نیست. او هرگز در دلسردی یا خشم خود گم نمی‌شود. او برخلاف ما، هرگز به گذشته بر نمی‌گردد و از کاری که انجام داده، پشیمان نمی‌شود. او همواره کاری را انجام می‌دهد که عادلانه، خوب، حکیمانه، با مهربانی و محبت، با فیض و درست است. او بیش از ما فرزندانمان را دوست دارد، آنقدر آنها را دوست دارد که مُرد تا آنها همه چیزهای مورد نیاز را داشته باشند تا همان شخصی باشند که باید باشند و با آن هدفی که به خاطرش خلق شده‌اند، زندگی کنند. خدا را شکر، شانه‌های پدر آسمانی عالی آنقدر بزرگ است تا بارهایی را حمل کند که شانه‌های کوچک ما در تربیت فرزندانمان هرگز نمی‌توانست تحمل کند، و او مشتاقانه بارهایی را حمل می‌کند که در غیر این صورت ما را خرد و ناتوان می‌کرد.

خدا هرگز گوشه‌هایش را برای شنیدن فریادهای کمک شما نخواهد بست. مزمور ۱۵:۳۴ می‌گوید: "چشمان خداوند، بر پارسایان است و گوشه‌هایش به فریاد کمک ایشان." اول پطرس ۵:۷ دربارهٔ این صحبت می‌کند: "همه نگرانیهای خود را به او بسپارید زیرا او به فکر شما هست." عیسی این دعوت را به عمل آورد: "بیایید نزد من، ای تمامی زحمتکشان و گرانباران، که من به شما آسایش خواهم بخشید. یوغ مرا بر دوش بگیرید و از من تعلیم یابید، زیرا حلیم و افتاده‌دل هستم، و در جانهای خویش آسایش خواهید یافت. چرا که یوغ من راحت است و بار من سبک" (متی ۱۱:۲۸-۳۰). تربیت فرزندان دشوار است؛ این ضعف شما را آشکار خواهد کرد و ایمان‌تان را به چالش خواهد کشید. زمانهایی هست که نسبت به گفتار و عملتان احساس خوبی نخواهید داشت. روزهایی خواهد بود که کارتان با فرزندان بیشتر از آنکه مفید باشد، بیهوده به نظر خواهد رسید. اما خبر خوش انجیل این است که نباید کشمکش‌تان را پنهان کنید. نباید طوری رفتار کنید که گویی عملکردی بهتر از عملکرد واقعی خود دارید. نه، شما به وسیلهٔ فیض خدا پذیرفته شده‌اید که فریاد کمک برآورید، به هنگام نیاز به سوی خدا بشتابید و این اطمینان به شما داده شده که نه تنها پدر آسمانی‌تان شما را بر نمی‌گرداند، بلکه با دقت به فریادتان توجه خواهد کرد. "خداوند نزدیک

شکسته‌دلان است و کوفته شدگان در روح را نجات می‌بخشد" (مزمو ۳۴:۱۸).

ضعف یک لعنت نیست؛ بلکه برکت است. چون همه ما هنوز تمایل داریم که به‌طور مستقل قوی باشیم، معمولاً از ضعیف بودن متنفریم. از احساس عدم آمادگی متنفریم. عدم آگاهی از قدم بعدی را دوست نداریم. اعتراف به اشتباهمان برای ما دشوار است. معمولاً می‌ترسیم اعتراف کنیم که به آخر خط رسیده‌ایم. خیلی دشوار است که در عمق استخر باشیم و از توانایی‌های خود مطمئن نباشیم. اما ضعف برای فرزندان خدا عاملی برای ترس نیست، چون منبع آرامی ما قوت خودمان نیست، بلکه قوت پدر ماست. اینکه قادر باشید بدون شرم یا ترس با بی‌کفایتی‌های خود مواجه شوید، آزادی‌بخش است، اما این قابلیت را فقط فیض خدا به ما می‌بخشد.

اما یک موضوع دیگر هم هست. خدا ضعف شما را آشکار خواهد کرد تا به سوی او بشتابید، در زمان نیاز از او کمک بگیرید و اعتماد عمومی‌تان به حضور، قدرت و تدارک او افزایش یابد. پولس اینطور می‌گوید:

"اما مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد.» پس با شادی هر چه بیشتر به ضعف‌هایم فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح بر من ساکن شود" (دوم قرنتیان ۹:۱۲). نباید از ضعف‌تان بترسید، بلکه باید از توهومات قدرت خود بترسید. توهومات قدرت مستقل، یک لعنت است، زیرا به شما می‌گوید قدرتی را دارید که در واقع آن را ندارید و مانع از این می‌شوند که به قدرتی تکیه کرده و آرامی یابید که در حضور و فیض کسی به شما تعلق دارد که شما را به‌عنوان نماینده‌اش در زندگی فرزندانان فراخوانده است.

موفقیت یعنی وفاداری، نه نتایج. شما نباید به خاطر نتایجی که حاصل کرده‌اید، از داوری خدا بترسید. شما مدال افتخار تولید نمی‌کنید؛ بلکه فرزندان را تربیت می‌کنید. همانطور که قبلاً مورد توجه قرار دادیم، شما هیچ قدرتی ندارید که فرزندان را از آنچه هستند به آنچه که باید باشند، تبدیل کنید. مهم نیست با چه عدالتی نسبت به فرزندان که خدا تحت مراقبت شما قرار داده، عمل می‌کنید، اگر با خدا این کار را انجام ندهید، آنها به آن کسی که باید باشند، تبدیل نخواهند شد و به آن شکلی که طراحی شده‌اند، زندگی نخواهند کرد. شما نمی‌توانید فرزندان را وادار کنید که محبت کنند، ایمان داشته باشند، تسلیم شوند، احترام بگذارند، اعتراف کنند، ببخشند، خدمت کنند، حقیقت را بیان



کنند، پاکدل باشند و خدا را پرستش کنند. فقط خدا می‌تواند این کارها را انجام دهد. او هرگز شما را به تولید چیزی که قادر به تولیدش نیستید، فرا نخواهد خواند.. نه، او فقط شما را فرامی‌خواند که وفادار باشید، هر روزه به فرزندانان نیکویی کنید و بدانید که نتیجه در دستان بی‌نهایت قدرتمند اوست.

واقعاً درست است که تربیت نیکو، الهی و تحول‌آفرین فرزندان، در خاک دلی رشد می‌کند که در آرامی به سر می‌برد. والدین، آیا دل شما آسوده‌خاطر است؟ آیا تربیت فرزندانان با اعتماد تقویت شده است؟ یا دائماً دلتان نگران است؟ شما دلیلی برای آرامی یافتن دارید. شما فرستاده شده‌اید، اما کسی که شما را فرستاده، بر هر مکان و رابطه‌ای که شما را به سوی آن فرستاده، حکمرانی می‌کند. شما فرستاده شده‌اید، اما کسی که شما را فرستاده، چمدانش را بسته و با شما همراه شده تا در انجام کاری که شما را فراخوانده، چیزهای مورد نیازتان را داشته باشید. با این برآورد که این کار بیش از حد بزرگ است، مبارزه کنید. با این احساس که تنها هستید، مبارزه کنید. بر قدرت و حضور خدا تعمق کرده و آن را گرمی بدارید و با شجاعت و امید، کاری را انجام دهید که برای آن برگزیده شده‌اید.



## رحمت

اصل: هیچ پدر و مادری بهتر از کسی که قانع شده خودش به شدت نیازمند رحمت است، نمی‌تواند رحیم باشد.

یکی از بزرگترین خطاهایی که والدین مسیحی می‌توانند مرتکب شوند، این است که به خودشان اجازه بدهند فراموشی کنند. اگر به خودتان اجازه بدهید که رحمت‌های روزانه‌ای را که از دستان پدرتان دریافت می‌کنید، فراموش کنید، رحمت‌هایی که هرگز نمی‌توانستید بدست آورید، برایتان راحت‌تر خواهد شد که با رحمت فرزندانان را تربیت نکنید. رحمت یعنی دل لطیف و شفیع نسبت به شخص نیازمند. فرزندان ما همین‌طور هستند، آنها نیازمند هستند. آنها به هدایت و محافظت نیاز دارند، به کمک و نجات نیاز دارند، به حکمت و دستورالعمل نیاز دارند، به رویارویی و تأدیب نیاز دارند، به صبر و فیض نیاز دارند، به محبت و شفقت نیاز دارند، به حمایت و تدارک نیاز دارند، و آنها نیاز دارند که خدا و خودشان را به درستی ببینند. حتی یک روز هم نیست که فرزندانان به رحمت شما نیاز نداشته باشند. به همین دلیل، دعوت اصلی شما به عنوان پدر و مادر این نیست که اول داوری خدا را نمایان کنید، بلکه دائماً

رحمت او را ارائه کنید.

می‌بینید، رحمت خدا، نیاز و امید هر انسانی است، خواه این را بدانند یا ندانند، و رحمت خدا مکان تسلی برای هر یک از فرزندان اوست. شما هر روز با رحمت خدا برکت یافته‌اید. این عبارات را بررسی کنید:

"همانا نیکویی و محبت [رحمت]، تمام روزهای زندگی‌ام در پی من خواهد بود، و سالیان دراز در خانهٔ خداوند ساکن خواهم بود." (مزمور ۶:۲۳)

"متبارک باد خداوند، زیرا فریاد التماس مرا شنیده است." (مزمور ۶:۲۸)

"و اما تو خداوند، رحمتت را از من دریغ نخواهی داشت؛ محبت و وفاداری تو همواره مرا محافظت خواهد کرد." (مزمور ۱۱:۴۰)

"که حیات تو را از هاویه فدیهِ می‌دهد و تاجِ محبت و رحمت را بر سرت می‌نهد!" (مزمور ۴:۱۰۳)

"خداوند برای همگان نیکوست،

و رحمت او بر تمامی کارهای دست اوست." (مزمور ۹:۱۴۵)

"اما خداوند منتظر است تا با شما بر حسب فیض عمل کند؛ او برمی‌خیزد تا بر شما رحمت نماید." (اشعیا ۱۸:۳۰)

"اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما." (افسیسیان ۴:۲)

"پس آزادانه به تخت فیض نزدیک شویم تا رحمت بیابیم و فیضی را حاصل کنیم که به هنگام نیاز یاریمان دهد." (عبرانیان ۱۶:۴)

این آیات ما را به ابتدای این کتاب بازمی‌گردانند. تربیت فرزندان یعنی سفیران خدا در زندگی فرزندانمان باشیم. این یعنی با وفاداری، پیام، روشها و شخصیت او را به فرزندانمان نشان دهیم. این یعنی تلاش کنیم که فیض نامرئی خدا را در واکنش رحیمانه به فرزندانمان آشکار کنیم. عبرانیان ۱۶-۴:۱۴ دقیقاً به ما توضیح می‌دهد که این چگونه است. عیسی مایل بود خودش را تحت سختی‌های زندگی در این دنیای سقوط کرده قرار دهد و در همه چیز مانند ما وسوسه شود تا کاهن اعظمی باشد که ما را درک می‌کند و قادر است با ضعفهای ما همدردی کند. کلمه‌ای که در آیهٔ ۱۵ برای *ضعفها* به کار رفته، در جای دیگر از کتاب مقدس به

انواع مختلف ضعف اشاره می‌کند. واقعاً می‌توانستیم آن را اینطور ترجمه کنیم که عیسی قادر است با وضعیت بشری یا ضعف انسانی ما همدردی کند. چون او می‌تواند با ما همدردی کند، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که او با رحمت ما را برکت خواهد داد، رحمتی که متناسب با نیاز هر لحظهٔ ماست.

والدین، این الگوی ماست. به خودتان اجازه بدهید که اکنون بر این موضوع تعمق کنید که چقدر به رحمت خدا نیاز دارید، به این فکر کنید که وقتی بزرگ می‌شدید، چقدر به رحمت والدینتان نیاز داشتید و اجازه بدهید همدردی در دلتان رشد کند. رحمت به معنای بی‌ارادگی نیست. رحمت به معنای کاهش سطح معیارهایتان نیست. رحمت به معنای این نیست که طوری عمل کنید که انگار کارهای بد فرزندان‌تان هیچ اشکالی ندارند. رحمت به این معنا نیست که تأدیب و اصلاح را متوقف کنید. رحمت به این معنا نیست که در برابر فرزندان‌تان شریعت خدا را رعایت نکنید. رحمت بدین معنا نیست که به فرزندان‌تان اجازه بدهید برای چیزی تصمیم‌گیری کنند که به اندازهٔ کافی بالغ نیستند تا دربارهٔ آن تصمیم بگیرند یا چیزهایی را کنترل کنند که قادر به کنترل آن نیستند. رحمت به این معنا نیست که همواره بله بگوییم و هیچ وقت نه نگوییم.

رحمت یعنی تربیت فرزندان با دلی رؤف. رحمت به این معنا نیست که شکستهای فرزندان‌تان را به‌طور شخصی برداشت کنید، بلکه با شفقت به کشمکش‌هایشان بنگرید. رحمت یعنی با صبر خود، فرزندان‌تان را برکت دهید. این یعنی به همان اندازه که مراقب تشویق کردن آنها هستید، مراقب توبیخ کردن آنها نیز باشید. این یعنی تأدیب با مهربانی و اصلاح با ملایمت. رحمت یعنی همزمان قاطع و محکم و بامحبت باشید. این یعنی در خشم و رنجش خود زیاده‌روی نکنید. اگر با رحمت تربیت می‌کنید، فرزندان‌تان را با رگبار کلمات خشن محکوم نمی‌کنید. اگر با رحمت تربیت می‌کنید، پارسایی خود را با گناه فرزندان‌تان مقایسه نمی‌کنید، اجازه نمی‌دهید آنها فکر کنند که مشکلشان این است که مانند شما نیستند. رحمت یعنی اجازه ندهید دلتان تلخ یا سرد شود. این یعنی همیشه آمادهٔ بخشش باشید، فرزندان‌تان را وادار نکنید که امروز بهای گناهان دیروزشان را بدهند. رحمت یعنی با محبت به سراغ فرزندان‌تان بروید، حتی در لحظاتی که لایق محبت‌تان نیستند. رحمت یعنی مایل باشید که کارها را بارها و بارها انجام دهید، بدون اینکه مستقیماً به آنها یادآوری کنید که باید بارها این کارها را تکرار کنید. این یعنی با شرم و تهدید فرزندان‌تان را تحریک نکنید. این

مفهوم رحمت برای تربیت فرزندان است: رحمت یعنی هر عمل، عکس‌العمل و واکنش نسبت به فرزندان، با ملاحظت، درک، شفقت و محبت شکل گرفته و آمیخته می‌شود. تربیت فرزندان مأموریت مادام‌العمر فیض بخشیدن با فروتنی، شادمانی و اشتیاق است.

### رحمت نیازمند رحمت است

رحمت برای من یک چیز طبیعی نیست، نمی‌دانم که آیا برای شما هم همینطور است. خشن بودن برای من طبیعی است. طلبکار و بی‌صبر بودن برای من طبیعی است. برای من طبیعی است که از اجبار برای تکرار چیزی، کمی آزرده شوم. برای من طبیعی است که از خطاهای دیگران بیشتر از خطاهای خودم ناراحت شوم. برای من طبیعی است که زندگی آسان و قابل پیش‌بینی را بخواهم و از کسانی که مانع از اجرای برنامه‌ام می‌شوند، ناراحت شوم. برای من طبیعی است که از توافق اطرافیانم با من احساس راحتی بیشتری بکنم تا اینکه آنها با من بحث و جدل کنند. من همیشه دلسوز نیستم و همیشه دلی رؤف ندارم. همیشه با محبت پاسخ نمی‌دهم و با فیض ارتباط برقرار نمی‌کنم. باید اعتراف کنم که زمانهایی هست که نماینده ضعیفی از رحمت خدا هستم. و مطمئنم که در کشمکش تنها نیستم. ماه گذشته، تا چه حد رحمت خدا را به خوبی در رفتار با فرزندان نشان داده‌اید؟

پس من به کمک نیاز دارم و گمان می‌کنم که شما هم به کمک نیاز دارید. من نیاز ندارم که از گناه، ضعف و شکست فرزندانم رهایی یابم. من به خاطر گناه، ضعف و شکستهای آنها فراخوانده شده‌ام که یک پدر یا مادر باشم. هر لحظه از حماقت و شکست فرزندانمان باید به ما یادآوری کند که چرا پدر آسمانی به فرزندان، والدین بخشیده است. مشکل من آنها نیستند؛ بلکه درون من است. اینکه من در کشمکش تا چیزی را که به واسطه فیض به من بخشیده شده، با فیض ارائه کنم، بدین معناست که هنوز باید از خودم رهایی یابم. دوباره باید بگویم که مطمئنم تنها نیستم.

چون واکنش نشان دادن با رحمت، در مواجهه با حماقت، عدم بلوغ، طغیان و شکست برای ما طبیعی نیست، تنها امید برای ما والدین این است که خدا با محکومیت به شکست ما والدین نمی‌نگرد، بلکه با رحمت می‌نگرد. رحمت او نسبت به ما، تنها امیدی را فراهم می‌کند که هر آنچه برای واکنش رحیمانه نسبت به فرزندانمان نیاز داریم، خواهیم داشت. و وقتی از خودمان می‌خواهیم که هر

روز به رحمتی که دائماً دریافت می‌کنیم، فکر کنیم، نیاز و قدردانی، دل‌های ما را نرم می‌کنند و ما را آماده‌تر می‌سازند تا به فرزندانمان همان چیزی را بدهیم که از پدرمان در آسمان دریافت کرده‌ایم. می‌بینید، اگر فراموش کنید چه کسی هستید و چه نیازی دارید، به راحتی می‌توانید فرزندان‌تان را بدون رحمت بزرگ کنید. به این فکر کنید که چقدر نقشه خدا حیرت‌انگیز است! خدا از نیازهای فرزندانمان استفاده می‌کند تا نشان دهد که ما به‌عنوان والدینشان چقدر نیازمندیم، تا همه کارها را با دل‌همدردی‌کننده و درک‌کننده برای آنها انجام دهیم. خدا از طریق فرزندان‌تان در شما کار می‌کند، تا بتواند از طریق شما برای فرزندان‌تان کار کند.

آن شب را خوب به یاد دارم. در تمام طول روز پسر من به‌طور خاص مقاومت می‌کرد. احساس کردم که او تمام تلاشش را می‌کند تا روز مرا سخت و دشوار کند. او جر و بحث و مقاومت می‌کرد و بعد انکار می‌کرد که این رفتارها را کرده است. روزی را که به‌خوبی برای آن برنامه‌ریزی کرده بودم، دوباره و دوباره توسط او مختل شده بود. یکی از آن روزهایی بود که تربیت فرزندان همچون دوازده ساعت مطالعه بی‌هوده در مورد یک چیز خاص بود. با سپری شدن روز، عصبانی‌تر و رنجیده‌تر می‌شدم، اما از آن آگاه نبودم. البته، او با یکی از خواهر و برادرانش بر سر میز شام دعوا کرد و آشفتگی ایجاد کرد. نمی‌توانستم صبر کنم که به رختخواب بروم تا بتوانم از باقی روزم استفاده کنم.

درست همان لحظه که عمیقاً مشغول کاری بودم که در تمام روز تلاش می‌کردم آن را انجام دهم، صدای او را در طبقه بالا شنیدم. او خواب نبود. نه، با برادرش در مورد چیز کاملاً بی‌اهمیتی بحث می‌کرد. از صندلیم پریدم و از پله‌ها بالا رفتم، بیش از آنکه متوجه شوم، تحت تأثیر کلافگی‌ای بودم که در طول روز ایجاد شده بود. وارد اتاقش شدم و بدون اینکه چراغها را روشن کنم، پاسخش را دادم. با عصبانیت به او گفتم که چطور روزم را خراب کرده و اجازه نمی‌دهم شبم را هم خراب کند. حرفهایی را که به او می‌گفتم، با صدای بلند، متهم‌کننده و شخصی بود. به او گفتم چه کارهای زیادی برایش کردم و او چه کارهای کمی برای من کرد. او در تختش دراز کشیده بود و وقتی حرف می‌زدم، گریه می‌کرد. به او گفتم که بهتر است بخوابد و سریعاً این کار را انجام دهد، وگرنه، و با خشم از اتاق تاریک خارج شدم.

وقتی وارد راهرو می‌شدم، سعی کردم خشمم را توجیه کنم، اما نتوانستم. سعی کردم به خودم بگویم که او لایق این چیزی بود که دریافت کرد، اما این

دلیل تراشی قانعم نمی‌کرد. سعی کردم استدلال کنم که گاهی اوقات سرزنش لفظی به خیریت بچه است، اما این هم فایده‌ای نداشت. و دلیل اینکه این فایده‌ای نداشت، این بود که خدا فوراً از آن لحظه وحشتناک در تربیت فرزندان برای آشکار کردن آنچه در دلم بود، استفاده کرد. چیزی که تجربه می‌کردم، برکت دردناک الزام روح خدا بود. سعی کردم به کارم برگردم، اما این احساس تقصیر حواسم را پرت کرده بود. بی‌فایده بود. از کارم دست کشیدم و پس از آن، احساس شکست تمام وجودم را در برگرفت. نمی‌توانستم باور کنم که یک بار دیگر عصبانی شده‌ام، اما این بار به‌طور زیانبخش. نمی‌توانستم باور کنم که به خودم اجازه داده بودم چیزی مرا کنترل کند که هرگز نباید کنترل می‌کرد. احساس ضعف و ناتوانی کردم. اما درحالیکه این چیزها را احساس می‌کردم، خدا این چیز بسیار بد را به چیز بسیار خوبی تبدیل می‌کرد. این کاری است که رحمتش انجام می‌دهد. ما این را از صلیب یاد می‌گیریم. صلیب عیسی مسیح بدترین چیزی بود که تا به حال اتفاق افتاده (کشته شدن مسیح) و بهترین چیزی که تا به حال اتفاق افتاده (جزا پرداخت شد، گناهان بخشیده شد) و همه اینها همزمان اتفاق افتاد.

خدا به من اجازه می‌داد که شرم، تقصیر و درد طغیان خشمم را احساس کنم، نه به‌عنوان محکومیت، بلکه به‌عنوان هدیه فیض. اکنون می‌توانم بگویم که به‌خاطر آن شب وحشتناک بسیار شکرگزارم، نه به‌خاطر اینکه سر پسرم فریاد زد، بلکه به‌خاطر اینکه خدا از آن استفاده کرد تا دل مرا آشکار کند. آن شب واضحتر از همیشه، به نیاز خودم به‌عنوان پدر پی بردم. آن شب به‌طور بی‌سابقه با رنجش رویارو شدم. و آن شب با روشی جدید و فروتنانه از خدا درخواست کمک کردم. با رحمت خدا، آن شب یک نقطه عطف بود. نه، من بلافاصله عوض نشدم، اما اکنون از ضعفم آگاه بودم و به همین دلیل، به‌طور مرتب از خدا درخواست کمک می‌کردم. آن شب، خدا از طریق پسرم در من کار کرد تا بتواند از طریق من برای پسرم کار کند.

چطور است که هم‌اکنون توقف کرده و اعتراف کنید که مرتباً شواهد واقعی نیازتان به رحمت خدا به‌عنوان یک پدر و مادر را اعلام می‌کنید؟ همچنین، چطور است که جشن بگیرید که این رحمت به‌عنوان فرزند او به شما تعلق دارد؟ و چطور است که به دنبال راههایی باشید که رحمت نامرئی خدا را مرئی کنید؟



## واکنشهای رحمت

والدین، این چیزی است که خدا شما را به آن فراخوانده: او شما را فراخوانده که در زندگی فرزندانان اولین واکنشگران باشید. آشنشانی که با کمال میل به داخل ساختمانی می‌دود که در حال سوختن است، یا امدادگری که از پله‌ها بالا می‌دود تا به مردی کمک کند که سکتۀ قلبی کرده، در حال انجام مأموریت رحمت است. انگیزۀ اولین واکنشگر همواره ترکیبی از آگاهی از نیاز و اشتیاق رحیمانه برای کمک است. شما اولین واکنشگر خدا هستید و خوانده شده‌اید که وقتی فرزندان به‌خاطر تمایل شدید یا حملۀ وسوسه در خطر است، به کمکش بشتابید. اولین واکنشگر برای سخنرانی، داوری یا محکوم کردن در آنجا حضور ندارد، بلکه برای فراهم کردن نجاتی که شخص نمی‌تواند برای خودش فراهم کند. اولین واکنشگران با کمال میل، زمان و انرژی خود را هر روزه صرف مأموریت‌های رحمت می‌کنند. خدا ما را به‌عنوان والدین فراخوانده تا با دلی همچون اولین واکنشگر زندگی کنیم و آماده باشیم که برای تدارک، نجات، محافظت، کمک و شفا به سوی مشکل بشتابیم. شما فراخوانده نشده‌اید که تماشاچی یا منتقد باشید، بلکه نماینده نجات باشید. اولین واکنشگران نیازهای دیگران را به‌طور شخصی برداشت نمی‌کنند و از اینکه روزشان مختل شده، عصبانی نمی‌شوند. آنها می‌دانند که برای چه کاری تعلیم دیده‌اند و آماده و مشتاقند که هر بار و هر زمانی که نیازی وجود دارد، این کار را انجام دهند. پس این در مورد ما به‌عنوان والدین نیز صادق است؛ هر روزی که با فرزندانان هستید، فرصتهای دیگری را برایتان فراهم خواهد کرد که به سوی مأموریت رحمت دیگری گام بردارید. هر روز به سوی عمل فراخوانده خواهید شد تا نیازهایی را رفع کنید که فرزندانان نمی‌توانند خودشان به‌تنهایی رفع کنند. بله، تربیت فرزندان واقعاً یک مأموریت رحمت مادام‌العمر است، پس بیایید در نظر بگیریم که این چگونه است.

*به دنبال فرصتهایی باشید که فیض را نثار فرزندانان کنید. به خاطر داشته باشید که شریعت خدا قدرت دارد که گناه را در دل فرزندان افشا کند و شریعت، راهنمای فوق‌العاده‌ای برای زندگی فرزندانان است، اما هرگز قدرتی برای نجات، تبدیل یا رهایی فرزندانان ندارد. شما به‌عنوان پدر و مادر باید هر روزه در برابر اینکه از شریعت بخواهید که کاری را انجام دهد که فقط فیض می‌تواند انجام دهد، مقابله کنید. پس نه‌تنها فراخوانده شده‌اید که شریعت را به فرزندانان معرفی کنید، بلکه باید الگوی دائمی از فیض خدا در زندگی‌شان نیز باشید. فیض*

شفقت، فیض لطافت، فیض پذیرش، فیض حکمت محبت‌آمیز، فیض محبت ملایم، فیض راهنمایی با مهربانی، فیض تأدیب ملایم، فیض استقامت و فیض شروع‌های تازه و جدید را به آنها ارزانی کنید. و وقتی این کارها را انجام می‌دهید، به خاطر داشته باشید که فیض این نیست که کار غلط را درست بدانید، زیرا اگر کار غلط، درست بود، فیض لازم نبود. نه، فیض نه با محکومیت، بلکه برای نجات، احیا، کمک و بخشش به سوی اشتباه می‌رود.

*مراقب باشید که به فرزندان کمک کنید تا دلی را که زیربنای رفتار است، مشاهده کنند. هرگز نباید فراموش کنید که مأموریت رحمتی که به‌عنوان پدر یا مادر در تربیت فرزندان برعهده دارید، فقط رفتار آنها را هدف قرار نمی‌دهد، بلکه آنچه رفتارشان را شکل می‌دهد: دل. هر زمان به کسی کمک می‌شود تا قلبش را ببیند و با دیدن آن، نیازش را ببیند، او رحمت خدا را تجربه می‌کند. وقتی از فرزندان می‌پرسید که چه فکری می‌کرد و چه احساسی داشت، چه می‌خواست یا در پی انجام چه کاری بود، باعث می‌شود که حتی برای یک لحظه کوتاه دلش را بررسی کند. وقتی این کار را بارها و بارها، روز به روز انجام می‌دهید، فرزندان در آگاهی از دلش رشد می‌کند. و رشد او در آگاهی از دلش، به روح‌القدس فرصت می‌دهد که دلش را ملزم کند و مشتاق دریافت کمک و تغییر باشد.*

*صبورانه به فرایند متعهد باشید. باید تلاش کنید به خودتان یادآوری کنید که مأموریت رحمتی که از سوی خدا برای آن فرستاده شده‌اید، به‌ندرت یک واقعه است، و تقریباً همیشه یک فرایند گسترده است. در اولین مکالمه قلبی با دختر یا پسران، آنها به شما نمی‌گویند: «مامان فهمیدم. من در دلم گناه دارم و چیزهایی بر دلم حاکم است که نباید بر آن حکمرانی کند و به رهایی و بخشش نیاز دارم. در کجا می‌توانم فدیة‌دهنده را پیدا کنم؟» این اتفاق نخواهد افتاد. خدا شما را به بسیاری از لحظات کوچک بینش‌بخش فراخوانده که به سوی بسیاری از لحظات کوچک تغییر هدایت می‌کند. شما باید صبورانه مشتاق باشید که این مکالمات قلبی را بارها و بارها داشته باشید و هر بار دعا کنید که خدا در دل پسر یا دخترتان کاری را انجام دهد که شما هرگز نمی‌توانستید انجام دهید.*

*هر روز کودکان را به سوی عیسی متوجه گردانید. چون تنها امید و کمک حقیقی برای فرزندان، در شخص، کار، حضور و فیض فدیة‌دهنده، عیسی*

مسیح یافت می‌شود، شما باید در اوایل زندگی فرزندانان، آنها را با او آشنا کنید و هر روز به دنبال فرصتهایی باشید که دربارهٔ حکمت، قدرت، حاکمیت، محبت و فیض او صحبت کنید. دربارهٔ این صحبت کنید که چرا لازم بود عیسی به این شکل زندگی کند، به این شکل بمیرد و با غلبه بر مرگ قیام کند. در مورد این صحبت کنید که چگونه عیسی پذیرش آنها در نزد خدا را خریداری کرد، چون آنها هرگز نمی‌توانستند آن را به تنهایی بدست آورند. در این مورد صحبت کنید که چگونه عیسی آنها را از گناه رهایی می‌دهد، چون آنها هرگز نمی‌توانستند به تنهایی از آن بگریزند. در این مورد صحبت کنید که اگر برای کمک به نزد او بروند، او هرگز آنها را باز نخواهد گرداند. در این مورد صحبت کنید که شما چقدر هر روزه به فیض عیسی محتاجید.

هر بار که فرزندانان را تأدیب یا اصلاح می‌کنید، دربارهٔ نیاز روحانی‌شان صحبت کنید و اینکه چگونه این نیاز توسط شخص و کار عیسی رفع می‌شود. اجازه ندهید حتی یک روز بدون اینکه فرزندانان دوباره به نحوی دربارهٔ حقایق زیبای انجیل عیسی مسیح بشنوند، سپری شود. انجیل در مرکز مأموریت رحمتی است که شما به‌عنوان پدر و مادر برای آن فرستاده شده‌اید. انجیل عیسی مسیح، مأموریت غایی نجات است.

*با فروتنی محدودیتهای خود را بپذیرید.* شما باید روزانه در مقابل این وسوسه بایستید که با بالا بردن صدایتان، قدرت کلامتان، تهدید، حس تقصیر، سوءاستفاده، قدرت خشمتان، اشاره با انگشت و چهرهٔ خشن، تنبیهات پیچیده یا گسترده، یا شرمسار کردن و نسبت دادن القاب، کاری را بکنید که فقط خدا قادر به انجامش است. ایمان به‌عنوان یک پدر و مادر بدین معناست که هر روز در حضور و قدرت خدا آرامی یابید و به همین دلیل، به خاطر محدودیتهایتان کلافه نیستید. بسیار مهم است که به خاطر داشته باشید که خدا هرگز از شما نمی‌خواهد کاری بیش از یک ابزار بودن در دستان توانمند و قدرتمندش انجام دهید. شما از بار تغییر فرزندانان آزاد شده‌اید. از مسئولیت اینکه باید آنها را به ایمان وادارید، آزاد شده‌اید. از شما خواسته نشده که کاری کنید که آنها به چیزهای درست فکر کرده یا مشتاق این چیزها باشند. شما فقط فراخوانده شده‌اید که چیزهای بد را افشا کنید، به چیزهای نیکو اشاره کنید و دربارهٔ فدیهدهنده‌ای صحبت کنید که می‌تواند آنها را از بدی به نیکویی هدایت کند. بر روی شانه‌هایتان بارهایی را نگذارید که شانه‌هایتان قادر به حملشان نیست و

این حقیقت را گرامی بدارید که عیسی با شماست، در شماست و برای شماست و کاری را از طریق شما انجام می‌دهد که شما نمی‌توانستید انجام دهید.

هر روز صبح به دلتان یادآوری کنید که در حضور و قدرت پدر آسمانی‌تان آرامی یابد. برای اکثر والدین، نگرانی طبیعی‌تر از آرامی یافتن است. طبیعی‌تر است که دوباره از طریق فهرست تربیت فرزندان به «چه می‌شود اگرها» بپردازید تا اینکه به خدا اعتماد کنید. ترس از چیزی که ممکن است اتفاق افتد، طبیعی‌تر از این است که باور کنید خدا در تلاشهای روزمره‌تان مشغول کار است. طبیعی است که به پدر و مادری دیگری که ظاهراً نسبت به شما شرایط آسانتری دارد یا کودکانشان نسبت به کودکان شما عملکرد بهتری دارند، حسودی کنید. این وسوسه‌کننده است که لحظه بدی را با یکی از فرزندان داشته باشید و بعد به این فکر کنید که اگر تغییر نکنند، زندگی‌شان به چه فاجعه‌ای تبدیل می‌شود. خیلی راحت‌تر است که تربیت فرزندان تحت تأثیر ترس باشد تا ایمان. بنابراین، باید هر روز خود را با یادآوری جلال بی‌حد و حصر، قدرت مهیب، محبت بیکران و فیض شگفت‌انگیز خدا آغاز کنید. و هر روز به خودتان بگویید که جلال خدا فقط نشاندهنده او نیست، بلکه هویت شما را به‌عنوان فرزندش از نو نشان می‌دهد. او جلالش را به‌واسطه فیض بر شما جاری کرده است. شما باید هر روز در تربیت فرزندان را با این یادآوری آغاز کنید که تمامی وجود خدا در جلال باشکوهش، به‌واسطه فیض در کنار شماست. لحظه‌ای را به یادآوری و آرامی اختصاص دهید و بعد قدم برداشته و با دلی آکنده از امید و شجاعت به تربیت فرزند بپردازید، نه به‌خاطر اینکه همه چیز آسان است و به‌خوبی پیش می‌رود، بلکه بدین خاطر که خدا پدر شماست و جلالش را بر شما جاری کرده است.

با کمال میل به خطاهایتان اعتراف کنید. بسیار مهم است که به خاطر داشته باشید فقط فرزندان در این فرایند طولانی تغییر نیستند؛ بلکه شما هم در این فرایند هستید. شما هنوز آن کسی نیستید که فیض خدا قدرت دارد به شما کمک کند تا به آن شخص تبدیل شوید. شما از نیاز روزمره‌تان به نجات و بخشش خدا فارغ نشده‌اید. به همین دلیل، به چیزهای بد فکر خواهید کرد، به چیزهای غلط اشتیاق خواهید داشت و تسلیم کلافگی، بی‌صبری و خشم خواهید شد. لحظاتی خواهد بود که راهتان را گم خواهید کرد. روز بدی خواهید داشت. در گفتار و اعمالی سقوط خواهید کرد که بیشتر با خشم خواهد بود تا با

فیض. تربیت خوب فرزندان فقط دربارهٔ یک الگوی خوب نیست؛ بلکه وقتی الگوی خوبی نیستید، با فروتنی آن را اعتراف کنید.

اگر عصبانی شده‌اید، قاضی درونتان را بیدار نکنید و از خودتان دفاع نکنید؛ اشتباهتان را توجیه نکنید و با انکار کارتان مقاومت کنید. نباید از خودتان دفاع کنید، زیرا عیسی در مرگ و حیاتش، دفاع نهایی را به پدر عرضه کرده است. پس شما آزاد هستید که فروتن باشید، صادق باشید و پذیرفته شده‌اید که بدون ترس از طردشدگی از طرف خدا، اعتراف نمایید.

اما فرزندانان هم باید اعترافات را بشنوند. طولی نخواهد کشید که آنها درک خواهند کرد که مادر یا پدرشان کامل نیستند. آنها هم متقابلاً خشمگین خواهند شد. فشار کلافگی شما را احساس خواهند کرد. درد کلمات خشن شما را تجربه خواهند نمود. و اگر همواره دربارهٔ نیازشان به اعتراف و طلب بخشش صحبت کنید، اما آنها هرگز شما را در حال انجام این کار نبینند، کلافگی آنها بیشتر شده و دلشان سخت می‌گردد. اعتراف فروتنانه، اشتباه را به فیض تبدیل می‌کند. این فیضی است که هرگاه فرزندانان الگوی دل فروتن را در شما می‌بینند، این به آنها کمک می‌کند که لطیف‌تر و مشتاق‌تر باشند تا آنها هم اعتراف کنند.

احتمالاً فرزندانان در این توهم که شما کامل هستید، زندگی نمی‌کنند و بهتر است که شما هم تسلیم این توهم نشوید. آنها را تشویق کنید که به دنبال کمک خدا باشند، از این طریق که خودتان هم مایل باشید تا به ایشان نشان دهید که چگونه کمک خدا را می‌طلبید.

*ریشهٔ تمام خواسته‌ها، گفتار و اعمالتان، در حکمت فوق‌العادهٔ کتاب*

*مقدس باشد.* کار شما به‌عنوان پدر و مادر این نیست که کپی‌های کوچکی را تولید کنید که همان چیزهایی را دوست داشته باشند که شما دوست دارید، مانند شما لباس بپوشد، همان چیزهایی را بخورند که شما می‌خورید، از موسیقی‌ای لذت ببرند که شما لذت می‌برید، در سلیق زیباشناسی شما شریک شوند و نسبت به سیاستهای شما متعهد باشند. کار شما این است که ابزار خدا باشید، با این هدف که صورت پسر خدا را در فرزندانان شکل دهید. کتاب مقدس ابزار مقدماتی شما برای این کار محسوب می‌شود. هدف شما این است که نه‌تنها فرزندانان در درون حریمهای خدا بمانند، بلکه از چشم‌انداز کلام خدا دربارهٔ کل زندگی فکر کنند. در کتاب مقدس، فرزندانان یاد می‌گیرند که خدا کیست، خودشان کیستند و هدف و معنای زندگی چیست. دربارهٔ خطر گناه و

نجات فیض خدا یاد می‌گیرند، آنها یاد می‌گیرند که چگونه با وسوسه بجنگند و یاد می‌گیرند که درست و غلط چیست. در کتاب مقدس دربارهٔ نقشهٔ خدا برای بدن، ذهن، روابط، پول و دارایی، امور جنسی و رابطه‌شان با مقامات و خیلی چیزها تعلیم می‌گیرند. اما بیش از همه، آنها با حقیقت بنیادی خدای محبت پرچلال روبرو می‌شوند، خدایی که پسرش را فرستاد تا نجات را برایمان مهیا سازد، زیرا ما نمی‌توانستیم خودمان را نجات دهیم.

اجازه ندهید جلسات یکشنبه یا خدمات کودکان یا جوانان، تنها زمانهایی باشند که فرزندان کلام خدا را یاد می‌گیرند. تصمیم بگیرید که نحوهٔ ارتباط شما با آنها، چیزی که به آنها می‌گویید، و مشاورهٔ روزمره‌تان به آنها، تحت تأثیر و شکل‌گیری توسط حقایق کلام خدا باشد. با آنها صحبت کنید که چقدر به خاطر کلام خدا شکرگزار هستید، چقدر این نه‌تنها شما را نجات داده، بلکه به شما تعلیم داده که دربارهٔ همه چیز به روش جدیدی فکر کنید. هر روز زمانی را برنامه‌ریزی کنید که به‌عنوان یک خانواده بنشینید و از کلام خدا بیاموزید و سپس دربارهٔ حقایق کتاب مقدس صحبت کنید، وقتی کودکان برای آغاز روز آماده می‌شوند، وقتی وسایل حمل و نقل را آماده می‌کنید، وقتی در آشپزخانه با هم زمانی را سپری می‌کنید، و وقتی آنها به رختخواب می‌روند (مراجعه کنید به تثنیه ۹:۴-۶، ۲۰-۲۵).

من در اینجا دربارهٔ اعتقاد به عدالت شخصی، خطابه‌های کتاب مقدسی خصمانه که بیشتر برای محکومیت به کار می‌روند تا نجات صحبت نمی‌کنم. بلکه دربارهٔ عشق شما به کتاب مقدس و حکمتی که از آن بدست آورده‌اید و به‌طور طبیعی بر روابط لحظه به لحظه شما با فرزندان تأثیر می‌گذارد، صحبت می‌کنم. این یعنی شما عاشق کلام باشید تا بتوانید فرزندان را پرورش دهید که آنها هم عاشق کلام خدا باشند.

*با فرصتها همچون گرفتاریها برخورد نکنید.* این مشکلی است که هر پدر و مادری با آن روبرو می‌شود: بهترین فرصتهای شما برای رسیدگی به مشکلات دل فرزندان، مطابق برنامهٔ زمانی شما نخواهد بود. بلکه در لحظه‌ای می‌آیند که برنامه‌ریزی نکرده بودید و انتظارش را نداشتید. در داخل ماشین جر و بحث خواهید کرد، در هنگام رفتن به رختخواب زد و خورد خواهید داشت، مناظرهٔ داغی بر سر میز شام، تماس غیرمنتظره از طرف معلم، شواهدی از تکالیف انجام نشده، چیزی که در اتاق فرزندان پیدا کرده‌اید، پیغامی که در موبایل فرزندان پیدا

می‌کنید، یا عدم اطاعت در آخر شب. در این لحظات به راحتی می‌توانید به خاطر کلافگی تسلیم شوید و چیزهایی را بگویید یا کارهایی را بکنید که نباید می‌کردید. پس مهم است به خاطر داشته باشید که موضوع این کتاب چه بود. اگر چشمانتان می‌بیند و گوشه‌ایتان می‌شنود که گناه، ضعف و شکستی در فرزندان وجود دارد، اینها هرگز یک گرفتاری نیستند، هرگز یک اختلال نیستند، هرگز یک اتفاق نیستند؛ بلکه این همیشه فیض است. خدا فرزندان را دوست دارد و آنها را در خانواده‌ایماندار قرار داده، و او نیاز دلشان را برای شما آشکار خواهد کرد تا بتوانید ابزار او برای نجات و تبدیل باشید. مهم است که این لحظات را همچون فرصتهای فیض ببینید و نگذارید که لحظه خدمت به لحظه خشم تبدیل شود.

*دیرخشم باشید و به سرعت ببخشید.* شاید در تربیت فرزندان، تعهدی مهمتر از تعهد به پذیرش خشم‌تان و طلب کمک از خدا برای مقاومت در برابر کشش آن نباشد. چیزهایی که والدین با خشم می‌گویند و انجام می‌دهند، همان چیزهایی هستند که دائماً از آنها پشیمان می‌شوند. لحظات خشمی وجود دارد که آرزو می‌کنم ای کاش می‌توانستم آنها را از تاریخ و حافظه فرزندانم بردارم. برای والدین، احتمالاً هیچ استدلالی قویتر از نیازمان به فیض نیست به جای کشمکش با رنجش، کلافگی و خشم نسبت به کودکانمان. ما باید در طلب کمک خدا باشیم و برای مقاومت متعهد شویم. این برای بسیاری از ما به معنای آن است که از اتاق بیرون برویم تا آرامش یافته و دعا کنیم، حتی اگر فقط برای چند دقیقه باشد. برای برخی از ما بدین معناست که برای رسیدگی به موضوعی، بیش از حد خشمگین هستیم، پس یا مدتی صبر می‌کنیم، یا به دنبال فرصت دیگری می‌گردیم. برای برخی از ما به معنای اعتراف است، آنگاه که خشم مانع از انجام کار مورد نظر خدا از طریق ما برای فرزندانمان شده است.

هر روز را با اعتراف به خشم روز قبل آغاز کنید و از خدا بخواهید فیض مورد نیازتان را به شما عطا کند تا واکنشهای شما به فرزندانان تحت تأثیر محکومیت خشم نباشد، بلکه به وسیله نجات بخشش باشد.

*قبل، حین و بعد دعا کنید.* در واقع، تربیت فرزندان یعنی دعای بی‌وقفه قبل از تولد فرزندانان تا مدتهای طولانی پس از آنکه خانه‌تان را ترک کنند. این مربوط به دعای پیوسته برای فیض خدا برای شما و فرزندانان می‌باشد. این دعای آرام و آهسته برای آنها و خودتان است، به هنگام برخاستن آنها از خواب، وقتی برایشان صبحانه درست می‌کنید، وقتی در طول روز با آنها هستید یا وقتی

آنها را به مدرسه می‌فرستید. تربیت فرزندان یعنی برای فرزندانان دعا می‌کنید، هنگامی که به آنها کمک می‌کنید که عصرانه خود را بخورند یا از آنها می‌خواهید که درباره روزشان با شما صحبت کنند. این یعنی دعا کردن برای آنها، زمانی که آنها را راهنمایی، اصلاح و تأدیب می‌کنید. این مربوط به لحظاتی است که فرزندانان می‌شنوند که برای آنها و خودتان دعا می‌کنید. تربیت فرزندان یعنی دعا کردن را به فرزندانان بیاموزید.

شما قبل، حین و بعد از هر کاری دعا می‌کنید، زیرا دعا کردن مستلزم سه چیز است: تشخیص جایگاه خدا، پذیرش نیازتان، و تسلیم شدن در برابر نقشه خدا. وقتی به تربیت فرزندان می‌پردازید، هرچقدر که دعا کنید، باز هم کم است. و هر چه بیشتر دعا کنید، بیشتر به محدودیتهای خود اعتراف می‌کنید، بیشتر به قدرت خدا تکیه می‌کنید، بیشتر از وسوسه انجام کاری برای فرزندانان که فقط خدا قادر به انجامش است، آزاد خواهید شد.

*این کارها را بارها و بارها انجام دهید.* تربیت فرزندان یعنی تمایل به زندگی با تکرار طولانی مدت و تعمدی می‌باشد. خدا شما را به زندگی در پایداری صبورانه فراخوانده است. او شما را فراخوانده که مایل باشید یک کار را بارها و بارها انجام دهید. او شما را فراخوانده که از سرعتتان بکاهید، آرام بگیرید و به او اجازه بدهید که به تدریج از طریق شما کاری را انجام دهد که فقط او می‌تواند انجام دهد. او شما را فراخوانده که باور داشته باشید نقشه و زمانبندی او همواره درست است. او شما را فراخوانده که مایل باشید با چیزی زندگی کنید که ناکامل است و برای هر قدم جدیدی که برداشته شده، شکرگزار باشید. و او شما را فراخوانده که هر روز به دنبال فرصتهایی باشید که بخشی از فرایند فیض در زندگی فرزندانان باشید. اصل کلام اینک: او شما را فراخوانده که نه تنها فرزندانان را تربیت کنید، بلکه زندگیتان را فدای آنها کنید. او شما را فراخوانده که بخش عمده‌ای از تلاش، زمان و انرژی زندگیتان را صرف رفاه و سلامتی فرزندانان کنید. او شما را فراخوانده که بارها و بارها و بارها ابرار فیض او باشید. در واقع، تربیت فرزندان، زندگی توأم با تکرار مقدس است.

این کتاب مبحث مفصلی از یک چیز بوده: دعوت خدا از شما که سهم مهمی در مأموریت نجات فرزندان که خدا به شما داده، داشته باشید. اما این فقط درباره مأموریتی نبود که خدا شما را برای آن فرستاده، بلکه درباره این حقیقت که او با شما همراه شده است. او از شما نمی‌خواهد کاری را انجام دهید که



نمی‌توانید انجام دهید و همواره مایل است کاری را انجام دهد که فقط خودش توانایی انجام آن را دارد. پس او شما را با حضور، قدرت، حکمت و فیضش برکت می‌دهد. وفادارانه شما را تربیت می‌کند تا با فیض وفادارانه او بتوانید وفادارانه به تربیت فرزندان بپردازید. در هر لحظه تربیت فرزندان، پدر آسمانی حکیم در تمام افرادی که در اتاق حضور دارند، کار می‌کند. شما برکت یافته‌اید که به بالاترین مأموریت اعزام شوید، و شما با فیض او برکت یافته‌اید که هر روز از تربیت فرزندان با قویترین نیروی ایجاد تغییر در جهان، یعنی رحمت آمیخته شود.



## فهرست کلی

- اطاعت، ۴۸، ۶۵، ۱۱۹  
 اعتقاد به عدالت شخصی، ۳۸-۳۹، ۲۰۶  
 اقتدار  
 اقتدار خدا، ۳۰-۳۱، ۱۱۵-۱۲۲، ۱۳۱-۱۳۲،  
 ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۸۷  
 اقتدار والدین، ۱۸، ۴۵، ۶۱-۶۳، ۸۱،  
 ۱۲۸، ۱۵۵  
 ساختار اقتدار، ۹۳-۹۴، ۱۸۴-۱۸۵  
 همچنین مراجعه کنید به دل، نبرد  
 برای اقتدار در دل  
 مقاومت در برابر اقتدار، ۱۷، ۵۲، ۸۸،  
 ۹۸، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۲۹-۱۳۰، ۱۱۲-۱۱۵،  
 ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۵۶،  
 ۱۷۴  
 اقتصاد اخلاقی، ۶۶  
 بت‌پرستی، ۴۳-۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۱  
 بخشش، ۵۶، ۶۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۳۴،  
 ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۰۷  
 پاداش دادن، ۶۷-۶۵  
 پذیرش، ۱۰۵، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۰۱، ۲۰۳  
 پرستش، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۴۷-۱۶۲  
 پیشمانی، ۲۴، ۴۳-۴۴  
 تأدیب، ۵۰، ۵۴-۵۵، ۶۳، ۱۰۳، ۱۱۶-۱۲۲،  
 ۱۲۶-۱۲۹، ۱۳۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۹۷  
 تربیت رهبانی فرزندان، ۱۲۸-۱۲۹  
 تربیت فرزندان  
 آبرو و شهرت در تربیت فرزندان، ۱۹-  
 ۲۰، ۸۰-۸۱  
 الگو ساختن فیض در تربیت فرزندان،  
 ۵۶-۵۵، ۶۳، ۱۶۱-۱۶۲
- ایجاد تغییر در فرزندان، ۶۳-۷۰، ۹۱-  
 ۹۶، ۱۱۵  
 با انگیزه ارزش دادن، ۲۵، ۲۹-۳۲  
 به‌عنوان سفیر خدا، ۱۴-۲۰، ۵۳، ۵۵،  
 ۱۰۴، ۱۱۶، ۱۹۶  
 تحت تأثیر عملکرد، ۷۴-۷۱  
 تربیت فرزندان در ضعف، ۳۵-۳۷،  
 ۳۹-۴۰، ۱۹۱-۱۹۲، ۱۹۶-۱۹۷  
 تعریف دعوت و خواندگی در تربیت  
 فرزندان، ۱۸-۱۹، ۳۷-۳۵، ۱۵۰، ۱۸۹  
 تعریف موفقیت در تربیت فرزندان،  
 ۱۹، ۲۶، ۱۹۲-۱۹۳  
 شکست در تربیت فرزندان، ۹۶، ۱۸۸-  
 ۲۰۴-۲۰۵  
 یافتن هویت در تربیت فرزندان، ۱۷-  
 ۱۸، ۷۴-۸۳  
 تربیت فرزندان بر مبنای مالکیت، ۱۳-۲۰  
 ترس، ۶۳-۶۵، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۸۱  
 تعهدات خدمتی، ۲۸-۲۷  
 تغییر رفتاری، ۶۱-۶۲، ۹۹-۱۰۰، ۱۰۶، ۱۲۴،  
 ۱۵۷. همچنین مراجعه کنید به  
 کنترل، کنترل رفتار فرزند  
 تقصیر، ۶۷-۶۸، ۱۲۷، ۱۸۱  
 تهدیدات، ۶۳-۶۵، ۱۲۷  
 توبه، ۶۹، ۱۵۷، ۱۵۹  
 ثمرات روح، ۹۵  
 جهان‌بینی، ۷۵، ۹۱  
 حکمت، ۵۰، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۵-۱۲۶،  
 ۱۳۳-۱۳۴، ۱۹۰، ۲۰۵

تمرکز بر خواسته‌های دل، ۸۲، ۱۵۷-۱۶۲	خدا
حماقت دل، ۱۲۹-۱۳۲	ارادهٔ خدا، ۱۴-۱۵
و قدرت برای تغییر، ۶۱-۶۲، شکل‌دهی دل یک فرزند، ۱۳۴-۱۳۶	پادشاهی خدا، ۵۳
نبرد برای اقتدار در دل، ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۴۱-۱۴۲	تسلیم در برابر خدا، ۳۰، ۴۹، ۹۴، ۱۱۷-۱۱۹
همچنین مراجعه کنید به کنترل در دل یک فرزند	تعلیم دادن کلام خدا، ۳۹، ۱۹۰، ۲۰۵-۲۰۶
دل‌سردی، ۳۴، ۴۴، ۹۸، ۱۰۹، ۱۷۹-۱۸۲، ۱۹۰	جلال خدا، ۲۰، ۳۲، ۱۳۳، ۱۸۱، ۲۰۴
زیبایی، ۲۵-۲۶، ۵۴، ۱۵۳-۱۵۴	رحمت خدا، ۳۱، ۵۰، ۹۶، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۷-۱۷۹
سوء استفاده، ۱۲۷، ۲۰۳	رد کردن خدا، ۱۱۵، ۱۳۱-۱۳۲
شادی، ۱۲، ۴۴، ۷۱، ۷۶، ۹۵، ۱۲۰-۱۱۹، ۱۳۳، ۱۸۹	فرامین خدا، ۲۸، ۱۲۰
شرم، ۴۴، ۶۷-۷۰، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۰	قدرت خدا، ۶۳، ۱۰۹
شریعت، ۵۶-۴۹، ۷۵، ۹۴، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۹۷	محبت خدا، ۳۱، ۳۵، ۶۹، ۷۵-۷۶، ۸۲، ۹۲، ۱۱۹-۱۲۰، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۳
شغل، ۲۶-۲۷	نگرش خدا نسبت به گمشدگان، ۱۰۴
شفقت، ۹۴، ۱۰۴-۱۰۵، ۱۰۸، ۱۹۵، ۱۹۷-۱۹۸، ۲۰۱	یافتن حکمت و قوت در خدا، ۳۸-۳۷، ۹۱-۱۹۰
صبر، ۵۶، ۹۵، ۱۰۵، ۱۲۱	همچنین مراجعه کنید به خشم، ترس از خشم خدا؛ اقتدار، اقتدار خدا؛ فرزندان، ایجاد هشیاری نسبت به خدا در فرزندان؛ فرزندان، فرزندان به‌عنوان دارایی خدا؛ فرزندان، ایجاد تغییر توسط خدا در فرزندان؛ تربیت فرزندان، به‌عنوان سفیر خدا
عادل‌شمردگی، ۸۷	خشم
عیسی	ترس از خشم خدا، ۱۸۸، ۱۹۲.
استفاده از مثلها، ۱۰۰-۱۰۶	تربیت فرزندان با خشم، ۱۷-۱۸، ۳۴، ۳۷، ۵۲، ۶۰، ۶۴، ۸۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۳-۲۰۵
اقتدار عیسی، ۱۱۵-۱۲۲	در کودکان، ۷۳، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۶
امید به عیسی، ۱۲۲، ۲۰۲-۲۰۳	خودکفایی، ۱۰۷-۱۰۸
بخشش کامل در عیسی، ۴۳-۴۴	خودمختاری، ۱۰۷-۱۰۶، ۱۲۶
قدرت تحول‌بخش عیسی، ۳۹، ۴۱، ۶۲، ۶۹، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۱۱۵، ۱۶۱	خویش‌شننداری، ۹۵
وعدهٔ قلبی جدید، ۱۲۷-۲۸	دعا، ۲۰۷-۲۰۸
یافتن هویت در عیسی، ۷۶-۷۹، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۸۶-۱۸۸	دل
فدیه، ۸۲، ۱۲۲، ۱۶۲، ۱۹۰	اشتیاق برای دلی تازه، ۱۲۷-۱۲۸.
فرزندان	اعمال به‌عنوان بازتابی از دل، ۴۲، ۱۲۴
ایجاد تغییر توسط خدا در فرزندان، ۶۱-۶۵، ۹۱-۹۶	تبدیل دل، ۱۰۹، ۱۴۶-۱۴۷
ایجاد هشیاری نسبت به خدا در فرزندان، ۳۰-۳۲	

- شاگردسازی برای مسیح، ۱۸۴-۱۸۸،  
۲۰۳-۲۰۲
- شکستگی و قصور فرزندان، ۱۷-۱۸،  
۷۸، ۱۵۳-۱۵۴، ۱۹۷
- شکل‌دهی شخصیت در فرزندان، ۱۴۰-  
۱۴۸
- طغیان فرزندان، ۴۵-۴۸، ۱۲۲
- فرزندان به‌عنوان دارایی خدا، ۱۴-۱۵.  
موعظهٔ انجیل به فرزندان، ۵۴-۵۵،  
۱۱۵-۱۲۲، ۱۳۴
- نگرانی برای جان فرزندان، ۲۴، ۲۶
- نیازهای فرزندان، ۴۹-۵۶، ۱۰۵، ۱۰۸-  
۱۰۹
- فرزندان «کلیددار»، ۲۷
- فرهنگ ۱۷، ۴۷، ۲۹-۱۲۸، ۱۶۵
- فروتنی، ۹۵، ۱۲۲، ۱۷۷
- فریاد زدن، ۴۲-۴۳، ۱۳۹، ۲۰۰
- فیض، ۱۵، ۱۹، ۳۱-۴۴، ۴۹-۵۶، ۶۹، ۹۶،  
۱۰۴-۱۰۵، ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۴۳، ۲۰۱-۲۰۲
- کنترل
- اشتیاق برای کنترل، ۵۱، ۵۳، ۶۶-۶۷،  
۸۱-۸۲
- تربیت وفادارانهٔ فرزندان با کنترل،  
۹۳-۱۶۶
- کنترل از طریق دارایی‌ها، ۲۵-۲۶
- کنترل با ابزارهای موقت، ۶۸-۷۰
- کنترل در دل یک فرزند، ۱۲۶، ۱۴۲،  
۱۵۴-۱۵۸
- کنترل رفتار فرزند، ۵۵، ۶۱، ۶۴-۶۵،  
۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۵۰، ۱۵۳،  
۱۶۳-۱۶۵
- همچنین مراجعه کنید به  
خویشتننداری،
- گناه
- اعتراف به گناه، ۱۶، ۶۹، ۱۲۱، ۱۵۷،  
۱۵۹-۱۶۰، ۱۷۶، ۲۰۵
- افشا کردن گناه، ۵۱، ۷۹، ۱۱۸، ۱۲۲،  
۱۲۴، ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۷، ۲۰۱
- حضور گناه، ۴۱، ۵۲-۵۳، ۸۷، ۱۱۳-۱۱۴  
حماقت گناه، ۱۳۲
- کشمکش با گناه، ۸۳، ۱۴۱-۱۴۲، ۱۷۴-  
۱۷۵
- گناه و نابینایی روحانی، ۸۸-۹۰، ۱۵۹  
محافظت در برابر گناه، ۱۰۳، ۱۲۹
- مادی‌گرایی، ۱۵۳، ۱۵۶
- مأموریت بزرگ، ۱۸۳-۱۸۴
- مجازات، ۵۱، ۶۱-۶۲، ۱۵۹
- مراقبت روزانه، ۲۶-۲۷
- مهربانی، ۶۲، ۶۹
- نااطاعتی، ۷۵، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۵۶  
نبرد روحانی، ۱۷
- واکنش احساسی، ۹۳-۹۴، ۱۲۰
- والدین شاغل، ۲۶-۲۷



## راهنمای کتاب مقدس

۱۶۸ ..... ۱۱:۳۳	
۱۹۱ ..... ۱۵:۳۴	
۱۹۱ ..... ۱۸:۳۴	
۱۹۶ ..... ۱۱:۴۰	
۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۰ ..... ۵۱	
۱۷۳ ..... ۳-۱:۵۱	
۱۷۵ ..... ۴:۵۱	
۱۷۶ ..... ۵:۵۱	
۱۷۶ ..... ۱۰:۵۱	
۱۷۷ ..... ۱۴:۵۱	
۱۳۰ ..... ۵۳	
۱۳۱ ..... ۳-۱:۵۳	
۱۳۱ ..... ۳:۵۳	
۱۶۷ ..... ۱:۹۱	
۱۶۸ ..... ۱۰:۹۴	
۱۵۵ ..... ۵:۹۶	
۱۹۶ ..... ۴:۱۰۳	
۴۲ ..... ۱۳:۱۰۳	
۱۵۵ ..... ۸-۴:۱۱۵	
۱۶۸ ..... ۹۹:۱۱۹	
۱۶۸ ..... ۱۳۰:۱۱۹	
۱۶۷ ..... ۱۵۱:۱۱۹	
۱۴ ..... ۳:۱۲۷	
۱۶۹ ..... ۴:۱۳۰	
۱۹۶ ..... ۹:۱۴۵	
	<i>امثال</i>
۱۲۵ ..... ۲۳:۴	
۱۶۶ ..... ۱۴:۱۱	
	<i>خروج</i>
۱۵۴ ..... ۳:۲۰	
۱۶۹ ..... ۶:۳۴	
	<i>تثنیه</i>
۳۱ ..... ۶	
۲۰۶، ۲۹ ..... ۹-۴:۶	
۱۵۴ ..... ۵:۶	
۳۰ ..... ۲۳-۲۰:۶	
۲۰۶ ..... ۲۵-۲۰:۶	
۱۶۸ ..... ۵:۸	
۱۵۴ ..... ۱۶:۱۱	
۱۵۵ ..... ۶:۳۰	
۱۶۸ ..... ۴۶:۳۲	
	<i>اول سموئیل</i>
۱۵۵ ..... ۲۱:۱۲	
	<i>ایوب</i>
۱۶۹ ..... ۲۳:۲۴	
	<i>مزامیر</i>
۱۵۵ ..... ۲:۴	
۱۶۹ ..... ۷:۱۲	
۱۶۷ ..... ۷:۱۹	
۱۶۸ ..... ۱۱:۱۹	
۱۹۶ ..... ۶:۲۳	
۱۶۷ ..... ۸:۲۵	
۱۹۶ ..... ۶:۲۸	
۱۶۶ ..... ۳:۳۱	

رومیان	۱۶۸ ..... ۹:۱۶
۱۴۱ ..... ۱	۱۲۹ ..... ۱۵:۲۲
۱۴۱ ..... ۲۵:۱	۱۴۴ ..... ۲۵:۲۹
۱۴۵، ۱۴۱ ..... ۳۲-۲۸:۱	
۴۹ ..... ۷:۷	<i>اشعیا</i>
۱۶۷ ..... ۱:۱۳	۸۸ ..... ۱۰:۶
	۱۹۶ ..... ۱۸:۳۰
<i>اول قرن‌تین</i>	۱۶۷ ..... ۵:۳۱
۱۶۷ ..... ۳:۱	۱۵۵ ..... ۸:۴۲
۱۵۵ ..... ۱۴:۱۰	۱۵۹ ..... ۱۶:۴۲
	۸۸ ..... ۸:۴۳
<i>دوم قرن‌تین</i>	۸۸ ..... ۱۸:۴۳
۸۸ ..... ۴:۴	۱۵۵ ..... ۶:۴۴
۱۱۵، ۱۱۴ ..... ۱۵:۵	
۱۹۲ ..... ۹:۱۲	<i>ارمیا</i>
	۱۶۷ ..... ۱۱:۲۹
<i>غلاطیان</i>	۱۶۷ ..... ۱۳:۳۵
۹۶ ..... ۵	
۹۵ ..... ۲۳-۲۲:۵	<i>حزقیال</i>
	۱۵۵ ..... ۴:۱۴
<i>افسیان</i>	۱۲۷ ..... ۲۶:۳۶
۱۹۶ ..... ۴:۲	
۳۷ ..... ۲۱-۲۰:۳	<i>صفنیا</i>
۱۸۲، ۱۱۵ ..... ۴-۱:۶	۸۸ ..... ۱۷:۱
<i>کولسیان</i>	<i>متی</i>
۱۶۹ ..... ۱۳:۳	۲۵ ..... ۳۴-۱۹:۶
	۱۹۱ ..... ۳۰-۲۸:۱۱
<i>اول تیموتائوس</i>	۸۸ ..... ۱۴:۱۵
۸۷ ..... ۱۶:۱	۱۶۷ ..... ۱۸:۲۸
	۱۸۴ ..... ۲۰-۱۸:۲۸
<i>عبرانیان</i>	
۸۸ ..... ۱۳-۱۲:۳	<i>لوقا</i>
۱۶۸ ..... ۱۳:۳	۱۰۲، ۱۰۰ ..... ۱۵
۱۹۶ ..... ۱۶-۱۴:۴	۹۸ ..... ۱۰:۱۹
۱۹۶ ..... ۱۵:۴	
۱۹۶ ..... ۱۶:۴	<i>یوحنا</i>
۱۶۸ ..... ۶:۱۲	۸۸ ..... ۱۰:۲
	۱۶۹ ..... ۱۶:۳
<i>یعقوب</i>	۹۲ ..... ۱۵-۱۲:۱۶
۱۶۷ ..... ۵:۱	



٧٧ .....٩-٨:١

*اول يوحنا*

١٥٦ ..... ١٥:٢

١٥٦ ..... ١٧:٢

اول پطرس

١٩١ .....٧:٥

دوم پطرس

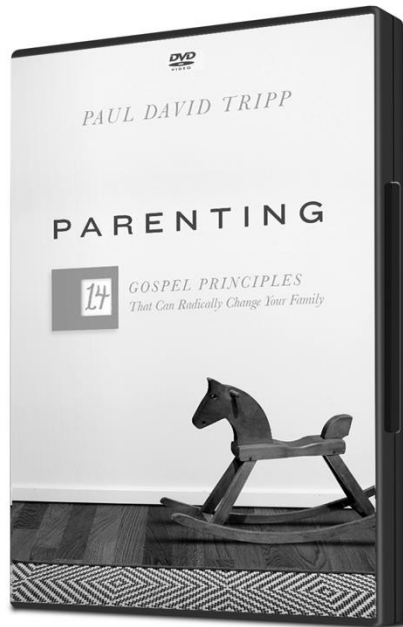
١٦٨ ..... ٣:١

٧٦ .....١٤-٣:١

شاید به منابع زیر نیز علاقمند باشید:

# تربیت فرزندان

کنفرانس ویدئویی زنده



این می‌تواند اساساً خانواده‌تان را تبدیل کند  
این منبعی که به همراه کتاب است، با راهنمایی برای رهبران و راهنمایی برای بحث و گفتگو  
می‌باشد و برای گروه‌های کوچک و کلاسهای کانون شادی مناسب است. به صورت دی‌وی‌دی یا  
دانلود دیجیتالی موجود است.

[PAULTRIPP.COM/PARENTING](http://PAULTRIPP.COM/PARENTING)



**PAUL TRIPP MINISTRIES**



خدمات پل تریپ از طریق مقالات، ویدئوها، موعظه‌ها، دعاها و غیره، قدرت عیسی مسیح برای  
تبدیل زندگی را با زندگی روزانه مرتبط می‌سازد.  
همهٔ اینها به صورت آنلاین در دسترس است.  
برای دریافت تعلیمات بیشتر از پل، در Paul Tripp Plus ثبت نام کنید. این بخش تنها اشتراک  
مخصوص اعضا می‌باشد که حاوی مطالب اختصاصی دربارهٔ انواع موضوعات می‌باشد.

[PaulTripp.com](http://PaulTripp.com)